

برای آنکه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل
و دقیق انجام بگیرد نخستین کار آن است که مأخذ و مدارک مهم و معتبره
دسترس محققان واقع شود .

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف
شده هنوز به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقتی شایسته انجام
نخورده است اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده
تیزفراوان است و البته هر پژوهنده ای نمی تواند با چندین زبان
بیگانه آشنایی داشته باشد .

برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگستان ایران می کوشد کتابهای
فارسی را که از این جهت ارزش ذاتیست دارد و نسخه های خطی آنها
از دسترس علاقه مندان دوراست منتشر کند و کتابها و رسالاتی را
که به زبانهای دیگر تألیف یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد .

پرویز نائل خانم

دبیر کل بنیاد فرهنگستان ایران

تاریخ بیداری ایرانیان

ناظم الاسلام کرمانی

پہلے نام
علی اکبر سعیدی سیرجانی

بخش دوم



از این کتاب

۳۵۰۰ نسخه در زمستان ۱۳۴۹ در چاپخانه خواجه و زر

فهرست مطالب

جلد چهارم

چند نکته سی و پنج - هفتاد و چهار

وقایع ماه شوال ۱۳۲۴

۲ - ۲۱

۳	قرارداد وام روس و انگلیس
۴	نطق معین‌المجار بوشهری در انتقاد از قرارداد وام
۶	شبنامه‌ای خطاب به شاه در انتقاد از وزیران
۷	شبنامه از زبان وکیلان در حمایت از بی‌اعتنایی وزیران
۸	لوحه سردر مجلس نصب شد
۸	نطق مخمر السلطنه هنگام نصب لوحه
۹	ظفره رفتن شاه از تصویب نظامنامه مجلس
۹	نامه آقا نورالله به مجلس شرازی در شرح منافع مشروطیت
۱۴	تشکیل کمسیون عدلیه و مالیه و مذاکره درباره مطالبه نظامنامه
۱۴	مقاله انجمن ملاب - شرح فوائد تأسیس بانک ملی
۱۷	اعلان از طرف مجلس درباره تأسیس بانک ملی
۱۹	نام مؤسسان بانک
۲۰	مطالبه نظامنامه
۲۰	پیشنهاد راجع به حقوق وکیلان
۲۰	ایراد بر میونوز
۲۱	قرائت رقعه و لوعهد به بهیانی در مجلس

وقایع ماه ذی القعدة ۱۳۲۳

۲۲ - ۲۳

- ۲۲ ورود ولیعهد به تهران
- ۲۲ هیأتی از وکیلان مأمور تبریک ورود شدند
- ۲۳ تلگراف ایرانیان باد کوبه راجع به تأسیس بانک ملی
- ۲۳ جواب مجلس
- ۲۳ واقعه کربلا در مجلس مطرح شد
- ۲۳ منتخبین وکیلان در حضور ولیعهد
- ۲۴ نطق ولیعهد در پاسخ خطابه حاج سید نصرالله
- ۲۴ شکایت مردم ولایات از تعویق انتخابات
- ۲۵ هجوم تماشاچی به مجلس ، بلیط ورودی
- ۲۵ فرمان نایب السلطنه شدن ولیعهد
- ۲۵ نگرانی مردم از افکار ولیعهد
- ۲۵ متن خطابه حاج سید نصرالله در تبریک ورود ولیعهد
- ۲۷ ملاقات روحانیان با ولیعهد
- ۲۷ تشکیل مجلس نظار در کرمان
- ۲۸ فرمائش می‌خواهد مؤلف را از کرمان وکیل کند
- ۲۸ تقی زاده از پریشانی اوضاع و بی‌نظمی مجلس انتقاد کرد
- ۳۲ خطابه تقی زاده موجب شهرت وی شد
- ۳۲ مردم از ولیعهد نگرانند
- ۳۲ ماجرای نظامنامه مجلس (قانون اساسی)
- ۳۳ پیغام ولیعهد به طباطبائی راجع به نظامنامه
- ۳۳ مقاله روزنامه ندای وطن درباره روس و انگلیس
- ۳۴ ظل السلطان مجلس ملی اصفهان را گشود
- ۳۴ بحث راجع به اعتبارنامه وکیلان و اقلیت‌های مذهبی
- ۳۵ توشیح نظامنامه و شادی مجلسیان
- ۳۶ نطق هراتی در باره نظامنامه
- ۳۸ متن قانون اساسی (نظامنامه)

- ۴۶ متن نظامنامه داخلی مجلس
- ۵۶ مذاکره راجع به فرمانهائی که بی اجازه مجلس صادر شده
- ۵۶ انجمن طلاب برای تأسیس بانک فعالیت می کند
- ۵۶ بیماری شاه شدت یافته است
- ۵۷ فوت مظفرالدین شاه
- ۵۷ تلگراف شکایت از ملایر
- ۵۸ انتخاب و کیلان رشت و مشهد
- ۵۹ تلگراف ظل السلطان از اصفهان
- ۶۰ تسلیت گوئی و کیلان به محمدعلی شاه
- ۶۰ متن تعزیت نامه مرگ مظفرالدین شاه
- ۶۱ مجلس فاتحه در تکیه دولت
- ۶۱ شرفیابی مجلسیان به حضور شاه جدید
- ۶۲ نطق محمدعلی شاه در پاسخ و کیلان
- ۶۳ تأیید شیخ خمایی مجتهد رشت از مشروطه
- ۶۳ گمتگو درباره مجلس ایالتی تبریز
- وقایع ماه ذی الحجه ۱۳۲۴**
۶۴-۸۶
- ۶۴ دبیرالدوله می کوشد وزیر لشکر شود
- ۶۴ وزیران داخله و مالیه در مجلس
- ۶۴ خلاقکاری های آصف الدوله حکمران خراسان
- ۶۵ طلاب از بی نظمی مجلس شکوه دارند
- ۶۵ تاج گذاری محمدعلی شاه
- ۶۶ و کیلان به جشن تاج گذاری دعوت نشدند
- ۶۶ مکتوب خراسانی راجع به وقایع کربلا
- ۶۷ پرنخاش طباطبائی به صنیع الدوله
- ۶۷ آشتی امام جمعه با مشروطه خواهان
- ۶۸ ارفع الدوله راجع به وقایع کربلا چه کرد
- ۶۸ آصف الدوله در خراسان و سالارالدوله در بروجرد
- ۶۸ فرمان های مظفرالدین شاه جمع آوری شد

- ۶۸ امیر اسعد آخوندی را در تنکابن چوب زد
- ۶۹ شکایت مجلسیان از همکاری نکردن وزیران
- ۶۹ بحث راجع به نصر السلطنه و مسیونوز
- ۶۹ وضع تهران مغشوش است
- ۶۹ دعوت از مؤلف برای شرکت در انجمن مخفی
- ۷۰ ماجرای مدیر الممالک مدیر روزنامه آمدن
- ۷۱ احمد میرزا به ولیعهدی انتخاب شد
- ۷۱ علمای نجف و جوب مشروطه را تأیید کردند
- ۷۲ امام جمعه کرمانشاه درگذشت
- ۷۲ وزیران از پاسخ دادن به وکیلان طفره می‌روند
- ۷۳ مذاکره با مؤلف درباره انجمن مخفی
- ۷۵ اعضای انجمن انصار
- ۷۵ نظامنامه انجمن مخفی
- ۷۸ کتک کاری طلاب در جشن مدرسه سادات
- ۸۰ صدراعظم با رفته ای وزیران را به مجلس معرفی کرد
- ۸۰ ضرب سکه به نام محمد علی شاه و تقدیمی مسیونوز
- ۸۱ اعتراض تماشاچیان به تشکیل جلسه خصوصی مجلس
- ۸۱ نگرانی وکیلان از درباریان و استمداد از تبریزیان
- ۸۲ اعتصاب و تلگراف مردم تبریز
- ۸۲ وکیلان باید سوگند بخورند
- ۸۳ ارشادالدوله مؤلف را به انتشار روزنامه تشویق کرد
- ۸۳ استقبال مردم تهران از وکلای آذربایجان
- ۸۳ پشتیبانی مجلسیان از تقاضاهای تبریزیان
- ۸۴ عزل مسیونوز و مسیوپریم
- ۸۴ مجلس و روحانیان هم‌رأی تبریزیانند
- ۸۵ دستخط شاه در تصریح و تأیید مشروطیت ایران
- ۸۵ شکایت زرتشتیان یزد از قتل ارباب پرویز
- ۸۶ شرح اجمالی وقایع تبریز

- ۸۶ تلگراف علمای نجف در تأیید تبریزی‌ها
وقایع ماه محرم ۱۳۲۵
۸۷-۱۰۸
- ۸۷ تلگراف از نجف به شاه و مجلس
- ۸۸ استفتاء راجع به مجلس و فتوای علمای نجف
- ۸۸ سوابق حال سه تن آخوندی که بدگویی مشروطه اند
- ۹۰ نامه آیه الله خراسانی به مجلس
- ۹۱ انتقاد از حاکم خراسان و مسأله فروش اطفال قوچانی
- ۹۲ مکتوب زنی قزوینی راجع به تأسیس بانک ملی
- ۹۳ بدگویی سید اکبر شاه اشرف الواعظین بر منبر از مجلس
- ۹۴ سید رفیع بر منبر از مشروطه دفاع کرد
- ۹۴ مقاله ادیب الممالک راجع به سید اکبر شاه
- ۹۵ ناصر الملک در مجلس از مالیات و مخارج سخن گفت
- ۹۵ سید جمال اصفهانی مردم را به حفظ مشروطه دعوت کرد
- ۹۶ تحصن سه آخوند مخالف مشروطه در شاه عبدالعظیم
- ۹۶ ظل السلطان در تهران جلب قلوب می کند
- ۹۷ تلگراف از عشق آباد راجع به اطفال قوچانی
- ۹۷ رکن الدوله حکمران خراسان شد
- ۹۸ انتخاب و کلاهی کرمان
- ۹۹ کمک حاکم تهران به سه آخوند متحصن در شاه عبدالعظیم
- ۹۹ بچه‌ها و سگها
- ۹۹ و کلا در ادای سوگند مسامحه می کنند
- ۱۰۰ بحث راجع به قانون رشوه و خطابه خوانی احسن الدوله
- ۱۰۱ صورت قسم نامه و کلاهی مجلس
- ۱۰۲ عریضه سه آخوند به مجلس
- ۱۰۲ انجمن جنوب در خانه نایب‌الصدر شیرازی
- ۱۰۳ بحث درباره تظلم اصفهانی‌ها از ظل السلطان
- ۱۰۳ جلسه سری مجلس راجع به دادن نهصد هزار تومان وام به دولت
- ۱۰۳ مکتوب خراسانی درباره انجمن‌های محلی

- ۱۰۶ راپورت از سمیلان راجع به سپهدار
- ۱۰۸ وکلای قزوین وارد شدند
- ۱۰۹ نگرانی مؤلف از اوضاع
- ۱۰۹ بحث و کلا درباره تعداد وزیران
- ۱۰۹ اظهارات ارشدالدوله در انجمن مخفی
- وقایع ماه صفر ۱۳۲۵**
۱۱۰-۱۳۲
- ۱۱۰ عزل ظل السلطان از حکومت اصفهان
- ۱۱۰ بحث مجلس راجع به گمرک و کمیسیون مصاحبه
- ۱۱۱ ماجرای ملک التجار و دستخط شاه
- ۱۱۱ فرما نفرما حکمران کرمان مشروطه نخواه شده
- ۱۱۲ ظل السلطان و فرما نفرما و سپهدار پول خرج می کنند
- ۱۱۲ تلگرافهای تظلم از کرمانشاه
- ۱۱۲ سخنان وثوق الدوله درباره مالیات و بودجه
- ۱۱۴ تلگراف آیه الله خراسانی راجع به نگرانی مردم از شاه
- ۱۱۴ معرفی وزیران به مجلس
- ۱۱۵ صورت تشکیلات وزارتخانهها
- ۱۱۷ انتقاد و کلا از تعیین سردار مکرم به حکومت کردستان
- ۱۱۷ سخنان مؤلف در انجمن مخفی در باره قطع تیول
- ۱۱۸ بیانات طباطبائی درباره بی نظمی مجلس و مسأله تیول
- ۱۱۹ در باب مراجعات و کیلان به ادارات و لوس شدن آنها
- ۱۱۹ تلگراف رشت به مجلس و جوابش راجع به مالیات
- ۱۲۰ نطق تقی زاده درباره مالک و رعیت
- ۱۲۱ خطا به خوانی سرکردون انگلیسی درباره مشروطیت
- ۱۲۲ خبری از لندن راجع به ایران
- ۱۲۳ تلگراف مازندرانی در تأیید مشروطه
- ۱۲۳ ایرانیان بادکوبه می خواهند وکیل به مجلس بفرستند
- ۱۲۴ شکایت کرمانیها از طرز انتخابات
- ۱۲۵ مکتوب در شکوه از قصور شیرازیها در امر مشروطه

۱۲۷	جواب مجلس به تلگراف متحصنان کرمان
۱۲۷	مکتوب وزارت عدلیه به مجلس
۱۲۸	دفاع وزارت داخله از درستی انتخابات در کرمان
۱۲۸	تلگراف راجع به انجمن رشت
۱۲۸	نظر مؤلف درباره انجمن مخفی و ارشادالدوله
۱۲۹	شایعه شترسواری و کیلان
۱۲۹	سوالات سعدالدوله از وزیر داخله و عدلیه
۱۳۰	پاسخگویی وزیر عدلیه
۱۳۱	پاسخ وزیر داخله
۱۳۲	مکتوب خراسانی از نجف
۱۳۲	مقاله شیخ علی عراقی در روزنامه مجلس
	وقایع ماه جمادی الاول ۱۳۲۶
	۱۳۶ - ۱۶۴
۱۳۶	حرکات وحشیانه فوج سیلانخور
۱۳۷	عزیمت محمدعلی شاه به باغشاه
۱۳۷	شاه اعیان مملکت را به باغشاه خواند
۱۳۸	بی احترامی شایسال به عضدالملک در باغشاه
۱۳۸	پیام شاه به طباطبائی و بهبهانی
۱۳۸	تغییر حکومت تهران و رؤسای ادارات
۱۳۸	شاه در بسیج جنگ بامنت
۱۳۹	اعلان از طرف شاه در تهدید سرکشان
۱۴۰	اعلامیه ای در جواب تهدیدات شاه
۱۴۲	قطع سیم تلگراف تهران - آذربایجان
۱۴۲	اجتماع انجمنها در مدرسه سپهسالار
۱۴۳	متن قسمنامه شاه در پشت قرآن
۱۴۳	خشم مردم از اقدامات شاه
۱۴۳	پیغام شاه به مجلس و پاسخ مجلس
۱۴۴	پانکنیک مجتبعان مدرسه سپهسالار را تهدید کرد

- ۱۴۴ سران مشروطه امر به پراکنده شدن مردم دادند
- ۱۴۵ سنگربندی در باغشاه
- ۱۴۵ اعلامیه‌ای خطاب به سربازان
- ۱۴۶ اعلامیه خطاب به بریگاد قزاق
- ۱۴۷ اندرزنامه دیگری خطاب به قزاق‌ها
- ۱۴۹ وضع شهر غیرعادی است
- ۱۴۹ عمل سران ملت در متفرق کردن مردم عاقلانه بود
- ۱۵۰ تلگراف از شیراز در مخالفت با شاه
- ۱۵۰ تلگراف رحیم خان از امر
- ۱۵۱ توپخانه در دست امیر بهادر
- ۱۵۱ مجلس نمایندگان برای مذاکره با شاه تعیین کرد
- ۱۵۲ بازاربان دکانها را بستند
- ۱۵۲ اعلامیه خطاب به برادران قزاق
- ۱۵۴ سکوت و بیعت مردم تهران
- ۱۵۴ حق با شاه است یا نه
- ۱۵۴ توقیف مدیر روزنامه هدایت
- ۱۵۵ رنجش بهبهانی و طباطبائی از مجلسیان
- ۱۵۵ خودکشی مهدی قباوکش
- ۱۵۵ مؤلف و مجدالاسلام در مدرسه سپهسالار
- ۱۵۶ مجلس رایه توپ بستند
- ۱۵۶ پسر شیخ نوری در صف مجاهدین
- ۱۵۷ مشروح واقعه توپ بستن مجلس
- ۱۶۰ حکومت نظامی در دست پالکنیک
- ۱۶۰ قتل ملك المتكلمين و صور اسرافيل
- ۱۶۱ خانه ظهیرالدوله را هم به توپ بستند
- ۱۶۱ عموم مردم از مشروطه بد می‌گویند
- ۱۶۱ با بهبهانی و طباطبائی چه کردند؟
- ۱۶۲ آخرین کلمات صور اسرافیل و ملك المتكلمين

- ۱۶۲ تلگراف مشیرالسلطنه به ولایات درباره سرکوبی سرکشان
- ۱۶۳ مردم دمنمی مزاج
- ۱۶۴ چرا ارشداالدوله سردار ارشد شد
- وقایع ماه جمادی الاخری ۱۳۲۶
۱۶۵ - ۱۷۶
- ۱۶۵ خبری از بهبهانی و طباطبائی
- ۱۶۶ وکلای معمم در حضور شاه
- ۱۶۷ مشروطه خواهان در سفارتخانهها تحصن کرده اند
- ۱۶۷ دیدار مؤلف از طباطبائی در درکه
- ۱۶۸ عصبانیت طباطبائی از بهبهانی
- ۱۶۸ درگذشت سیدجمال واعظ
- ۱۶۹ محاکمه ملک المتکلمین و صوراسرافیل به وسیله پانکنیک
- ۱۶۹ شیخ نوری و آنخوندها در حضور شاه و چاپلوسی سلطان العلماء
- ۱۷۰ دلتنگی مؤلف از شیخ نوری
- ۱۷۰ تفصیل مرگ سید جمال واعظ
- ۱۷۱ مقتدر نظام و صنیع حضرت به تهران باز آمدند
- ۱۷۱ مردم جاهل بوقلمون صفت
- ۱۷۲ خبرهایی از متحصنان سفارت انگلیس
- ۱۷۳ ملاقات مؤلف با ارشداالدوله
- ۱۷۳ قرار است سران ملت نفی بلد شوند
- ۱۷۴ همه جا از مشروطه بد می گویند
- ۱۷۵ تلگرافدرایگان برای عرض شکایت به شاه
- ۱۷۵ ماجرای سید جمال واعظ از قول زنش
- ۱۷۶ در آذربایجان اغتشاش است
- ۱۷۶ آیا بهبهانی پای شاه را بوسید؟
- وقایع ماه رجب ۱۳۲۶
۱۷۸ - ۱۹۰
- ۱۷۹ ملاقات مشیرالسلطنه با طباطبائی

- ۱۸۱ سید محمدصادق عزم سفر دارد
- ۱۸۲ مشیرالسلطنه صدراعظم شد
- ۱۸۳ فرمان شاه راجع به مستمری بگیریها و زیارت عتبات
- ۱۸۳ نبش قبر سید عبدالحمید
- ۱۸۳ شیخ نوری مخالف سرسخت مشروطه
- ۱۸۵ سید محمدصادق به فرنگ رفت
- ۱۸۵ رفتار ستارخان با عینالدوله
- ۱۸۶ طغیان رفعت نظام در یم
- ۱۸۷ تلگراف علمای نجف به شاه
- ۱۸۹ ماجرای طلاب رشتی و قمی مدرس‌صدر
- ۱۸۹ نفاق شیخ محمد واعظ
- ۱۹۰ نزاع نخلرخان و حسام‌السلطنه

وقایع ماه شعبان ۱۳۲۶

۱۹۲-۴۱۸

- ۱۹۳ طباطبائی روانه مشهد شد و با شاه تودیع نکرد
- ۱۹۴ روایتی از قتل سید جمال واعظ
- ۱۹۵ باز انجمن را تشکیل دادند
- ۱۹۵ سربازها از نرسیدن مواجب شکوه دارند
- ۱۹۵ شرح حال سردار ارشد
- ۱۹۶ توطئه شاه برای عزل اتابک
- ۱۹۸ چرا ارشدالدوله به شاه وفادار است
- ۱۹۹ روایتی از واقعه به توپ بستن مجلس
- ۲۰۰ افکار ارشدالدوله
- ۲۰۲ لایحه سفارت انگلیس راجع به وقایع آذربایجان
- ۲۰۳ شبنامه ناله ملت در تهنیت مردم
- ۲۰۴ بی پولی مؤلف را نا امید کرده است
- ۲۰۵ می‌خواهند ارك حكومتی را در خارج شهر بسازند
- ۲۰۷ اثاثیه انجمن کرمان را دزدان و اعضا بردند و فروختند

- ۲۰۸ شبنامه راجع به قتل سید حسن شریف زاده
- ۲۱۰ شبنامه ای خطاب به مردم تبریز
- ۲۱۱ گفتگو از فتح آذربایجان
- ۲۱۱ اعلامیه خطاب به نظامیان
- ۲۱۳ تلگراف میرهاشم به امیر جنگ
- ۲۱۴ اعلان انجمن ایالتی آذربایجان
- ۲۱۴ علمای نجف نظامیان را از جنگ با ملت بر حذر می دارند
- ۲۱۴ تلگراف علمای نجف به عشایر و مرز داران
- ۲۱۵ تلگراف ایرانیان اسلامبول راجع به جمع اعانه
- ۲۱۵ اعلامیه به سفارتخانهها راجع به استقراض و امتیازها
- ۲۱۶ از بستن بازار جلو گیری شد
- ۲۱۷ اسامی حکمرانان تازه
- ۲۱۷ اعضای انجمن مطیع شاه اند
- ۲۱۷ مکتوب عدل السلطنه از کرمان
- ۲۱۸ یاقیمانده اثاثه انجمن کرمان فروخته شد
- وقایع ماه رمضان ۱۳۲۶**
۲۲۰-۲۳۴
- ۲۲۰ شایعه صدور دستخط مشروطه
- ۲۲۱ اعلان حکومت راجع به نمره گذاری خانه ها
- ۲۲۱ قزاقهای عازم آذربایجان در خیابان ها رژه رفتند
- ۲۲۲ فرمانفرما مأمور سرکوبی تبریزیان شد
- ۲۲۲ شبنامه در سرزنش و تهیج مردم تهران
- ۲۲۴ شبنامه تهدید آمیز دیگری در همین مضمون
- ۲۲۵ تلگراف علمای نجف به دربارها و پارلمان ها
- ۲۲۶ شرایط فرمانفرما در قبول مأموریت تبریز
- ۲۲۶ شورش در بروجرد و مشهد
- ۲۲۶ قدرت نمایی آخوندها در حمایت از جلال الممالک
- ۲۲۷ خبرهایی از آذربایجان

- ۲۲۷ توسل امیر بهادر به حضرت عباس
 ۲۲۷ تلگراف شاه در پاسخ علمای نجف
 ۲۲۹ متن تلگراف علمای نجف
 ۲۳۱ رویای سید جمال واعظ پیش از کشته شدن
 وقایع ماه شوال ۱۳۲۶
 ۲۳۲-۲۴۳
 ۲۳۲ تلگراف علمای نجف به سلطان عثمانی
 ۲۳۳ اعلامیه برای اطلاع سفارتخانه‌ها از دسایس تازه دربار
 ۲۳۵ شرح قتل شجاع نظام
 ۲۳۵ خبرهایی از استانبول و بغداد
 ۲۳۵ پیر آهن معجز نمای شاه عباس
 ۲۳۶ وزیر تجارت از تبحر نوشته گرفته که مشروطه نمی‌خواهند
 ۲۳۶ کتک خوردن شیخ عبدالحمید
 ۲۳۶ بحث انجمن در اظهار انصراف از مشروطه خواهی
 ۲۳۷ مدعوین مجلس باغ شاه از مشروطه خواهی منصرف شدند
 ۲۳۸ چرا مردم از مشروطه خواهی منصرف شده‌اند
 ۲۳۸ درگذشت حجة الاسلام حاج میرزا حسین و تعطیل مغازه‌ها
 ۲۳۸ ولایات آشفته و راهها ناامن است
 ۲۴۰ شایعه احضار سفیران
 ۲۴۱ در مجلس دوم باغ شاه سخن از مملکت مستبدانه سنقله بوده
 ۲۴۱ مردم غمین و افسرده‌اند، شاه مشروطه را تحریم کرد
 ۲۴۱ عریضه شیخ نوری به شاه
 ۲۴۳ پاسخ شاه به عریضه شیخ
 وقایع ماه ذی القعدة ۱۳۲۶
 ۲۴۵-۲۶۷
 ۲۴۴ مجلس چهل نقری در پاسخ شاه تشکیل شد
 ۲۴۵ مکتوبی در شرح مسموم کردن حاج میرزا حسین مجتهد
 ۲۴۶ اعلامیه‌ای در همین مورد
 ۲۴۸ لباس ضد گلوله برای شاه لازم نیست

- ۲۴۹ کلاغها بیرق های شمس العماره را پاره کردند
 ۲۴۹ متن قانون اساسی دولت عثمانی
 ۲۶۳ خبرهای خراسان و شورش در ولایات
 ۲۶۳ حریف در سفارت روس
 ۲۶۴ بین اعضای انجمن اختلافات افتاده است
 ۲۶۵ تحصن علما در سفارت عثمانی
 ۲۶۶ ژاندارمها از تحصن مردم ممانعت کردند
 ۲۶۶ تمام خرابی ها از شیخ نوری است
 ۲۶۷ افزایش عده متحصنان

وقایع ماه ذی الحجه ۱۳۲۶

۲۶۸-۲۸۲

- ۲۶۹ خبرهایی از کرمان و تبریز
 ۲۶۹ ضیافت آقا سید احمد از شیخ نوری و طلاب
 ۲۷۰ مباحثه طلبه ها و شیخ نوری در ضیافت
 ۲۷۱ دولت در قصد لشکر کشی به آذربایجان
 ۲۷۱ بانک روس بر تجارت متحصن سخت گرفته است
 ۲۷۳ ماجرای منشی سفارت انگلیس و ژاندارمها
 ۲۷۳ شکایت قونسول انگلیس از پستخانه
 ۲۷۳ چراغانی و مهمانی در خانه امیر بهادر
 ۲۷۳ اغتشاش در اصفهان و استرآباد
 ۲۷۳ سر بازارها اسلحه می فروشند
 ۲۷۴ شیخ نوری مجتهد خراسانی را تکفیر کرد
 ۲۷۴ نزاع سر باز و میوه فروش در اصفهان و تحصن مردم
 ۲۷۴ صمصام السلطنه ادعای سلطنت دارد
 ۲۷۴ نزاع قزاقها در بازار تهران
 ۲۷۵ تیراندازی کریم دواتساز به شیخ نوری
 ۲۷۵ سردار ارشد مأمور سرکویی تبریزیان
 ۲۷۵ بردن مهمات و سر باز به باغ شاه
 ۲۷۶ خبرهایی از اصفهان و تبریز و همدان

- ۲۷۷ اخبار ضد و تقیض از ولایات
 ۲۷۸ شاه مشغول جمع آوری قشون است
 ۲۷۹ تغییر چند تن از وزیران

پنجم

وقایع ماه محرم ۱۳۲۷

۲۸۳-۳۰۰

- ۲۸۳ خبرهای تبریز و خراسان
 ۲۸۴ بختیاری ها قزاق ها را برهنه کردند
 ۲۸۴ شایعه استقراض از خارجیان
 ۲۸۴ اخبار اصفهان
 ۲۸۵ انصراف فرمانفرما از حرکت به اصفهان
 ۲۸۵ تلگراف صمصام به فرمانفرما
 ۲۸۶ خدمات میرزا اسدالله نائینی منشی سفارت روس
 ۲۸۷ امیر بهادر شمع روشن می کند
 ۲۸۷ سعنا لوله در فکر استقراض است
 ۲۸۷ نامه مشروح مجتهد خراسانی به شاه
 ۲۹۱ خبرهایی از مأموران سرکوبی ولایات
 ۲۹۲ تعزیه خوانی در باغ شاه
 ۲۹۲ اغتشاش در کرمان
 ۲۹۳ تلگراف از اصفهان به سفر درباره قرضه
 ۲۹۳ فتوای علمای نجف
 ۲۹۴ نامه علمای نجف به متحصنان
 ۲۹۵ خبرهای رشت و گاشان
 ۲۹۵ بر عده متحصنان افزوده شده است
 ۲۹۶ دستخط علمای نجف در اعانت به متحصنان
 ۲۹۷ بازارها بسته است
 ۲۹۷ شاه را از دادن مشروطه منصرف کردند

- ۲۹۸ مردم نگراند
- ۳۰۰ خبرهای رشت و تبریز
- ۳۰۰ مشروطه خواهی شیخ مهدی پسر شیخ نوری
- وقایع ماه صفر ۱۳۲۷
۳۴۳-۳۵۲
- ۳۰۳ مکتوب در شرح شورش رشت
- ۳۰۶ مردانگی زنی از ایل سگوند
- ۳۰۷ لایحه اهالی اصفهان به مشیرالسلطنه
- ۳۰۹ خبر شکست صمدخان
- ۳۰۹ خبر روزنامه انگلیسی راجع به ایل خمسه و پیروزی ستارخان
- ۳۱۱ تبریز در محاصره است
- ۳۱۲ راپورت رشت
- ۳۱۴ وقایع تهران
- ۳۱۵ تمرکز قشون در باغ شاه
- ۳۱۶ شایعات گوناگون
- ۳۱۷ خبرهای قزوین و رشت و اصفهان
- ۳۱۸ خبری از بحار الانوار مجلسی
- ۳۱۹ امام جمعه برای گرانی نان توصیه کرد
- ۳۲۰ ماجرای کودک زنده بگور
- ۳۲۰ نان ارزان شد
- ۳۲۱ دهگانها بسته شد
- ۳۲۱ تلگراف ستارخان به سفارتخانه ها و شکوه از اردوی دولت
- ۳۲۱ مکتوب سفیر به سعدالدوله راجع به فجایع تبریز
- ۳۲۲ تعطیل عمومی در تهران و ولایات
- ۳۲۳ خبرهای خوش از ولایات
- ۳۲۳ تلگراف شاه به سپهدار و جوابش
- ۳۲۳ بازارها بسته است
- ۳۲۴ ازدیاد متحصنان

- ۳۲۴ شایعاتی از تبریز - آشوب در ولایات
- ۳۲۴ ارزانی اجناس در تهران
- ۳۲۴ مؤلف در فکر روز مبادا
- ۳۲۴ توصیفی از نورچشمی میرزا حسین
- ۳۲۵ وصیت نامه ای برای نورچشمی ها
- ۳۲۷ شرح مراسم چهارشنبه آخر صفر
- ۳۲۸ دولت مشغول سنگربندی است
- ۳۲۸ شیخ نوری تقاضای اسلحه کرده است
- ۳۲۹ اعترافات یکی از مبلغان استبداد
- ۳۲۹ خبری از طباطبائی
- ۳۳۰ مهاجرت سید ریحان الله به شاه عبدالعظیم
- ۳۳۰ شیخ نوری پشیمان شده است
- ۳۳۱ بانک روس به مردم وام می دهد
- ۳۳۲ مقاله ندای آذربایجان از نسیم شمال

وقایع ماه ربیع الاول ۱۳۲۷

۳۲۹-۳۳۵

- ۳۳۵ شبنامه کمیته ستار
- ۳۳۵ نزاعی در میدان توپخانه
- ۳۳۶ نزاع در شاه عبدالعظیم
- ۳۳۶ شرح کشته شدن میرزا مصطفی
- ۳۳۷ قتل های پراکنده
- ۳۳۷ تشکیل مجلس در دربار برای اصلاحات
- ۳۳۸ گزارشی از مذاکرات مجلس دربار
- ۳۳۹ ماجرای قتل میرزا مصطفی
- ۳۴۰ تحصن صنیع الدوله در سفارت انگلیس
- ۳۴۱ تلگراف های تبریز
- ۳۴۱ عهد فرمانفرما با خدا
- ۳۴۲ مخارج مجلس ختم سید مصطفی را شاه می دهد

- ۳۴۲ شاگردان مدرسه آلمان در ختم شرکت کردند
- ۳۴۲ گزارش عین الدوله راجع به وقایع تبریز
- ۳۴۳ صبح نامه دعوت اسلام در تقبیح مشروطیت
- ۳۴۴ قساوت ارشد الدوله در تبریز
- ۳۴۴ شبنامه کشف الاسرار راجع به قتل میرزا مصطفی
- ۳۴۶ احساسات مردم در مجالس ختم میرزا مصطفی
- ۳۴۷ خبری از جریده طمس
- ۳۴۷ اخبار تبریز، شیراز، بنادر، کرمان، استرآباد
- ۳۴۸ اعلان مخالفان مشروطه
- ۳۵۰ صورت فتوای سید رحمان الله
- ۳۵۰ فتوای مجتهد خراسانی
- ۳۵۱ فتوای خراسانی و مازندرانی
- ۳۵۱ استفتای تبریزیان از علمای نجف
- ۳۵۲ فتوای خراسانی در تحریم جنگ با مردم تبریز
- ۳۵۲ فتوای دیگر در همین مورد
- ۳۵۳ مقاله جریده مساوات تبریز در شرح وقایع تبریز
- ۳۵۵ خبرهایی نقل از روزنامه ناقور
- ۳۵۶ اعلان فدائیان مشروطیت
- ۳۵۷ مکتوب سید عبدالحسین لاری
- ۳۵۸ فتوای علمای نجف در تحریم دادن مالیات
- ۳۵۹ نزاع دو سرباز سیلاخوری
- ۳۵۹ گزارش مجلس شورای دولتی
- ۳۶۱ خبرهای کرمان
- ۳۶۱ شهر آشفته است
- ۳۶۱ تلگرافهایی از ولایات
- ۳۶۳ اقدامات سفیر ایران در استانبول
- ۳۶۳ شایعه قتل عین الدوله
- ۳۶۳ چرا طباطبائی به مشهد رفت

تاریخ پیداری ایرانیان

- ۳۶۴ بدرقاری دولتیان موجب انقلاب شد
 ۳۶۵ شاه کلفت جوان خود را کشته است
 ۳۶۵ دستخط مجتهد محلاتی در دفاع از مشروطه
 ۳۶۷ مقاله ای دیگر از همین مجتهد
 ۳۷۲ مغازه ها باز شد
 ۳۷۲ خبرهای مشهد
 ۳۷۳ مکالمات تلگرافی صدر اعظم و ثقة الاسلام
 ۳۷۴ بر متحصنان شاه عبدالعظیم سخت گرفته اند
 ۳۷۵ آذوقه در تبریز نایاب شده است
 ۳۷۶ شبنامه کاشف الاسرار در نصیحت شاه
 ۳۷۹ ماجرای زن حسین خان قزاق

وقایع ماه ربیع الثانی ۱۳۲۷

۴۸۱-۴۱۳

- ۳۸۱ شرح قتل میرزا غلامعلی و ماجرای زن حسین خان قزاق
 ۳۸۱ دستخط شاه و شایعه تبعید شیخ نوری
 ۳۸۴ شایعه تبعید شیخ دروغ بود
 ۳۸۴ اعدام کسی که زنش و عمویش را کشته بود
 ۳۸۵ سالوس بازی حاجی علی اکبر بروجردی در مجلس دربار
 ۳۸۶ دخالت روسیه در آذربایجان
 ۳۸۷ شبنامه اخبار قزوین و شیراز و زنجان و تبریز
 ۳۸۸ سیاهه قشون دوئی در قزوین
 ۳۸۹ شایعه ورود قزاقهای روسیه به جلغا
 ۳۸۹ عزل سلطان عثمانی
 ۳۸۹ نامه ای از کرمان
 ۳۹۰ جشن سفارت عثمانی به مناسبت خلع سلطان عثمانی
 ۳۹۱ عزل سپه سالار و مشیر السلطنه
 ۳۹۱ نامه ای از مشهد و شرح نزاع فارسی ها با ترکها
 ۳۹۲ عزل صدراعظم و وزیران

- ۳۹۳ اخبار رشت ، قزوین ، زنجان ، خراسان و اصفهان
- ۳۹۴ اخبار و تلگرافهای محمره ، تبریز ، بو شهر و بندر عباس
- ۳۹۵ شایعه مراجعت اردوی دولتی
- ۳۹۶ شرایط وکالت و انتخابات
- ۳۹۶ اعتراض سفیران روس و انگلیس به انتصاب نایب السلطنه
- ۳۹۷ تلگراف تهدید آمیز سپهدار به شاه
- ۳۹۷ راپرت حاکم قزوین
- ۳۹۸ تلگراف تبریز
- ۳۹۸ پاسخ سفارت روس به اعتراض وزارت خارجه
- ۳۹۸ شاه می خواهد مشروطه محدودده بدهد
- ۳۹۸ تحریکات سعدالدوله
- ۳۹۸ شایعه حرکت امیر حبیب الله خان از بخارا به خراسان
- ۳۹۸ تلگراف خزعل به صمصام
- ۳۹۹ دستخط مازندرانی و خراسانی خطاب به قزاقها و سربازان
- ۳۹۹ سلام میلاد شاه بی رونق بود
- ۴۰۰ ورود اردوی سپهدار به قزوین
- ۴۰۰ دستخط شاه در اعلام اعاده مشروطیت
- ۴۰۱ مردم نگراند و شادان ، قشون دولت در فکر سنگربندی
- ۴۰۲ توپخانه دولتی روانه قزوین شد
- ۴۰۲ سوارهای بختیاری وارد قم شدند
- ۴۰۲ تغییرات در کابینه وزیران
- ۴۰۲ دستخط ثانوی در تأیید مشروطه
- ۴۰۴ مشاجره صنیع الدوله و امام جمعه
- ۴۰۴ شاه شرایط شش گانه سفیران را پذیرفت
- ۴۰۴ شاه فرمان عفو عمومی داد
- ۴۰۵ خروج متحصنان از سفارت عثمانی
- ۴۰۵ تهران آشفته است ، خبرهای کرمان و بم و بلوچستان
- ۴۰۵ تلگراف فرمانفرما به سپهدار

- ۴۰۵ شیخ نوری عزم تحصن دارد
- ۴۰۶ سفیران عفو ملوکانه و اعاده مشروطه را به مردم ابلاغ کردند
- ۴۰۶ انظار رئیس سالداتها به انجمن تبریز
- ۴۰۷ شاه به سلطنت آباد نقل مکان کرد
- ۴۰۷ هراس دولتیان
- ۴۰۷ تلگراف مجتهد کرمان
- ۴۰۷ تلگراف از تبریز به اصفهان و تقاضای ترک مخاصمه
- ۴۱۱ مشاوره تلگرافی سران بختیاری با مجاهدین رشت و اصفهان
- ۴۱۱ اجتماع مردم و حمل اسلحه قدغن شد
- ۴۱۲ تلگراف تبریزیان به متحصنان تهران
- ۴۱۳ بسیج سردار اسعد و مخابراتش با فرمانفرما
- ۴۱۳ تلفات آذربایجان
- ۴۱۳ اعتراض انجمن ولایتی به کاریکاتور روزنامه کشکول
- وقایع ماه جمادی الاولی ۱۳۲۷
- ۴۱۵-۴۲۲
- ۴۱۵ سپهدار به دستخط شاه بی اعتماد است
- ۴۱۵ شاه دو پیشنهاد وزیران را نپذیرفت
- ۴۱۶ تلگراف سعدالدوله به کرمان در تأیید دستخط شاه
- ۴۱۶ دستخط مجدد شاه در تأیید اعلامیه‌های پیشین
- ۴۱۷ اعضای کمیته تهران صحت دستخط را تأیید کردند
- ۴۱۷ بیدادگری عشق‌الدولتان در ملایر
- ۴۱۸ تدارک ضرغام برای حرکت به تهران
- ۴۱۸ روایتی از جنگ و قحطی در تبریز
- ۴۱۹ توجیه ورود قشون روسیه به تبریز
- ۴۲۰ سخنان وزیر خارجه انگلیس راجع به مشروطیت ایران
- ۴۲۰ اعلامیه دولت روس درباره قشون کشی به تبریز
- ۴۲۱ بالان قرمز علامت ورود مجاهدان است
- ۴۲۱ قشون سپهدار در همدان و زنجان

- ۴۲۱ اعتراض خراسانیان به ورود قشون روسیه
- ۴۲۲ تشکیل کمیته ای برای انتظام امور
- ۴۲۲ علت استعفای مستوفی
- ۴۳۳ سنگربندی شاه در سلطنت آباد
- ۴۲۳ شاه در فکر محاصره قزوین است
- ۴۲۳ شایعه استعفای وزیران
- ۴۲۳ تلگراف تجار آذربایجانی کرمان به تبریز و جوابش
- ۴۲۴ مشهیدیان طباطبائی را با شکوه و جلال به انجمن بردند
- ۴۲۴ سفیران برای ولایات حاکم تعیین می کنند
- ۴۲۵ شبنامه در معرفی اعضای مجلس منافقین
- ۴۲۶ تلگراف آزادی خواهان قزوین به سفارتخانه ها
- ۴۲۶ شکایت فارسیان از آصف الدوله
- ۴۲۶ بلوچها در ریگان و بهم
- ۴۲۷ مکالمه مؤلف با ظهیر الدوله
- ۴۲۷ کترات شاه با روس و انگلیس
- ۴۲۷ شایعه دخالت عثمانی در آذربایجان
- ۴۲۸ سیلاخوری ها بیداد می کنند
- ۴۲۸ شبنامه خطاب به آنانکه باعث ورود قشون روسیه شدند
- ۴۳۱ تعیین حکام قزوین و رشت
- ۴۳۱ قوای روسیه و عثمانی در تبریز
- ۴۳۲ سپهدار عازم تهران است
- ۴۳۲ به تحریک مستبدان فاحشه ها لباس مردانه پوشیدند
- ۴۳۲ بر نفرات ثیاخوف افزوده شد
- ۴۳۳ ورود عین الدوله به تهران
- ۴۳۳ تلگراف انجمن ایالتی گیلان به سعد الدوله
- ۴۳۶ خبرهای آستارا، تهران، تبریز
- ۴۳۶ اولتیماتوم سفیر عثمانی
- ۴۳۶ قوای روسیه و عثمانی برابرهم

- ۴۲۷ شیخ نوری در هوای عزیمت به عتبات
 ۴۲۷ استعفای لیاخوف
 ۴۳۷ ورود مجاهدان نزدیک است
 ۴۳۸ مجتهد کرمان پرداختن مائیات را تحریم کرد
 ۴۳۹ دستخط شاه در اعاده مشروطیت به ولایات ابلاغ شد
 ۴۳۶ صورت معاهده شاه با روس و انگلیس
 ۴۴۰ شبنامه انتقاد از کاشی‌ها و اقبال‌الدوله
 ۴۴۱ خبرهای وحشت‌انگیز از فارس و خراسان
 ۴۴۱ دولت توپخانه به قزوین فرستاد
 ۴۴۲ بسیج مجاهدان
 ۴۴۲ ملاقات با آقا سید مرتضی مشروطه خواه
 ۴۴۲ مسموم شدن قزاقهای اردوی دولتی
 ۴۴۲ ماجرای اخراج مجدد اسلام از اصفهان
- وقایع ماه جمادی الثانی ۱۳۲۷
 ۴۴۴ - ۵۰۸
- ۴۴۴ ورود مقدمه قشون بختیاری به قم
 ۴۴۴ شبنامه در انتقاد از سعدالدوله و اعتراض بردن حالت روسیه
 ۴۴۹ تلگراف از رشت به سعدالدوله در مورد توقیف مبصر الملک
 ۴۴۷ تلگراف قزوین به رشت و خبر اعدام سالار حشمت
 ۴۴۸ تسلیت انجمن گیلان به فرزند سالار حشمت
 ۴۴۹ فرمانفرما قصد استعفا دارد و با پالکنیک مخالف است
 ۴۴۹ دستخط خراسانی
 ۴۵۰ مقاله‌ای از استانبول در تأیید ستارخان
 ۴۵۴ شبنامه بر ضد عین‌الدوله
 ۴۵۵ مکتوب رئیس پستخانه عراق
 ۴۵۶ ورود اردوی دولتی به قم
 ۴۵۷ راپورت قزوین درباره قتل غیاث نظام
 ۴۵۷ کشته شدن قاتل سید عبدالحمید

- ۴۵۷ مردانگی زن غیاث نظام
- ۴۵۸ استعفای وزیران و علل آن
- ۴۵۸ بر منبر رفتن امیر بهادر و ارشادالدوله در سلطنت آباد
- ۴۵۹ سدیدالملک از وقایع تبریز سخن می گوید
- ۴۵۹ بانک روس به شاه پول داد
- ۴۵۹ شیخ نوری طرفدار سالداتهای روس
- ۴۶۰ شرایط شاه با روس و انگلیس نقل از روزنامه تيمس
- ۴۶۱ شبنامه در نقد و تحلیل دستخط شاه
- ۴۶۳ شبنامه در شرح ملاقات و اتمام حجت سفیران با شاه
- ۴۶۴ گزارش وقایع تبریز
- ۴۶۵ اعلان کمیته ستاربه درباره مجازات متمردان
- ۴۶۶ تلگراف و اولتیماتوم انجمن ایالتی گیلان به دولت
- ۴۶۸ شرح ورود قشون سردار اسعد به قم
- ۴۶۹ مکتوب در گزارش اوضاع تهران
- ۴۷۰ بر اردوی دولت در قزوین چه گذشت
- ۴۷۲ خبرهایی از مشهد و مازندران
- ۴۷۲ اولتیماتوم سردار اسعد و سپهدار به شاه
- ۴۷۳ تهران در انتظار ورود مجاهدان
- ۴۷۳ شاه حاضر به سازش نیست
- ۴۷۳ مقاله روزنامه استقلال درباره مقاوله نامه روس و انگلیس
- ۴۷۴ نامه انجمن تبریز به هیأت وزیران راجع به مقاوله نامه
- ۴۷۵ پاسخ وزیر خارجه به نامه انجمن تبریز
- ۴۷۵ تلگراف از لندن درباره مقاوله نامه
- ۴۷۵ چاپخانه‌ها اعلان شاه را چاپ نمی کنند
- ۴۷۶ هیجان و اضطراب مردم
- ۴۷۷ شایعه شکست مجاهدان
- ۴۷۷ قزاق‌ها وحشت زده اند
- ۴۷۸ تجربه مؤلف در جفر

- ۴۷۸ شبنامه در اتمام حجت با قزاقها
- ۴۸۰ تلاش قونسول های روس و انگلیس برای مصالحه
- ۴۸۰ جنگ در شاه آباد
- ۴۸۱ حکم و فتوای صریح خراسانی
- ۴۸۱ شرح جنگ شاه آباد
- ۴۸۲ اتمام حجتی دیگر با قزاقها
- ۴۸۳ دکانها بسته است و شایعات فراوان
- ۴۸۳ شایعه دخالت روسیه
- ۴۸۴ مراسله سفارت روس راجع به تخلیه تبریز
- ۴۸۴ مأموران صنیع حضرت میرزا جواد عکاس را کشتند
- ۴۸۵ جنگ مجاهدان با دولتیان
- ۴۸۵ ترس امیر بهادر از مجاهدان
- ۴۸۶ مکالمات تلفنی نیرالدوله با شاه
- ۴۸۷ فتح تهران
- ۴۸۷ احساسات مردم تهران در روز ورود مجاهدان
- ۴۸۸ شرح ورود سپهبدار به تهران
- ۴۸۹ شرح ورود بختیاری ها به تهران
- ۴۸۹ سیلان خوری ها با مامقانی ها هم قسم شدند
- ۴۹۰ قزاقها سرگرم کشتار و غارتند
- ۴۹۰ مناظری از فدائیکاری مردم
- ۴۹۱ چرا طایفه قاجار به شاه کمک نکردند
- ۴۹۱ بیرق سرخ بر سردر خانه های تهران
- ۴۹۲ سنگرهای دولتی در تصرف ملت و مجاهدان
- ۴۹۲ توطئه مامقانی ها و سیلان خوری ها
- ۴۹۳ نامه مجاهدان به شاه
- ۴۹۳ شایعه استعفای شاه
- ۴۹۴ شاه به سفارت روس پناهنده شد
- ۴۹۴ تشکیل مجلس عالی در بهارستان

- ۴۹۴ عزل محمد علی شاه از سلطنت و نصب احمد شاه
- ۴۹۴ اسامی اعضای کمیسیونی که به عزل شاه رای داد
- ۴۹۵ متن اولین لایحه ای که در مجلس عالی قرائت شد
- ۴۹۵ احمد میرزا پادشاه و عضدالملک نایب السلطنه شد
- ۴۹۵ سپهدار وزیر جنگ شد
- ۴۹۵ سردار اسعد وزیر داخله شد
- ۴۹۶ نطق عضدالملک نایب السلطنه
- ۴۹۶ تلگراف مجلس عالی به علمای نجف
- ۴۹۷ لایحه مجلس عالی خطاب به محمد علی میرزا
- ۴۹۷ پاسخ سفارت روس و انگلیس به لایحه مجلس عالی
- ۴۹۸ لایحه مجلس عالی خطاب به احمد شاه
- ۴۹۸ درخواستهای پالکنیک از مجلس عالی
- ۴۹۸ تنها سنگرخانه شیخ نوری تصرف نشده است
- ۴۹۹ خلاصه وقایع این چندروزه و شرح تصرف تهران
- ۴۹۹ مجاهدان و تصرف تهران
- ۵۰۰ چرا محمد علی شاه مأیوس شد و استعفا کرد
- ۵۰۴ صنیع حضرت گرفتار و زندانی شد
- ۵۰۵ تلگراف طباطبائی از مشهد
- ۵۰۵ وزیران و حاکمان تازه تعیین شدند
- ۵۰۵ اعلان کمیسیون جنگ درباره تعدی مجاهدان
- ۵۰۶ احمد شاه بر تخت نشست
- ۵۰۶ اعلان اداره نظمی و سپهدار در منع کلاشی و تعدی
- ۵۰۷ اعلان نظمی در مورد استرداد اسب ها و تفنگ ها
- ۵۰۷ وضع شاه مخلوع و اسامی پناهندگان به سفارتخانه ها
- ۵۰۷ سنگرخانه شیخ نوری منهدم شد
- ۵۰۷ تلگراف مقیم الدوله از پترزبورغ

وقایع ماه رجب ۱۳۲۷

۵۰۹ - ۵۳۴

- ۵۰۹ دستخط سلطان احمد شاه درباره شروع انتخابات
- ۵۰۹ مراسمه متحدانمال وزارت خارجه به سفارتخانه ها
- ۵۱۰ تلگراف ستارخان و باقرخان به سپهدار و پاسخ سپهدار
- ۵۱۱ تلگراف به سفیران ایران در کشورهای دیگر
- ۵۱۱ نامه وزارت جنگ به سفارت روس در مورد خلع سلاح سربازان
- ۵۱۱ اعلان درباره حفظ نظم شهر
- ۵۱۲ مراسمه از سفارت اتازونی
- ۵۱۲ یادداشت وزیر مختار انگلیس درباره مقاوله نامه
- ۵۱۴ تشریفات نزول اجلال احمد شاه به ارگ دولتی
- ۵۱۴ اعلان وزیر داخله در مورد سلام رسمی و چراغانی
- ۵۱۵ برگذاری مراسم سلام
- ۵۱۵ سنگربندی امیرمفخم در منظر به
- ۵۱۵ اعلان نظمیه درباره جشن و چراغانی
- ۵۱۶ اعلان کدیسبون جنگ در مورد خلع سلاح مجاهدان
- ۵۱۶ اعلان نظمیه در ترتیب تقدیم عربضه ها و شکایتها
- ۵۱۶ تلگراف تبریک از بادکوبه
- ۵۱۶ نامه سفارت فرانسه در تبریک جلوس احمد شاه
- ۵۱۷ نامه های سفارت انگلیس و روس و آلمان در تبریک جلوس
- ۵۱۸ گزارشی از سفارت ایران در لندن
- ۵۱۹ جنگ چند تن مجاهد با سواران دولتی در راه قزوین
- ۵۱۹ اسامی سرکردگان و تعداد افراد اردوهای چهارگانه بغیاری
- ۵۱۹ چراغانی و آتش بازی
- ۵۱۹ انتخاب و کالای شهری در مدرسه دارالفنون شروع شد
- ۵۲۰ نام جرایدی که منتشر می شود
- ۵۲۰ امیرمفخم امان خواست
- ۵۲۰ تلگراف شیرازی ها در اظهار نارضایتی از حکومت قاجار

- ۵۲۱ شایعه توقیف روزنامه ندای وطن
- ۵۲۱ تلگراف تبریک طباطبائی از مشهد
- ۵۲۱ اعلان حکومت تهران درباره روشنی معابر شهر
- ۵۲۲ متن اعلان انتخابات و محل انجمن‌های نظارت
- ۵۲۳ بعضی از مواد نظامنامه انتخابات
- ۵۲۴ جریان دستگیری مفاخرالملک
- ۵۲۴ تلگراف تبریک از شیراز
- ۵۲۵ راپورت از قزوین درباره ورود سالدات روس
- ۵۲۶ اعلان نظمیہ در معرفی کمیسری‌ها
- ۵۲۶ شرح واقعه زنجان و قتل عظیم زاده و میرزا علی‌اکبر
- ۵۲۷ دستورهای انجمن نظارت مرکزی انتخابات
- ۵۲۸ اسامی اعضای انجمن‌های نظارت
- ۵۲۹ مراسم اعدام صنیع حضرت و مفاخرالملک
- ۵۳۰ دستگیری شیخ نوری و مریدانش
- ۵۳۰ خلاصه استنطاق صنیع حضرت و مفاخرالملک
- مقاله روزنامه حبل‌المتین درباره شایعه ورود سالدات روس به قزوین
- ۵۳۱ و نقل نامه‌های سفارتخانه در تبریک جلوس احمد شاه
- ۵۳۲ نمونه تعرفه انتخابات
- ۵۳۲ تلگراف خراسانی و مازندرانی در لزوم حفظ نظم
- ۵۳۳ چند تلگراف دیگر از نجف
- ۵۳۳ شرح مراسم به‌دار زدن شیخ نوری
- ۵۳۴ شرح محاکمه شیخ نوری و متن ورقه الزامیه

ایم

- ۵۳۹ اضافات و ملحقات
- ۵۴۱ شرح مکرری از محاصره تبریز و کمیابی آذوقه
- ۵۴۱ اقدامات سفیران روس و انگلیس درین باره
- ۵۴۲ اولتیماتوم ۵ ماده‌ای روس و انگلیس به احمد شاه

- ۵۴۳ سردسته‌های مخالفان درخانه شیخ نوری جمع شدند
- ۵۴۳ اسامی کسانی که برای تهیه جواب اولتیماتوم دعوت شدند
- ۵۴۳ خبر ورود قشون روس به سرحدات ایران
- ۵۴۴ شرح باغ شاه
- ۵۴۴ مشاجره اعضای مجلس با یکدیگر
- ۵۴۵ توطئه صنیع حضرت و مفاخر الملك
- ۵۴۵ شاه امام جمعه نخوتی را مأمور مذاکره با تبریزیان کرد
- ۵۴۶ مشاجره حاج علی اکبر بروجردی با امام جمعه نخوتی
- ۵۴۷ تلگراف محبت آمیز شاه به تبریزی ها
- ۵۴۷ چاره جوئی برای اخراج سالدات روس از تبریز
- ۵۴۷ مراسله سعدالدوله به سفارت روس و جواب آن
- ۵۴۸ متن تلگرافهای حضوری بین انجمن ایالتی تبریز و باغ شاه

پیوند تلگراف

- ۵۵۳ متن تلگرافهایی که در یاد داشتهای پراکنده مؤلف یافته شد
- ۵۵۵ تلگراف از بیرجند
- ۵۵۵ تلگراف کرمان در اظهار بیزاری از محمد علی شاه
- ۵۵۶ تلگراف استرآباد در همین مورد
- ۵۵۶ فتوای علمای اصفهان
- ۵۵۷ تلگراف طباطبائی از مشهد
- ۵۵۸ تلگراف علمای اصفهان در وجوب مشروطیت
- ۵۵۸ تلگراف انجمن اصفهان به سفارتخانه ها
- ۵۵۹ تلگراف انجمن ایالتی گیلان به سفیر ایتالیا
- ۵۶۰ تلگراف تبریز در تأیید سپهدار
- ۵۶۰ تلگراف مشیرالسلطنه به مشهد
- ۵۶۱ تلگراف مشیرالسلطنه در سرزنش رکن الدوله
- ۵۶۱ تلگراف از محمره به تهران
- ۵۶۲ تلگراف محمدباقر از همدان

- ۵۶۳ تلگراف مشهد در جواب شیخ نوری
- ۵۶۴ تلگراف مخالفت با قرضه از مشهد
- ۵۶۵ تلگراف رشت در همدردی با متحصنان
- ۵۶۶ تلگراف از رشت به متحصنان
- ۵۶۶ تلگراف شیراز به اصفهان
- ۵۶۷ تلگراف مازندران و خراسانی از نجف
- ۵۶۷ تلگراف خزرعل از محمره
- ۵۶۸ تلگراف از همدان به صدراعظم
- ۵۶۸ جشن سفارت عثمانی به مناسبت جلوس سلطان محمد
- ۵۶۸ لوایحی که از طرف متحصنان خوانده شد
- ۵۷۰ اعلامیه انجمن احیا
- ۵۷۱ فرمان عفو عمومی و تلگراف سعدالدوله به ولایات
- ۵۷۲ تلگراف های حضوری بین مشروطه خواهان اصفهان و تهران
- ۵۷۴ تلگرافهای اعتراض به ولایات در ورود سالدات روس
- ۵۷۹ فهرست اعلام
- ۶۱۹ غلط نامه و استدرانک

فهرست تصاویر

برابر صفحه ۶	سردر مجلس شورای ملی
۷ »	فرمان تشکیل مجلس شورای ملی
۱۴ »	جمعیت آزما یندگان ملت در مجلس اول
۱۵ »	حاجی سید نصر الله تقوی
۱۸ »	تقی زاده
۱۹ »	میرزا حسن خان مشیرالدوله (مشیر الملک)
۳۴ »	مظفرالدین شاه
۳۵ »	صدر اعظم و وزیران در مجلس
۵۰ »	ظل السلطان
۵۱ »	نصر الله خان مشیرالدوله
۶۶ »	سالارالدوله
۶۷ »	حسینقلی خان نظام السلطنه
۸۲ »	احمد میرزا ولیعهد
۸۳ »	میرزا محمود خان ناصر الملک
۹۸ »	میرزا محمود خان علاء الملک
۹۹ »	مسیو نوز بلژیکی
۱۱۴ »	وثوق الدوله
۱۱۵ »	مؤمن الملک
۱۳۰ »	جمعیت ازوکلای مجلس اول
۱۳۱ »	ممتاز الدوله
۱۳۴ »	شاپشال

برابر صفحه ۱۳۵	لیانخوف
۱۴۲ »	محمدعلی شاه
۱۴۳ »	سوگند نامه محمدعلی شاه
۱۴۶ »	محمدعلی شاه و سران دولت
۱۴۷ »	آزادی خواهان گرفتار
۱۶۲ »	امیر بهادر جنگ
۱۶۳ »	ارشدالدوله
۱۶۶ »	طباطبائی و فرزندانش
۱۶۷ »	میرزا علی خان امینالدوله
۱۷۴ »	سید عبدالله بهبهانی
۱۷۵ »	متحصنین در سفارت
۱۷۸ »	شیخ فضل الله نوری - سید عبدالله بهبهانی
۱۷۹ »	ستارخان
۱۹۴ »	دهخدا
۱۹۵ »	شیخ محمد واعظ
۲۱۰ »	ملك المتكلمين
۲۱۱ »	میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل
۲۲۶ »	حاج سیاح و میرزا رضا کرمانی
۲۲۷ »	مشیر السلطنه
۲۴۲ »	امین السلطان
۲۴۳ »	عباس آقا تبریزی
۲۵۸ »	ستارخان و باقرخان
۲۵۹ »	سیدجمال اصفهانی
۲۷۴ »	گروهی از متحصنین
۲۷۵ »	صمصام السلطنه بختیاری
۲۹۰ »	مستشارالدوله
۲۹۱ »	شیخ فضل الله نوری
۳۰۶ »	سعدالدوله

۳۵۷	»	عبدالحسین میرزا فرمانفرما
۳۶۲	»	شیخ مهدی پسر شیخ فضل الله
۳۶۳	»	صدرالاشراف
۳۶۸	»	معز السلطان درشتی
۳۶۹	»	کامران میرزا نایب السلطنه
۳۷۴	»	محمد ولی خان سپهسالار (سپهदार اعظم)
۳۷۵	»	عین الدوله
۳۷۵	»	محتشم السلطنه
۳۷۱	»	صنیع الدوله
۳۸۶	»	میرزا ملکم خان
۳۸۷	»	میرزا مصطفی آشتیانی
۴۰۲	»	مازندرانی - حاجی میرزا حسین - خراسانی
۴۰۳	»	متحصنین تلگرافخانه تبریز
۴۱۸	»	سید محمد طباطبائی
۴۱۹	»	شیخ خزعل
۴۳۴	»	مستوفی الممالک
۴۳۵	»	آصف الدوله
۴۵۰	»	شیخ فضل الله و اتباعش
۴۵۱	»	سردار اسعد
۴۶۶	»	ثقة الاسلام تبریزی
۴۶۷	»	سپهदार - سردار اسعد
۴۸۲	»	مجاهدان در تهران
۴۸۳	»	عضد الملک
۵۱۴	»	احمد شاه
۵۱۵	»	محمد علی شاه
۵۳۰	»	باقر خان
۵۳۱	»	جعفر قلی خان سردار بهادر

پسند فکانه

چنانکه پیش از این^۱ متذکر شدم بخش حاضر از تاریخ بیداری ایرانیان آئینه تمام نمائی است از اندیشه‌های زودگذر و زمینه‌های ثابت ذهنی و عواطف نویسنده آن. این یادداشتهای روزانه - که نتیجه مشهودات و تأثرات آنی نویسنده است - اگر در حیات شخص او و متعاقب سه جلد نخستین این تاریخ منتشر می‌شد هرگز بدین صورت نبود و چیزی بود در ردیف آن سه جلد، تاریخی با تجدید نظرهایی مناسب ایام انتشار، با مطالب و نکاتی اغلب غیر مفرضانه تا آنجا که عواطف بشری اجازه می‌دهد.

اما کتاب حاضر علاوه بر اطلاعات دستاورد و اغلب بدور از شوائب اغراض، مشتمل است بر مزیت بسیار ارزنده دیگری و آن اینکه در واقع اعترافنامه خالی از تظاهر و ریاکاری شخص ناظم الاسلام است، و مجموعه‌ای است از افکار و نظراتی که به مناسبت اوضاع مادی و روحی نویسنده گوناگون و گاه باهم متناقض است، و منبع بسیار مستند و مطمئنی است برای خواننده محقق که می‌خواهد با تصویر گویا و بدون «پرداختی» آشنا شود از صفات و امیال و افکار کسی که بحق می‌تواند نمونه‌ای از «ملت» ایران در آن عهد و زمان باشد؛ فردی از اکثریت عظیم و نزدیک به اتقایی که گذشته از وحدت زبان و نژاد و دین، در آداب و رسوم و سنت‌ها و سلیقه‌های اجتماعی و ددك عمومی مفاهیم و برخورد با حوادث طبیعی و وقایع سیاسی و تحمل‌ها و انعطاف‌ها و جوهر اشتراك بسیاری دارند و به فیض این هم سلیقه‌گی‌ها و اشتراك‌ها

زیر عنوان کلی «ایرانی» گرد آمده‌اند و به مفهوم تازه کلمه «ملت ایران» نامیده می‌شوند. و به همین دلیل منبع پرفیض و برکتی است برای محققان و مورخان که می‌خواهند راجع به انقلاب مشروطه ایران و علل نامرئی اما واقعی تبدیل حکومت - بدور از حماسه سرائی و فارغ از پندار دخالت روس و انگلیس - تحقیق کنند و برای کشف ریشه‌های اصیل این نهضت با خلیقات مردمی که در آن دور و زمان «ملت ایران» را تشکیل می‌دادند آشنا شوند.

مطالعه در زندگی طباطبائی یا عباس آقای تبریزی برای این منظور کافی نیست. واجب‌تر از آن شناخت و درک واقعی ملتی است که تهییج شدند، شجاعت نشان دادند، ترسیدند، مشروطه را شروع خواستند، سرسختی و مقاومت کردند، نرمش و انعطاف بکار بردند، رویاروی هم ایستادند، به روی هم آتش گشودند، و سرانجام آنچه را گرفتند به صورتی درآوردند که ملایم طبعشان و موافق سنن و آدابشان و مناسب فهم و لیاقتشان بود.

برای مطالعه در رگه‌های اصلی روحیات آن ملت بسکی از مناسب‌ترین و مطمئن‌ترین راهها این است که در آثار ذوقی کسانی که می‌توانند نمونه‌ای از ملت باشند تعمق کنیم، در اشعارشان، در داستان‌هایشان، در نقاشی‌هایشان، در شیوه ساختمان‌هایشان، در ضرب‌المثل‌هایشان و از همه بهتر و قابل مطالعه‌تر در نوشته‌های بی‌قید و ریائی که احتمالاً از آنان باقی مانده است.

مزیت این بخش

بدین دلیل است که من در یادداشت جلد اول تاریخ بیداری نوشتم که به بخش دوم، یعنی قسمت‌های منتشر نشده این یادداشتها، اهمیت می‌دهم و انگیزه من در چاپ این مجلدات نشر بخش دوم تاریخ بیداری است که قسمت اعظم آن از آرایش‌ها و پیرایش‌های مصلحت‌اندیشانه مصون مانده است، و اعترافنامه‌ای از کسی که به نظر من می‌تواند نمونه‌ای از ملت ایران در عهد انقلاب مشروطه باشد. ناظم الاسلام کرمانی مردی است از طبقه متوسط اجتماع ایران، نه در ردیف حوام الناس که «هر از برند آند» و بکلی از جریانهای روز و حوادثی که در آفاق مملکتشان می‌گذرد بی‌خبر باشند و جز چهار دیواری محله و حیاطاً شهر خویش در

جهان جایی نشناسند؛ و نه از زمره سران و سرجنبتانی است که فرآیند جهانی پیش چشم همشان تنگ است و لعبتک بازان نطع سیاست‌اند و به همه رزم مملکت داری و اسرار پشت پرده اجتماع آشنایند.^۱

به سال ۱۲۸۵ قمری در کرمان تولد یافته است. در شهری که نمی‌دانم به چه علتی^۲ یکباره مردم قرن‌ها آرام و سال‌ها بی‌خبرش سرکش و انقلابی شده‌اند،

۱- وی گذشته از معاشرت و مصاحبت با تعداد قابل توجهی از آزادی‌خواهان و سران بنام ملت که در همین مقدمه بشرح باز گفتیم، مردی درس خوانده و به اصطلاح روز «ملا» بوده و به اقتضای شغل روزنامه‌نویسی از جریانات سیاسی جهان آن روز هم بیش و کم اطلاعی داشته است. علاوه بر اینها در چشم سران دولت و ملت ادبی داشته و کسی بشمار می‌رفته. محمدعلی‌شاه او را می‌شناخته و از «خدمتگزاران» می‌پنداشته و برایش امان نامه می‌فروخته (ص ۱۶۱)، اعتبار و احترامی در چشم مردم داشته که به مدرسه سپهسالار رفته و مردم را به آرایش فرا خوانده (ص ۱۵۵) نزد طباطبائی منزلتی داشته که در مجلس او بخلاف میل حاضران از مسأله «بیول» افتقاد می‌کند و پیشوای مشروطه خواهان نظر او را می‌پذیرد. (ص ۱۶۸)

۲- خواننده نکته سنج به صحت این دعوی در ضمن مطالعه کتاب حاضر پی خواهد برد و با من هم عقیده خواهد شد که ناظم الاسلام «مرد سیاست» نیست. و گرنه در جواب مرد صاحب قدرتی چون فرمانفرما نمی‌گفت «اولاً من نزدیک به بیست سال است از کرمان بیرون آمدم و از کرمان اطلاعی ندارم. ثانیاً اینکه انتخاب و وکالت باید از روی واقع و صحت باشد نه به اسباب چینی شعاع» (ص ۲۸) و یکدیگر شواهد ازین دست.

۳- و این خود نکته‌ای است قابل تأمل، جستجوی علل آن در شان و وظیفه مورخان است و مستلزم تحقیقی جامع و دقیق، که نه کار من است و نه زیاد مربوط بدین مقدمه. محققانی که به کشف موجبات طغیان و جنبش آزادی‌خواهی کرمانیان در آن عصر و زمان همت گمارند از توجه به چند نکته ناگزیرند، از جمله:

الف - ایالت کرمان و سواحل بحر عمان در آن عهد دروازه هندوستان بود، بسیاری از کرمانیان مسلمان و زردشتی از چور حکمرانان بیدادگر یا به قصد فرار از محیط خفقان‌آوری که تنی چند از مدعیان مذهب ایجاد کرده بودند یا به علت فقر و بیکاری به ولایات هند مهاجرت کرده بودند، اما یکباره از یار و دیار دل تیریده بودند و بامکاتبه و پیغام از حال کسان خویش آگاه می‌شدند و اقوام در وطن مانده را از اوضاع اجتماعی هندوستان یا خبر می‌ساختند.

ب - یکی از پروردگان مکتب سینه‌کاظم رشتی و از برکشیدگان شیخ احسانی به نام حاجی عبدالکریم خان موسی فرقه شیخیه، کرمان را محل اقامت خود ساخته بود.

ج - مردم کرمان به پاداش پامردی در حمایت از شاه‌زاده زند و مقاومت در برابر آغامحمدخان در همه دوران سلطنت قاجار از مرکز و مرکزبان جز قهر و ستم نصیبی نداشتند (چون دوره‌های دیگر) و فرزند زن میغه به شمار می‌رفتند. شاه و درباریان به کرمانیان نظر خوشی نداشتند و کسانی که به عنوان حکمرانی بدین دیار قدم می‌گذاشتند با نهایت قسارت و بیدادگری با مردم رفتار می‌کردند.

آنهم در زمان سلطنت پسر قدرت و دراز مدت پادشاهی چون ناصرالدین شاه . سالهای کودکی و آغاز جوانیش در این شهر به کسب دانشهای متداول روزگار می گذرد . ظاهراً معلوماتی بالاتر از حد متوسط کسب می کند که می تواند به تألیف و تصنیف کتابهایی چون شمس اللغات و شمس التصاریف و خلاصه العوامل و خلاصه النحو و اصول عقاید و رسالههایی در مسائل لازمه و معانی و بیان و ترجمه مقامات حریری^۱ دست یازد ، عواملی - که چون لا اقل من از آنها آگاه نیستیم به «دست سرنوشت» تعبیرشان می کنیم - این جوان کنجکاو را به محفل میرزا آقاخان بردسیری می کشاند تا منطق و شرح اشارات فراگیرد^۲ و به محضر درس حاج شیخ ابوجعفر مجتهد رهنمون می شود تا تحصیل فقه و اصول کند، و با شیخ احمد روحی معاشر و مصاحبش می کند^۳. طبعاً مصاحبیت و شاگردی استادانی از این گونه در روح و فکر میرزا محمد اثری قاطع می گذارد و تقریباً از همین جا و در همین سالها راه زندگی آینده اش مشخص می شود .

میرزا آقاخان و افکارش و شیخ روحی و سرنوشتش معروف اند ، حاجی شیخ ابوجعفر هم پسر حاج آقا احمد احمدی است و این پدر روزگاری گذارش به محضر درس حاجی سید کاظم رشتی افتاده است ، همان استادی که تنی چند از شاگردانش از مردان نامبردار زمان خود شدند.

دریست و نهمین سال زندگی ناظم الاسلام ، رهسپار تهران می شود. این مهاجرت ، ولو به نیت یا بهانه ادامه تحصیل ، برای کسی که در کرمان آن عصر در محضر و محفل استادان و مصاحبانی از آن قبیل پرورده شده است، ظاهراً امر ناگزیری بوده است .

سالی که به تهران می آید سال ۱۳۰۹ قمری است، همان سالی که قرارداد امتیاز تنباکو، و به اصطلاح زمان «رژی»، مردم تهران را دستخوش شور و هیجان کرده به عصیان و انقلاب کشانده است^۴ دو سه سالی در پایتخت آرامش بهم نخورده می ماند ، در اینجا هم آب در جستجوی گودال است، دانشجوی تازه نفس کرمانی هم برای تلمذ گذارش به محضر کسانی از قبیل میرزای جلوه و سید شهاب الدین

۱- به صفحه ۶۵ «مقدمه تاریخ بیداری» رجوع فرمائید

۲- صفحه ۱۸ مقدمه ۳- صفحه ۲۵ از «مقدمه تاریخ بیداری»

شیرازی و حاج میرزا حسن آشتیانی و حاج شیخ هادی نجم آبادی و سید محمد طباطبائی می افتد .

در سال ۱۳۱۲ - سه چهار سالی پس از ورود به تهران - هوای زیارت، به کربلا می کشد ؛ و چون به تهران باز می آید می شود « ناظم الاسلام » یعنی ناظم مدرسه اسلام که مؤسس آن سید محمد طباطبائی است .

قصد من درین مقدمه شرح تاریخچه زندگی ناظم الاسلام نیست ؛ این کار را خود او در «مقدمه تاریخ بیداری» به تفصیل و ترتیب، و در تجاویف مجلدات پنجگانه تاریخ بیداری جسته و گریخته انجام داده است و همشهری دانشمند من و معاشر و همدم او، شاد روان سید محمد هاشمی، نیز به تفصیل در آغاز «مقدمه تاریخ بیداری» بدین مهم پرداخته است .

دلباخته آزادی

منظور از تذکار بسیار اجمالی سرگذشت او بیان این واقعیت است که ناظم الاسلام طبعاً عاشق آزادی و دلباخته حکومت قانون است .

تألیف کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» و ثبت وقایعی که مایه بخش نهضت مشروطیت در ایران شد و دلبستگی وی به ثبت فعالیتها و اقدامات آزادی خواهان و مجاهدان و حتی اقدام به تأسیس انجمن مخفی تنها محصول صحبت و تلقین طباطبائی نبوده است و چنانکه پیش از این اشارت رفت ریشه این عدالت خواهی و آزادی طلبی کرمانیان و از جمله ناظم الاسلام را باید در جای دیگر جستجو کرد . در همین بخش دوم تاریخ بیداری ایرانیان موارد بسیاری می تواند شاهد این مدعا باشد :

روزی که پس از ماهها انتظار آمیخته به نگرانی و تردید ، نمایندگان ملت از قانون اساسی، که سرانجام به توشیح محمد علی شاه رسیده است، استقبال می کنند و خطاب به می خوانند ، مؤلف از شدت شادی سرازپا نمی شناسد و اشک شوق از دیدگان فرومی بارد و با عباراتی که نمودار شعف باطنی اوست ابراز شادمانی می کند و می گوید: چه، چنین روزی را مگر در خواب می دیدیم که به این زودی و این آسانی و این ارزانی منکک و وطن ما صاحب قانون اساسی (شود) و علت در زیر سایه عدالت زندگانی نماید .

(ص ۲۶) و با اخلاص و ایمان خاص خویش از خداوند می‌خواهد که : ارکان این اساس مقدس را مستحکم و عسید فرماید. (ص ۲۶)

برای مظفرالدین‌شاه - با ذکر این نکته که مملکت را زیر بار قرض برد و ایران را ورشکسته به جهانیان معرفی کرد - طلب مغفرت می‌کند که خیلی به عالم تمدن خدمت کرده ، همین اعطاء مشروطیت و افتتاح مجلس مبعوثان و بیداری مردم ایران از آثار این پادشاه عادل بوده. (ص ۵۷)

روزی که مجلس را به توپ بستند ، با اینکه غریزه حب حیات او را - که عازم تفنگ به دوش گرفتن و رو به بهارستان نهادن است - به بهانه نوشتن و اتمام تاریخ از حرکت - البته بی حاصل - به سوی مجلس و نبرد با توپچیان ارشدالدوله باز می‌دارد، هیجان و تأثرش از فجایع و زذالت قزاقان محمدعلی شاه پوشیدنی نیست خداگواه است از غصه ملت و سادات و علماء دیگر حالی باقی نمانده است . امروز روز امتحان است، هر کس شهید شد در راه وطن خوشا به حال او ، یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزاً عظیماً (ص ۱۵۲)

با همه ترس و نهبی که از کین توزی درباریان و مخالفان مشروطه بر وجودش مستولی است و با همه قدرتی که در ایام توپ بستن به مجلس، ارشدالدوله راهمراه لقب سردار ارشدی نصیب افتاده است و با اینکه در نظر دارد در پناه قدرت او از قهر دشمنان ایمنی جوید و جان به سلامت برد (ص ۲۵۵ و ۲۵۶) . و بدین منظور گاهی در نهایت اکراه و شاید به قصد نشان دادن به خادمان و جاسوسان ارشدالدوله چاپلوسانه تعریفکی از او در ضمن ثبت وقایع روزانه می‌گنجاند (ص ۱۷۲) ، با اینهمه نفرت او از عمل ارشدالدوله جا بجا و گاهی به صراحت و گاه با کنایتی ابلغ من التصریح در صفحات تاریخ بیداری آشکار است:

باری، فتح این جنگ را - جنگ با مجلسیان را - ارشدالدوله نمود که ما باید حالات این سردار ارشد را مشروحاً بنویسیم ؛ اگر زنده ماندیم . چه جنگ با ملت، و آنکهی آخوند وسید و مردم بازاری را مگر این سردار ارشد قبول کند، والا آدم با شرف قبول نخواهد کرد (ص ۱۵۹)

در ایامی که مشروطه خواهان تبریز در محاصره قشون دولت‌اند و خبرهای قحطی تبریز و سختی کار تبریزیان به تواتر شیوع دارد و مؤلف در چنگال دوهیولای

توان فرسای بی پولی و ترس از آینده گرفتار است و به ناچار هفته‌ای يك یادوبار جناب آقا میرزا ابوالقاسم راملاقات می‌کند به منظور به دست آوردن اخبار تازه و از آن بالا تر برای روز مبادا که اگر متهم و گرفتار شد نجاتش دهد ، چه این جناب آقا میرزا ابوالقاسم پسر ارشد سید محمد طباطبائی پیشوای عدالت خواهان و مشروطه طلبان به حکم سنت مرضیه رعایت طرفین از اول مشروطیت با شاه بودو اعتقادش این بود که اهل ایران قابل مشروطیت نمی باشند (ص ۱۵۸) و در روز واقعه هم خیلی به کار آمد و پدر و برادر خود را نجات داد . (ص ۱۵۹) با اینهمه مؤلف محتاط و مآل اندیش ما در آن بحبوحه اضطراب و نگرانی می نویسد: دوستان مشروطه خواه را کمتر ملاقات می کنم . دوستان و آشنایان مسبب را هم میل ملاقات ندارم . (ص ۳۲۴)

در او انحراف صفر ۱۳۲۷ که هوا پس است و بازار یدگویی از « مفسدین » مشروطه خواه گرم ، آصف الممالک به سراغ مؤلف می رود و از مشروطه و مشروطه خواهان مذمت می کند ، ساعتی بعد که در دسر می برد و مؤلف را با قلمش و دفترچه یادداشتش تنها می گذارد ، این عبارت بر صفحه کاغذ می نشیند : آصف الممالک خیلی بدگفت از ملت و مذمت کرده از مشروطه ، بنده و ادیب کرمانی هم از روی احتیاط گاهی حرفی می زدیم ، خداوند این جوان را هدایت فرماید . (ص ۳۳۵)

اینها که نقل کردم جرقه هائی است که از طبع آزادی طلب ناظم الاسلام ، با همه احتیاط کاری ها و مصلحت اندیشی هایش ، در ایام کامروائی مستبدان وسیه روزگاری مشروطه خواهان ، جستن کرده است و قابل استشهاد است . با دقتی که در رنگ مرکب و نوع کاغذ و شیوه تحریر کردم یقین دارم این هادر همان ایام نوشته شده است نه پس از ورود مجاهدان و یکسره شدن کارها ، و گرنه رجز خوانی پس از به خاک افتادن حریف و بر مرده لگزدن و همراه باد و با جریان آب رفتن - که شیوه مختار نامجویان روزگار است - هنری نیست که محل اعتنائی باشد .

مصلحت یا احساسات

از این گونه رجز خوانیها که محصول فلسفه الحق لمن غلب است ، تاریخها لبریز است و تاریخ بیداری هم از آن جمله مستثنی نیست ، مثلاً به یادداشت روز سه شنبه ۲۴ جمادی الاخره ۱۳۲۷ یعنی - روز پس از ورود مجاهدان و شکست

دولتیان و تصرف تهران، توجه فرمائید. لحن کلام مؤلف تغییری فاحش کرده است؛ در این روزها مستبدان و سرپازهای سیلانخوری هدف گلوته شده به جهنم واصل می‌شوند (س ۴۸۷)، و مؤلف ما مقارن غروب آفتاب در خانه جناب آقا میرزا ابراهیم خان مؤسس مدرسه عصمت نشسته، با جناب آقا میرزا سیدعلی خان منشی باشی و... مشغول صرف چای و غلیان است و دعای نصرت برادران مجاهدین را می‌خواند و نصرت آنان را از خداوند سؤال می‌تواند (س ۴۸۷).

اینکه می‌گویم این احساسات آنی و مصلحتی قابل اعتنا نیست شواهدش هر جا کم باشد در این بخش از تاریخ بیداری کم نیست. نمونه را بدین عبارت توجه فرمائید که مربوط است به یاد داشتهای ایام ورود قشون بختیاری و فتح تهران: عده‌ای از مجاهدین از دروازه بهجت آباد، جمعی هم از دروازه دولت وارد شدند صدای زنده باد مشروطه از مردم بلند شد، مشروطه خواهان پارچه فرمی در دست و بازوی خویش بسته با مجاهدین هم آواز شدند... عجب است که امروز برخلاف سال گذشته که مجلس را به توپ بستند، مردم در يك بهجت و سرور و فرح و خوشحالی واقعند و نیز برخلاف سال قبل با ورود اشخاص مختلف و مهمانان غریب در شهر یثامنت و آرامی است. در سال گذشته که مجلس را به توپ بستند مردم در کس و خوف به خانه‌های خود خزیدند، لکن امروز مردم در کوچه و بازار به یکدیگر می‌رسند و یکدیگر را تبریک و کهنیت می‌گویند. (س ۴۸۷)

در عباراتی از این دست با همه رنگی که از میل باطنی نویسنده به غلبه آزادی خواهان دارد و با همه شور و هیجانی که زاییده احساسات طبیعی است، رگه‌هایی از «اقتضای زمان» نیز به چشم می‌خورد و اگر مشروطه خواهان و احیاناً تاریخ نویسان را بکار باشد، حقیقت طلبان را یا دست کم متعشقات حقیقت را بکار نیست.

آخر کسی که از قلم همین مؤلف، در شرح وقایع دوماه پیش خواننده است که عجب است که در وقت خرابی مجلس عموم اهل تهران خوشحالی می‌کردند و از شاه تعریف می‌کردند (س ۴۶۳)، یا این عبارت واقعیت آمیز را خواننده است که مؤلف فقط يك روز بعد از آن عبارات شعار مانند و احساساتی نوشته است که در سال گذشته پس از خرابی مجلس یعنی در همین ایام مردم در کوچه و بازار بی‌می‌گفتند به مشروطه خواهان و صدای زنده باد استبداد بلند بود و امروز برخلاف از مستبدین بی‌می‌گویند و صدای زنده باد

با اینخواهد تو بخانه میخواند تو پاسب میخواند آنگاه
جو یونجه میخواند و از آن تراندازی میخواند ترین تدا
بند آه از وقت تو میخواند تو میخواند

بند کفایت میخواند تو بخانه صاحب میخواند
مناسب میخواند بخانه و او هم میخواند خلیجها
صندری لازم دارم تو بخانه کمال میخواند هر نفس از
انتهای اندوه آنده نامه داشت که نامه از محتاج

بهم کار میخواند من عرض میکنم بجهت شایان سلام و توفیق

عظمی و ماورای قضا
پای منظره و تکیه و تکیه ای از اینک
ایا از وضع ناگوار این که کفایتهای به شرف تو میخواند
نشانی از دست و پا میخواند

فاخره و یا خار جز بگو تو تو مان و از دیگری یک تو مان
از یک دیگری که گویا بدش سر از با برادرش تو میخواند
بیکرند اصلاح اینهم که محتاج بپول فادام باند بپول فادام
تا چند کند که حکام فلان در کبابی فنادانان باریت

اخذ مالیات کتابچه و دستور العمل مانند میخواند
فان حال این و ذایع گزاینهای خدا را که در پیش نام است
نخواهد بود و فادانان از هوای نفس حکام بیقرتت سپرده
از دست خا هشتاد و یک سال از آنده مایگان حوا

داشت آید و در هر هزار ساله ایران مقصد نیست که در
هر یک از شهرهای منظم خور فادامه مصیبه بر نیا نموده سه
چهار تن بلایه و وظیفه بدینجاها بجا و ذکر مردمان اشهر
از اجل معلوم که از اجل و فادانان و مطالبین است

دصد بجز آنچه معالجه خدام و بر بزرگ در دود و اولیجا
ایشان خا ادا از که بماند خانه خانه که او که در مشا

درا اول درود بجامعی از این بگفتند و میخواند که از
۱۰ سپیدای منظره کفایت ما غشای منبند و خیم در هفتاد
اعوجاج بگناده که گناده بی پیش خود بی میگان در از

کرد که خودشان هم مانند خوش در بیابان زینت کنند
و از آنده یا به طرود و در نظر اهل و میال منفور شدند
بخدای که از برای من و وطن پر شرفی بودند که از دیدن
حالتان بگفتند که سهل و آسان است من بکارمانا نرا دید

هنوز در دست و پا نیست شاه رنده می بیند هیچ کس
بمان بگنای شما بگنای مگر نه اینان اینای وطن شما و
برادران و بگو شما اینکه بگنای برای حفظ حیثیات این
اینای وطن و بگو خودشان چندین بار خود خواند
نموده چندین بار خیر می کنند اصلاح این کارها که در وقت

نارعبه و بجهت بلند و کت و ملت و اسباب هم از گونه
سزنی خود بی بیکانه است محتاج بچندان خارج کرات
بیکرند و کت و ملت از درانان فالبر باشد بوجدان
خدا هم از خود ملت و بجهت اصلاح این گونه معاینه که سب

کا هوشی شوند و کت خدا نظار بیکانگان است سهل ترین
و هم میتوان گرفت چرا از رعیت بچاره بچندان بر می شود
میتوان گرفت که از آن روی در ظرف پیشه بی سال اولاد
و اقلوبه بیکان یک نفر و قصبی که خود بوساطت چند

ضکر از دولت تنها سالانه ششصد تومان و نظیفه و نماز
داشت آنروز صاحب بجز کر و ر و ر و سامان بشوند اما بجز
اصلاح تمامین غرضیه و وطن پیشو و با غایت عمومی بجز
نموده در همان نگار دست بپوشان در این باب بچاره

لازم است
دوره ...

مشروطه بلند است (ص ۴۸۸) درمی یابد که اینها واقعی است و آن عبارات شعار مانند، اگر نه محصول مصلحت اندیشی، زائیده احساسات است.

روزنامه حالات

در بخش حاضر مؤلف جا بجا اشاراتی دارد که این یادداشتها تاریخ حالات خود اوست: بعضی لوایح را از جناب آقا عبدها ثنهادی گرفته و در این تاریخ که حالات خود را می نویسم درج می نمایم (ص ۲۵۸)، و اخبار و اراجیف زیاد است، بحدی که من درین روزنامه حالات خود را می نویسم... (ص ۳۳۸) و اگر چه مقصود من از این تاریخ حال خود و حال مردم است (ص ۳۸۳) و گاهی هم در شرح وقایع ایام، به ثبت جزئیات بی اهمیتی از زندگی خود می پردازد، مثلاً: امروز اکبر، خانه شامره را آوردم در خانه که خدمت کند (ص ۲۴۴) یا شرح درستکاری جوانی که به سراغش آمده است و پنج هزار از پول روزنامه را که نزد او باقی مانده (ص ۲۶۵) بوده است داده است، یا تجدید خاطرهای از ماه روز تولد نورچشمی میرزا حسین که داخل در ماه پنجم می شود (ص ۳۲۴) و تفصیلی از هوش و ذکاوت کودک پنج ساله عزیزش که گویا از همان لحظه تولد عزیز کرده پندربوده است و بدین مناسبت شرح مفصلی از تولد او که خیلی هم به خوشی و سهلی وضع حمل او شد، با آنکه ماما هم حاضر نبود (ص ۲۴۵) داده است؛ یا بازگفتن و تعبیر رؤیائی که دیده است (ص ۳۲۵) یا شرح مستوفائی در اوصاف فرزند دیگرش حاجی میرزا علی که خیلی مظلوم و معقول به نظر می رسد (ص ۲۲۵) و پس از اظهار امیدواری به آینده درخشان این دونورچشمی، چون به مقتضای علائم و اخبار، ظهور حضرت در آنزدیک می داند بدین آرزو که اگر این دو طفل زنده بمانند و خداوند آنها را زنده بدارد، زمان آن حضرت را هرگز کنند (ص ۳۲۵) به نشانه خطا به ای می پردازد و از فرزندانش می خواهد که مراتب ایمان و جان سپاری او را به آستان حضرت عرضه بدارند؛ یا در موردی دیگر به اسباب کشی و خانه عوض کردن خود اشاره می کند که چون در وسط شهر است و نوبتک بدخانه طبیب و آشنایان می باشد لذا نقل مکان کرده شد (ص ۴۴۱)، و اشارات جسته و گریخته ای از این دست.

وقایع نویسی

اما پیدا است که غرض اصلی او نقل وقایعی است که می دیده یا می شنیده است،

و بدین کار آن مایه دل بستگی داشته و اهمیت می داده است که در روز واقعه مجلس، با آنکه از شنیدن غرش توپها و تجسم وضع کسانی که زیر باران گلوله جان می داده اند بشدت متأثر و منقلب شده و چند بار عزم کرده که اسلحه بردارد و روبه مجلس نهاد، به دو جهت از این کار منصرف می شود؛ البته نخستین این که مسموع گردید هر کس را در کوچه و خیابان با اسلحه ببینند با تیر می زنند (ص ۱۵۷) و این اعتراف صادقانه و بدور از ریا شأن هر کسی نیست؛ جهت دیگرش نوشتن این تاریخ است که به دلیل اهمیتی که بدان قائل بوده است و محض اتمام آن، حاضر نشده است خویش را به کشتن دهد. بنا بر این یادداشتهای حاضر روزنامه حالات شخصی و خشک و خالی نیست، یادداشتهای غالباً صریح و بی پرده کسی است که در اغلب انجمنها و محافل پر اثر عهد خویش راهی داشته و هر چه می دیده یا می شنیده است ثبت می کرده و گاهی هم از این رهگذر رنجی می برده است؛ رفقا به واسطه اینکه حاج جلال المماتک به آنها گفته است تاظم حرفهای شما را در تاریخ می نویسند و خودش هم مشروطه خواه است، از من ملاحظه دارند و در واقع تکیه می نمایند بنده هم به این جهت خیلی کله می باشم. (ص ۲۵۶)

اخبار ضد و نقیض

این نوشتن مسموعات و مشهودات برای وی خالی از دردسری نبوده است، بخصوص در ایام بحرانی و پرشایعه استبداد صغیر، دورانی که هر روز و هر ساعت چند خبر یا شایعه ضد و نقیض به گوش می خورد است و نویسنده را دچار حیرت و سرگردانی می کرده است که کدامش درست است، مثلاً یک روز می شنود که سردار ارشد از رفتن به آذربایجان منصرف گردیده و روانه انجمن شده است (ص ۲۷۵) و فردای آن روز از قول سدیدالملک برادر سردار ارشد می شنود که سردار عازم تبریز است و آن در قزوین می باشد و از راه قزوین رفته است (ص ۲۷۵). در واقعه تیراندازی به شیخ فضل الله یک روز از این و آن کسب خبر می کند و می نویسد ضارب شیخ فضل الله فوت کرده است (ص ۲۷۶) روز بعد خبر می رسد که هنوز نمرده است و در خانه مجلل السلطان او را معالجه می کنند و گویا مردنی است و اگر هم بهتر شود گویا دیگر نمی تواند حرف بزند (ص ۲۷۶) و دو روز بعد که می شنود حال کریم دواتگر، ضارب شیخ، بهتر است و رو به بهبودی، باز شنیده ها را یادداشت می کند با این اظهار تعجب که از بیست قدم راه که این اخبار مختلف برسد از تبریز

واصفهان به طریق اولی (ص ۲۸۳) ، و سرانجام ششماه بعد خبر تازه‌ای که از سر نوشت کریم دواتگر به دستش آمده است بدین صورت نقل شده است: از قرار مذکور ، کریم ضارب شیخ فضل الله را این ایام در سلطنت آباد کشته اند، مگر آرا قتل این جوان را شنیده و نوشتیم، دیگر نمی دانم این مسموع هم مثل سایر مسموعات است یا آنکه صدق است (ص ۴۷۸).

ماه های اول سال ۱۳۲۷ که حجاب مدارا بین مشروطه خواهان و مستبدان برداشته شده و دو دسته رویا روی هم ایستاده، بسیج جنگ می بینند بازار شایعات و جعل خبر گرم است ، يك روز فرمانی به امضای شاه دست به دست می گردد و موجب شادی مشروطه خواهان و نگرانی سنگر نشینان باغ شاه می شود که جناب شریعتمدار حاج شیخ فضل الله مایه فساد و اغواست و باید تا دوازده ساعت دیگر به ترك تهران گوید با این عبارت صریح که حاجب الدوله مأمور است که بدون عذر و قیقه ای از ساعت مقرره کتلف ننموده جناب شما را مغلولاً به طرف کلات حرکت بدهد. (ص ۲۸۲) مؤلف هم عین فرمان را نقل می کند و از انعکاس این خبر در بازار و شهرت و شیوعی که یافته است حیران می ماند . روز دیگر از قول یکی از بستگان شیخ فضل الله برایش نقل می کنند که ناسخ دستخط دیروز را دادند، و یکی دو ساعت بعد که می شنود قضیه ازین و بیخ دروغ بوده است می نویسد اگرچه مقصود من از این تاریخ حال خود و حال مردم است ولی خیلی خجالت می کشم که منافی با آنچه دیروز نوشتم چیزی بنویسم. اما چون مقصود حال مردم است می نویسم: دیروز آن خبر و آن دستخط مشهور بود و از اشخاص موثق و بی غرض که نسبت به وزارت خارجه می دادند شنیدیم لکن امروز تکذیب آن شهرت را می شنوم (ص ۲۸۳).

به علت همین رواج شایعات گوناگون و اغلب ضد و نقیض است که مؤلف جا بجا با نقل بعضی خبرها تردید خود را نیز بیان می کند و مسؤلیت صحت آنرا به عهده نمی گیرد .

فتواهائی از علمای نجف در دست این و آن می بیند ، می گیرد و به عبارت نقل می کند و در پایان می افزاید ولی رجوع ما به صحت و صدق این احکام بعد از این خواهد بود که رجوع خواهیم نمود، ان شاء الله (ص ۲۱۵). و گاهی شایعات چنان باور نکردنی است که از نقل آنها بکلی صرف نظر می کند و با اشارتی ازین قبیل می گذرد که اخبار دیگر هم مسموع افتاد که اطمینان به صحت و صدق آنها ندارم (ص ۲۱۲) یا اراجیف بسیار گفته شد که صحت و سقم هیچ یک را ندانستیم (ص ۲۶۴) یا اخبار تبریز هم مختلف می رسد. اعتقاد به هیچ

يك نشاید (ص ۲۹۲) ؛ و در این موارد است که جای تأسف و درینغ بسیار است. ای کاش مؤلف پر حوصله ماهر چه می شنید می نوشت و تحقیق در درستی یا نادرستی آنرا به عهده آیندگان می گذاشت

برای روز مبادا

گفتیم، از ماجرای تاریخ نویسی ناظم الاسلام در دوران استبداد صغیر، نزدیکان و دوستانش باخبر بوده اند، دوستان منافق در حضور او تقیه می کرده و لب به سخن نمی گشوده اند به دلیل اینکه مشروطه خواه است و حرفهای ایشان را در تاریخ می نویسد (ص ۲۵۶) و میرزا اسدالله خان منشی سفارت روس هم که از اشخاص متمدن و هوا خواهان حریت و طالبان مشروطیت می باشند اظهار تمایلی به چاپ تاریخ بیداری کرده بوده است و مؤلف هم با نهایت رضایت و امتنان قول داد که جلد اول را هفته دیگر به ایشان بدهد. (ص ۳۳۲)

این اطلاعی که دیگران از تاریخ نویسی ناظم الاسلام داشته اند تا حدی به زیان تاریخ تمام شده و گناهگاه موجب شده است مؤلف هم، چون دیگر ابنای روزگار، تقیه کند یا از نقل بعضی مطالب چشم پوشد و احیاناً در مواردی - و گرچه اندک - از صراحت و واقع گوئی منحرف شود و این نقطه ضعف کار اوست. ضعف بزرگی که نادیده گرفتنش کارمانیست.

نمونه را به یکی از این موارد توجه فرمائید :

علی خان ارشدالدوله از بازیگران سرشناس مشروطه است. اصلش از کرمان است و نوه امام علی خان کرمانی و ابراهیم خان ظهیرالدوله است. از اطرافیان و اجزاء امیر بهادر است. پس از درگذشت مظفرالدین شاه و عزل امیر بهادر او نیز خانه نشین شد و در سال ۱۳۲۵ با برادرانش لطفعلی خان و سیدنا لملک به میدان مشروطه خواهی آمد و آشنایان را به تشکیل انجمنها ترغیب کرد و در شب جشن مجلس خدمات نمایان کرد و متجاوز از صد تومان از کیسه خود خرج کرد، اعلاقات و شبنامهها طبع و منتشر نمود (ص ۱۹۶) و سرانجام بر حسب قرعه و اکثریت آنرا ارشدالدوله رئیس انجمن مرکزی گردید (ص ۱۹۶) و عاقبت الامر به صورتی که شرحش در صفحات ۱۹۷ و ۱۹۸ این کتاب آمده است، و به شیوه ای که در تاریخ سراپا عجایب دیارمایی سابقه نیست،

رنگ « وطن پرستی » اش جنبیدن گرفت و از عملة فداکار استبداد شد .
 این شخص و برادرانش با ناظم الاسلام آشنائی وحتی دوستی داشته اند .
 درانجمن مخفی خانه آقامیرزا سیدعلی شیرازی ، ارشدالدوله مؤلف را به چاپ
 و نشر روزنامه کوب دري تشویق می کند (ص ۸۳)، گاهگاه چه در دوره مشروطه
 خواهی و چه در زمانی که دشمن خونی مشروطه خواهان است با مؤلف درددل می کند
 (ص ۲۹۸) و افکار و آمال خود را باز می گوید . مؤلف هم به حکم آشنائی مراقب
 اعمال و افکار این همشهری افزون خواه جاه طلب است ؛ و به حکم دلالت دلش
 از او ترسان و بدو بدگمان است . درانجمنی که ارشدالدوله سنگ مشروطه خواهی
 بهسینه می زند و دوستان را به تشکیل انجمن های مخفی تحریض می کند و نوحه
 می سراید که اعلی حضرت مایل به مشروطیت نمی باشد . وزراء به متابعت میل شاه اخلاص
 می کنند، عاقریب زحمات و نلن خواهان به هدر خواهد رفت (ص ۷۳) ناظم الاسلام در صفای
 نیت او هشیارانه و بجا تردید دارد و رندانه ملاحظه کاری می کند و می گوید
 ما سابقاً محتاج بودیم به انجمن که به دستگیری یکدیگر مردم را به حقوق خود بیاگاهانیم ،
 ولی امروز بحمدالله دارای مجلس شورای ملی (هستیم) و مملکت و دولت را مشروطه می بینیم
 آنها نی هم بیدار شده اند . (ص ۷۲)

با این سوابق و مقدمات پیداست که نظر خوشی نسبت بدو ندارد و این
 ناخوش گمانی از روزی که ارشدالدوله لوله توپ را به سوی مجلس شورای ملی
 می گیرد و آزادی خواهان را گلوله باران می کند به نفرتی عمیق مبدل می شود، زیرا
 اول کسی که توپ به طرف مجلس خالی کرد ارشدالدوله بود . اول کسی که در مجلس را
 به روی فزاق باز نمود ارشدالدوله بود و لقب سردار ارشد را با آجودان حضور نایل آمد
 (ص ۱۶۴) این نفرت چنان شدید و مهار ناپذیر است که در دوران سردار ارشد شدن و
 در اوج قدرت بودن ارشدالدوله، ناظم الاسلام وحشت زده در خانه پنهان شده را به نوشتن
 این سطور واداشته است: باری، فتح این جنگ را ارشدالدوله نمود که ما باید حالات این سردار
 ارشد را مشروحاً بنویسیم، اگر زنده ماندیم . چه جنگ با ملت، و آنگهی آخوند وسید و مردم
 بازاری را مگر این سردار ارشد قبول کند، والا آدم با شرف قبول نخواهد کرد (ص ۱۵۹).
 با اینهمه چون نزدیکان از وقایع نگاری ناظم الاسلام باخبرند و شنیده اند که
 او تاریخ بیداری ایرانیان می نویسد و لایسد به حکم کنجکوی می خواهند بدانند

حوادث ماههای پر آشوب اخیر را با چه نظری دیده و نوشته است؛ یا خود اومی خواهد صفحاتی از یادداشت‌های خویش را، برای جلب نظر ارباب قدرت و تأمین جان خود، به چشم نزدیکان آنان بکشاند و از آن بهره‌گیری کند؛ این عمل باعث آن شده است که مؤلف دوسه هفته پس از نوشتن آن عبارات، بدین سان مصلحت نویسی کند: امروز سدیدالملک برادر ارشدالدوله آمد بنده منزل. گفت و گو از کارهای ارشدالدوله در میان آمد و ما به طریق اختصار قدری از حالات این سرور و شجاع را ذکر می‌کنیم که شاید باز هم نام نامی ایشان در ضمن این تاریخ و اقداماتش به میان آید. (ص ۱۲۲)

این مردم

در کتاب حاضر به موارد بسیاری برخورد می‌کنیم که مؤلف از «مردم» نالیده است. منظور از مردم همان ملت یا توده یا جامعه یا اکثریت چشم‌گیری است که زیر علم سردمداران سینه می‌زنند، پایه‌های تخت پر جبروت حکومت را بر شانه‌ها دارند، مجلس و اعظان را با ازدحام خویش عظمت می‌بخشند، دست قدرت خدائی در آستین دارند و بحکم یدالله مع الجماعه و به فیض این قدرتی که منبعث از جماعت است، مرتکب اعمالی می‌شوند که هیچ فردی را جرأت و جسارت ارتکاب آن نیست. تهییج می‌شوند، پیاپی خیزند، انقلاب می‌کنند، یکی را از اسافل درکات گمنامی به اوج شهرت و حکمرانی می‌رسانند و روزی که ورق برمی‌گردد، فرمان خود را یکه و تنها می‌گذارند، آماج طعن و لعن می‌کشند، پای‌دارش دست نشاط می‌کوبند و باز، روز از نو روزی از نو.

مؤلف تاریخ بیداری ازین «مردم» به شدیدترین لحنی انتقاد می‌کند، گاهی از جهل و بی‌خبری آنان می‌نالند و به طباطبائی که پس از برچیده شدن بساط مشروطه در گوشه باغ در که خزیده است و دستخوش غصه قوم و حزن جهالت مردم است دل‌داری می‌دهد که: روز اول که بنده عرض کردم جهالت مردم و عدم علم آنها مانع لرقی است. (ص ۱۶۸)

گاهی تغییر مذاق تنوع پسند مردم بر حیرتش می‌افزاید که: از مشروطه بد می‌گویند. اشخاصی که قسم‌های متعدده خورده‌اند که حافظ مشروطه و حامی مجلس باشند به اندازه‌ای از مشروطه بد می‌گویند که نهایت ندارد، عجیب است که قلم‌نما مجلس را همین مردم

غارت کرده و می‌کنند، آجرهای مجلس را همین مردم بردند که در انجمن‌ها قسم خوردند، خانه‌های مردم را همین رجاله‌ها غارت کردند که قسم خورده بودند حامی و حافظ مشروطه باشند (ص ۱۶۳) و سرانجام نتیجه‌گیری اینکه این مردم جاهل ورجاله می‌باشند که نه مشروطه می‌دانند و نه دین و نه خداوند و نه پیغمبر را، این نیست مگر از جهل و نادانی. (ص ۱۶۳)

روزی که پس از تارومار شدن مشروطه خواهان، شاهد بازگشت پرشکوه مغضوبان ملت و منسوبان استبداد یعنی مقتدر نظام و صنایع حضرت است و به چشم خود می‌بیند که «مردم» یعنی بچه‌های چاله میدان و بچه‌های سنگلیج با پانصد درشکه و کالسکه به پیشواز این دو تن رفته‌اند و انبوه جمعیت شعار می‌دهد:

مجلس شورای ملی قاید برکنده باد تیغ استبدادیان تا ابد برنده باد

عنان اختیار از کف می‌دهد و سؤال بی‌جوابی را مطرح می‌کند که: خاک بر سر این ملت جاهل غیر قابل، اگر این بیچاره‌ها بی‌تقصیر بودند پس چرا آنها را حبس کردند، و اگر تقصیر داشتند پس این استقبال چه بود. (ص ۱۷۱)

به یکی از همشهریان لعنت می‌فرستد که در زمان مشروطه خود را قائل شاه می‌دانست و به این خیال شب را می‌خوابید و پس از بیدار شدن خودش - «یوم الثوب» از مستبدین شد و بعدی تملق و چاپلوسی می‌کند که مافوق آن منصور نیست. (ص ۱۷۱)

این عواطف مردم چندی بعد جلوه دیگری به خود می‌گیرد، روزی که شایعه قتل عین‌الدوله و شکست اردوی دولتی به تهران می‌رسد و فریاد البشاره، البشاره مردم بلند می‌شود، مؤلف حیرت می‌کند که: عجب است، کسه در وقت خرابی مجلس عموم اهل طهران خوشحالی می‌کردند و از شاه تعریف می‌کردند، جز معدودی قلیل، قلیل کالتکبریت الاحمر، ولی این ایام از اضمحلال اردوی دولت و گشته شدن عین‌الدوله همان خوشحالی را دارند، بلکه بهتر و خوشتر. (ص ۲۶۳) و در موردی دیگر یعنی پس از فتح تهران و ورود مجاهدان می‌نویسد: در سال گذشته پس از خرابی مجلس یعنی در همین ایام مردم در کوچه و بازار بد می‌گفتند، به مشروطه خواهان و صدای زنده باد استبداد بلند بود و امروز برخلاف، از مستبدین بد می‌گویند و صدای زنده باد مشروطه بلند است. (ص ۴۸۸)

در رفتار و کلای معمم مجلس اول هم رگه‌هایی از مشرب مختار روزگار هست، جمعی از وکیلان عمده‌پسر و دوسه تن هم کلاهی به دعوت امام جمعه پس از واقعه مجلس به باغ‌شاه می‌روند و به حضور محمدعلی شاه شرفیاب می‌شوند و

پس از اصغای سخنان شاه که: از وقوع این وقایع نااموار خیلی متأسف می‌باشم. حاضر شده بودم که سلطنت خود را روی این کار بگذارم لکن چون دیدم دین اسلام ضعیف شده راضی نشدم که در تاریخ بنویسند در عهد محمدعلی شاه اسلام از ایران رفت. لذا این چند نفر مفسد را از بین برداشتم (ص ۱۶۶) جماعت و کلا تمجید و تعریف و افکار شکرگذاری می‌نمایند.

و از این بالاتر به درد دل طباطبائی در همین ایام توجه فرمائید: به هر قسم باشد باید از این شهر خراب شده طهران که مردمش مثل مردم کوفه و شام می‌باشند برویم به طرفی ... شاه حق دارد، و نهایت فجاوت و بزرگی را کرد که این طور سلوک فرمود، این آقا سید عبدالله پدر مرا و خودش را و مردم را سوخت، مرا آلت اجرای خیالات خود کرد. (ص ۱۶۸)

و آن مشروطه

شنیدنی تر از وضع «مردم» آشنائی با مشروطه‌ای است که مردم می‌خواهند: از اوایل عهد مشروطیت و تشکیل مجلس بحثی است میان مردم و مناقشه‌ای که مشروطه را مفت داده‌اند یا مفت گرفته‌ایم! سید جمال واعظ در حسینیه طباطبائی داد سخن می‌دهد که این نعمت عظمی و الله مفت خیلی مفت بد شما رسید و ناظم الاسلام از پای منبرش فریاد می‌زند که جناب آقا! مشروطیت را مفت ندادند، بلکه ماها مفت گرفتیم، فرق است بین دادن و گرفتن. (ص ۹۶)

بهر حال مشروطه را مفت داده یا مفت گرفته باشند، مشروطه خواهان حرفه‌ای از همان اوان مشروطه جاتانه به میدان آمدند و چنان در غم ملت سینه چاک دادند که ملت «صاحب درد» همش مسروف تسلی دادن «نوحه گران» شد: این ایام شاهزاده ظل السلطان در طرف شرقی طهران و شاهزاده فرما نقرها در طرف غربی طهران نشستند و مثل ریخت پول خرج می‌کنند، از یک طرف هم سپهدار برای حفظ شرف و دین خود پول خرج می‌کند، قایم حال مردم از تکفیر می‌ترسیدند حالا هم از تکفیر و هم از نسبت دادن به استبداد خائف می‌باشند. (ص ۱۱۲)

در گیر و داری این چنین جلوه‌های گوناگون مشروطه در پهنه ایران زمین دیدنی است:

مالکین ایالت گیلان به مجلس شورای ملی تلگراف می‌زنند که رعایای گیلان همچو فرض کرده‌اند که معنی سلطنت مشروطه با لمره آزاد بودن و ندادن مالیات است (ص ۱۱۹) و از مجلس پاسخ می‌شنوند که اهالی رشت بدوستی معنی مشروطیت و حریت را نفهمیده‌اند. (ص ۱۲۰)

مقارن این ایام شیخ علی عراقی در روزنامه مجلس به عنوان « آگاهی » مقاله‌ای منتشر می‌کند و مدعی می‌شود: هر که ندانسته بداند که سلطنت ایران از خیلی زمان قدیم مشروطه بوده، یعنی از زمان کیومرث اول پادشاه انای ایران، چنانچه همه تواریح نشان می‌دهد (ص ۱۳۲) و هر کس این مسائل را که باور ندارد به تواریح معتبره رجوع نماید تا شبهه‌اش زایل شود (ص ۱۳۳)

پسر طباطبائی پیشوای مشروطه خواهان اعتقاد دارد و در اعتقاد خود اصرار که اهل ایران قابل مشروطیت نمی‌باشند (ص ۱۵۸) و حتی در مجلسی که به دعوت صدر اعظم در « اطاق دربار اعظم شهری » تشکیل شد نطق جانانه‌ای می‌کند که: مشروطیت ربطی به وضع قانون ندارد. در ممالک خارجه چون قانونی نداشتند عقلاهی هر مملکتی قوانینی وضع کردند. لکن ما قانون اسلام را داریم. باید به همان قانون رفتار کنیم (ص ۳۳۹)

در مجلس باغ شاه که از پیشوایان دینی و رجال دولت تشکیل شده بود، حضرات یک زبان از مشروطه و مجلس اظهار نفرت می‌کنند، حتی جناب امام جمعه و مریدانش تهدید می‌کنند: اگر شاه مجلس را مرحمت فرمایند ما در ایران نمی‌مانیم و عیال و اولاد خود را برداشته خارج می‌شویم.

مؤلف هم با شنیدن داستان خرافه آمیزی از زبان شخصی عاقلی مانند حاج جلال الممالک که اول مشروطه خواه و اول عاقل این پایتخت است ازین تأسف می‌خورد که هنوز عقاید ما اهل ایران بسته به این موهومات و مزخرفات است (ص ۲۶۹) و بدین نکته می‌اندیشد که چونین مردمی منشأ چه اصلاحی می‌توانند باشند.

در جای دیگر این کتاب پس از نقل ماجرائی زهر خندانگیز که در بازار اتفاق می‌افتد و مردی ارمنی نارگبلی به دیوار می‌زند تا بشکند و آبش را بخورد، و «مردم» اعم از بازاری و قزاق به تصور نارنجک دکان و تفنگترا یله کرده پا به فرار می‌گذارند، انصاف می‌خواهد که حالا با این وصف، این مردم بازاری را می‌رسد که با دولت طرف شوند و جلوسگلوئه قشنگ بروند؟ العیاذ بالله! (ص ۳۰۵) غافل ازین دقیقه که خود او هم

از همین مردم است و پرورده همین آب و خاک. با همه سوابق آزادی خواهی و مشروطه طلبی، گوشه‌هایی از ضمیر نابخودش مجذوب شکوه قدرت است؛ حشمت و جبروت محمدعلی شاه در روزهای نخستین سلطنت توجه او را جلب می‌کند؛ از جمله خصایص این پادشاه جوانبخت آنکه در وقت سواری به‌لاوه شلیک توپ، موزیک هم می‌زنند و باشوکت و سلطوت فوق‌العاده حرکت می‌فرماید. (ص ۶۸)

در روزهای پیش از شروع طوفان، چون از عظمت اردوی شاه و حمایت دول دیگر و حضور کشتی‌های روسی خبرها می‌شنود مجال مناسبی می‌بیند که بهر جزو خوائیهای ایام گذشته بیندیشد و حق به جانب محمدعلی شاه دهد که از اول مشروطیت تا کنون خیلی جنم و بردباری نمود... آنها که تبعید امیر بهادر و موقر الملکنه و مفاخر الملک و سه نفر دیگر را که مجد بودند بدون محاکمه و ثبوت قصیر بود، فقط بر حسب تعلق ناطقین بود، و ما هم که در روزنامه تصدیق کردیم از ترس ناطقین و مفسدین بود و سرانجام چه حرف پر معنائی که مقتصد دولت منتهی گشته می‌شود ولی مقصود ملت پس از اتهام و کفر و نسبت به زندگه گشته می‌شود. (ص ۱۵۴)

اشارتی کردیم که مؤلف این کتاب فرد نمونه‌ای است از آن ملت، اکنون با مفاهیم مشروطه از زبان قلم او آشنا شویم:

مؤلف پس از نقل مکتوبی از خراسانی می‌نویسد مقصود از درج این مکتوب این است که خواننده این تاریخ بداند با اینکه وکلای مجلس ازین قبیل اشخاص و مردمان متدین می‌باشند، باز مستبدین به میان مردم انداخته‌اند که وکلا می‌خواهند وضع قانون نمایند و حال آنکه واضع قانون صاحب شریعت است. (ص ۱۳۲)

مؤلف در رد این شایعه که مشروطه مخالف دین اسلام است و مشروطه خواه بی‌دین است استدلال خوش‌عزهای دارد: مشروطیت با اسلام منافعی نیست، چه مشروطه در مذهب و تکالیف الهی نیست، بلکه مشروطیت در امر سلطنت و قوانین دولتی است، این مجلس سابق و آن مشروطه سابق از روی علم و دانش نبوده به این جهت دست‌اندازی در تکالیف و احکام اسلام نمودند و همین شد که کار خراب و به این جا منجر گردید (ص ۲۳۷)

و سرانجام آنهمه دعوی مشروطه خواهی پس از اعلان شاه که: در میدان توپخانه تلگرافی نصب خواهد شد که عارضین مجاناً تلگراف کنند و عرایض خودشان را به شاه برسانند، بدین مصالحه شد که: در واقع امر عدلیه برپا شود... دیگر مردم به چیزی

سید اسد الله شخصاً غرضمندند و غالب مردم با ایشان مایل هستند حتی از مسافرت
ایشان بطهران غالباً علما همین ملاحظه مینمایند که در اینجا وجودش بیشتر مفید است

اما خاد میاشی از اول خودش را با این کار داخل کرده
میخواهد اسباب ریاستی برای خود فراهم بیاورد و مقصدش از اقوام ولسه گان ایشان هم
همین حال با ایشان همراهند و وسیع نفوذ بسیار هم همین ارز و که خودشان جز این
وقیدانند که اگر بنا بر انتخاب شد آنها را کسی انتخاب نمیخواهد و لهذا بر تعیین شخصی مایلند
آن جمله حاجی میرزا احمد ناظم القادری نیز می باشد از اول با خاد میاشی همراه است و حاضر در مجلس

دو نفر میمانند

بازیکن دو سفره روزی نزد هم با جمعی از اتباع خود در مسجد جامع جمع شده و مردم در استین
بازار قاضی و در مسجد تبریک گویند اهل بازار اول بکتمان آنکه خوی تازه هست با خدا میخواستند
بجای مجلس طهران حادثه پیش آمده بعضی از آنها را بیشتر در مسجد جمع شده بعد مطابقت
شد که آقایان میگویند که با یقین و انتخاب رضی نیستیم باید خاد میاشی رئیس مجلس باشد
از طرف هم آقای حاجی میرزا حبیب الله کسی در مجلس فرستاده مردم اعلام کرده که کالین
باز و بکار خود مشغول باشند هر کس حرفی دارد و عمری در منزل آقای حاضر شوند هر قسم صلوات
دو بار گفتگو و انتخاب نمایند بود که مردم متفرق شدند و بازار باز شد هنوز چیزی نمانده
نشده اصلاً این اشخاص در صدد اسباب جنسی هستند با این ملاحظه که خودشان داخل
در کار باشند و عطا و چهار و اعیان هم این مطلب را دانسته و اخی بیرون مشا را
نمیستند خوب است از مجلس شورای ملی تکلیف برای اینجانبی معلوم فرمایند و قرار
با انتخاب بکنند که این گونه اشخاص ریاست طلب خود پسند داخل کار نباشند
دیگر آنکه حضرت والا مشا هزاره مرکز الدوله یعنی عهد السلطنه وزیر تکرانی با این ذوق
هتسا هزار تومان پول خواسته اند که از مشط سر کله حواله کرده که توسط معین التجار
خراسانی بطهران موجود باشد حاین فقره موجب عجزها شده و مردم با بیعتی آن اندر کرده در این
پول بیصوف لازم است شهرت داد ما آنرا از باب پیشکش است در این خصوص مردم حرف زار
گو یا جمعی تکرانی حاضر در دفتر مجلس شورای ملی تکران هم عرض و اظهار داشتند که حضرت والا این پول
برای چه میخواهند که از باب پیشکش است هنوز سال تمام نشده و تکلیف خود را می فرود معطل
مالیات

نمونه ای از صفحاتی که مؤلف با دقت نوشته و برای چاپ آماده کرده است
[مطالب این صفحه در صفحه ۱۰۴ چاپ حاضر آمده است]

روز شنبه ۱۸ ربیع الثانی — امروز خوان فوا و وزیر داخله و مسوول مالک و وزیر جنگ
 سعید الدوله کهوز را امیر خارجه و فخر شیره لوی بر حاکم ارمنی و وزیر خارجه و رئیس الوزرا
 ناصر الملک غایب است در قاهره خارجه است وزیر مالیه و رئیس الدوله و وزیر عدلیه موکتم
 الکنتنر علیهم شیره است
 مردم بدی از ادریس و شیشه ۱۸۰۰ شکر در آنها پیمایشه است و در حرکت ظاهرین در جمیع

روز شنبه ۱۹ ربیع الثانی — امروز دستخط شاه صادر شد چون ملک
 دستخط او در ۴ قبل از آنکه در روز دستخط دیگر صادر و بطبع رسیده و منتشر کردیم و بعد از
 آنکه در ۱۸

بازار عالم را که فخریه خانم سکری و وطن عزیز ما است جز به نیر در اجزای فوار طبعه با فوار اکثر و سلطان تجار و
 و غیر از معادن است معجازه جوئی مردم اهدای خاکت پاکت در کس و خست با این نادیده آن تریه
 اما تا به روز در این شروع مقدمات با کربان بوده اند آنها در هر وقت قدرت و نظر و شهنشاهان
 غیر عنبر ایران و وزیران و از نا با نیست معنوسه با مس خسته خنده و لایز بد نگاه با در شهنشاهان
 السیله تعالی موهبت قدره شهنشاه سلطنت شروع کرده جو وسیله بود معاصه کلمه تا به پیر زاجران که در بین
 مکررات و عواقب کتبی به پیشگاه شهنشاه مکرر در کلمات و غیره خاطر و بیان سمی در با با طاعت گردان

در این صفحه ، مؤلف از نقل بقیه دستخط محمد علی شاه خسته شده است و عین دستخط
 را با نمرة ۲۱۴ مشخص و ضبط کرده است

محتاج نمی باشند، مردم مشروطه را که می خواستند برای عدالت بود، حالا که شاه به عرایض مظلومین برسد دیگر مردم راحت و آسوده می باشند. (ص ۱۷۵)

و آخر الامر ما نباید کول مردم را بخوریم، می خواهند مشروطیت را بدهند می خواهند ندهند، ربطی به ما ندارد.

معتدل و آرامش طلب

دیده و شنیده ایم که در هر تحول و انقلابی، جماعتی کاسه داغ تراز آش و دایه مهر بان تراز مادر می شوند و باتندروی های خود یا انقلاب را از مسیر طبیعی و لازمش منحرف می کنند و طبقه متوسط اجتماع را - که طبعاً خواهان آرامش و امنیت است - از هر جنبش و انقلابی متنفر می سازند، یا با تخریب خویش برهاس و در نتیجه بی رحمی طبقه حاکمه می افزایند که هر نهضتی را در نطقه خفه کند.

اینان از دو صنف بیرون نیستند یکی گروه ماجراجویانند که به حکم طبیعت از خونریزی و آشوب لذت می برند، دیگر مردم احساساتی که عقل مصلحت اندیش و منطق حد و رسم انگیز را به یکسو نهاده یکباره دستخوش عواطف تند خود می شوند و می خواهند بایک چشم به هم زدن مملکتی اسیر فساد و انحطاط را به مدینه فاضله بدل سازند.

مؤلف تاریخ پیداری از افراد این دو دسته معدود نیست. او - چنانکه گفتیم - نمونه ای از اکثریت عظیم ملت ایران است. از خونریزی و کشتار متنفر است، از اغتشاش و بلوا رنج می برد. با شنیدن اخبار جنگ تبریز منقلب می شود و می نویسد: «اخبار موحشی از آذربایجان می رسد، خدا کند که دروغ باشد، دیگر ضرر بس است، مردم در این دو ساله از دست رفتند، خدا لعنت کند. (ص ۱۶۴)

حتی کار این نفرت و انزجارش از ناامنی و آشوب بدانجا می کشد که از مشروطه مورد عشق و علاقه اش هم صرف نظر می نماید و در پاسخ دوستی که از همراهی نکردن بازاریان برای بستن دکانها و اعتراض به استبداد شکوه می کرده است می گوید: خوب کردید که دیگر اقدام نکردید، زیرا که تعطیل جز صدمه مردم و بازهرج و مرج راه افتادن دیگر نتیجه ای ندارد. مشروطه هر قدر خوب باشد تا میل نباشد فایده ندارد. اگر اعلی حضرت مایل باشد مشروطه را، هم پیش می رود و هم خوب است، و اگر مایل نباشد نه پیشرفتی دارد و نه صلاح است. (ص ۲۷۲) و یکبار دیگر داستان «بادمجان» و آن ندیم چسپلوس

سلطان تکرار می‌شود که: يك وقتی ميل مرحوم مظفرالدين شاه به مشروطيت تعلق گرفت مشروطيت خوب بود ولی امروز که اعلیٰ حضرت محمدعلی شاه میل به مشروطیت ندارد صلاح ماهم نیست که اسم مشروطه را ببریم. (ص ۲۷۲) اینها واقعاً در آن روزهای تاریک و پسر آشوب عقیده مؤلف تاریخ بیداری است. این عبارت را از ترس محمد علی شاه و جاسوسان و عمله استبداد نوشته است. در تجاوزیف کتاب حاضر عباراتی که برای رفع بدگمانی مستبدان و نجات خود گنجانده است بسیار است و ما پیش از این به شمه‌ای از آن اشارت کردیم و دیدید که سیاق تحریر عباراتی که برای «مصلحت روزگار» و توشه «روزمبادا» در طرفداری از محمد علی شاه و بدگویی از «مفسدین» - که اغلب همان آزادی خواهان پر حرارتند - نوشته است، با اینها که نقل افتاد تفاوتی بارز دارد.

اینها عقیده واقعی مردمی است محتاط و گنجشک روزی که بر اثر اعتصاب‌ها و تحصن‌ها و آشوبها راه کسب معاش خورد و عائله بنسبت سنگینش بسته شده است و از گرسنگی خوردن و درنگرانی بسر بردن و سنگ آزادی خواهی به سینه زدن به تنگ آمده است و طالب آرامشی و امنیتی است.

باری ناظم الاسلام نه ماجراجوی و بلواطلب است نه احساساتی فارغ از عقل و منطق. در بسیاری موارد مرد واقع بین معتدلی به نظر می‌رسد که از تندروی‌های آتش مزاجان رنج می‌برد و عقاید اعتدالی و مآل اندیشانه خود را بی هیچ اهمه و پرده پوشی باز می‌گوید و می‌نویسد.

در روزهایی که مجلس اول گرم تثبیت موقعیت خویش است و می‌کوشد در برابر محمد علی شاه تازه به تاج و تخت رسیده خودی بنماید و نمایندگان ملت به مناسبت یا بی مناسبت در هر جلسه گریزی به فجایع سال‌های گذشته می‌زنند و آتشی نیز و بازاری گرم می‌کنند، همشهری مآل اندیش ما واقع بینانه از این تند روی‌ها اظهار نگرانی می‌کند.

روزی که مسأله خجالت انگیز فروش اطفال قوچانی به ترکمانها در مجلس مطرح می‌شود و تلگراف ایرانیان مقیم عشق آباد را می‌خوانند که به قید قسم شهادت داده‌اند که به چشم خود دیده‌اند اطفال قوچانی هزار در عشق آباد مثل گوسفند و سایر حیوانات به ترکمانها می‌فروختند و کسی نبود ۵۰ درسی نماید (ص ۹۱)، مؤلف که در مجلس حاضر و جوش و خروش

مجلسیان و تماشاگران را شاهد بوده است می نویسد: مناسب این بود يك نفر از وكلا بگوید از گذشته صرف نظر کنید و کاری نکنید که بعد از این، این ظلمها و بدعتها موقوف و جلوگیری شود والا استیلاء صاحبان قوذ همیشه مقتضی این کارهاست. (ص ۹۱)

مردی که می داند و می نویسد: این رشوه و پول سد ابواب نيك بختی و سعادت را به روی ایران خواهد نمود. (ص ۶۹) اندک زمانی پس از اظهار این عقیده، روزی که سید اکبر شاه روضه خوان و شیخ زین الدین زنجانی رسید محمد تفرشی سه آخوند پول پرست الم شنگه راه می اندازند و پس از فتنه انگیزی بر فراز منابر و فریاد و اشریعتا و اسلاما برداشتن، به اشارت عملة استبداد و با گرفتن پولی از حاکم تهران به شاه عبدالعظیم می روند و به اصطلاح متحصن می شوند، مؤلف که خبر دارد این عالی جنابان برای پول هياهو به پا کرده اند، می داند با دادن چند تومانی می توان دهان یاوه گوی اینان را بست و فتنه تازه ای را در نطفه خفه کرد، از بی اعتنائی سران مشروطه بدین واقعیت در رنج است و با تأسف می نویسد: امر پولی به این سه نفر می رسید هرگز به این کار اقدام نمی کردند (ص ۹۶) و شاید این عقیده به ظاهر ناخوشایند اما واقع بینانه خود را با طباطبائی و دیگر مشروطه خواهان در میان گذاشته باشد که می گوید از طرف جناب وزیر مخصوص حاکم تهران سیصد تومان برای متحصنین (همان سه آخوند) ... فرستاده شد و چند نفری هم اطراف آنها را گرفته اند لکن آقایان به مسامحه و معاطله می گذرانند (ص ۹۹) و گویا به راستی حق با اوست که: سر چشمه شاید گرفتن به بیل.

به نمونه دیگری از مال اندیشی و فکر سلیم این مرد توجه کنید: در هر انقلابی معمولاً کارش را مردان کار می کنند و «زورش» را حاشیه نشینان فرصت طلب می زنند و گاهی هم بخلاف مثل معروف «الرنة جزاء الانة» نفعش را نیز همینان می برند. در تاریخ مشروطه ایران ازین موارد کم نیست، از جمله در ایامی که درباریان و اطرافیان محمد علی شاه می کوشند دشمنی با مجلس و مشروطه را در ذهن پرغرور و استبداد طلب او بیشتر و عمیق تر کنند و عقلای ملت جان می کنند که دل شاه را با مجلس و ملت مهربانتر کنند در تهران بعضی از هواخواهان عدالت، اطفال را محرك گشته، سكه ها را ریسمان به گردن در کوچه و بازار می گردانند، در حالیکه ورقه ای به گردن سگ آویخته شده و بر آن نوشته شده است: ما مشروطه نمی خواهیم. و اطفال سگها

را می زنند و می گویند: ای دشمنان مجلس و مشروطیت (ص ۹۹) عمل، کودکانه و عوام پسند است و قلم عوام فریبی باید تا از آن حماسه‌های پرداژد و آشوبی پیا سازد، اما ناظم الاسلام - این کرمانی ساده دل صافی نیت - از این مقوله فرسنگها بدور است و چنین اظهار نظرمی کنند: «مگر چه این کار در نظر چیزی نیست، لکن موجب شیفتد و عداوت مستبدین خواهد شد و شاید باعث فتنه هم بشود. (ص ۹۹)

ترس و احتیاط

از انصاف نگذریم، ناظم الاسلام به حکم تربیتی که در جوانی دیده است و اثری که مصاحبت آزادی خواهان زمان در ذهنش گذاشته است هواخواه مشروطیت و عدالت هست، اما میرزا آقاخان بردسیری یا شیخ احمد روحی یا میرزا رضای کرمانی نیست. او مرد سفر و عصا و انبان است، روزی که فرمان مشروطه به امضای مظفرالدین شاه می رسد، وی صمیمانه اشک شوق از دیده می بسارد؛ وقتی گسه تندروی مجلسیان و افزون طلبی به اصطلاح خودش «مفسدان» را می بیند، مشفقانه نگران از دست رفتن مشروطه ارزان به دست آمده است؛ روزی که آزادی را از دست رفته و سرنوشت و آینده خود را تاریک می بیند و گریبان جان را در چنگ دوترس هولناک می نگرد، ترس از مأموران دولت و ترس از گرسنگی زن و فرزندان، صاف و می ریای می نویسد: امروز کاغذی نوشتم به ارشدالدوله و نهایت عجز و لابه و لملق و چاپخوسی را کرده‌م. (ص ۱۷۲) و چون بادونتن از دوستانش به عزم ملاقات ارشدالدوله از خاتانه روانه می شود، صادقانه اعتراف می کند: ... روانه شدیم لکن هر دو خاتانه مترقب الموت عصا و ساعت خود را برنداشتن. نورچشم میرزا علی که نزدیک به سه سال است، و طفل شیرینی است آمد جلویم، خواستم با او وداع گویم خجالت مانع شد، هر سه نفر می رسیدیم و امریکی ترس خود را ظاهر کرده بود دیگران هم ظاهر می کردیم. (ص ۱۷۲)

این صداقت و صراحت ذاتی او و همشهریان اوست. در روزهایی که گویا می خواسته است از یادداشت‌هایش بهره گیری کند - بخلاف بعضی مردان سیاست که یکباره مصداق قلب ماهیت می شوند و به مقتضای زمان از تناقض گوئی پروائی ندارند - وی بسیار معتدل و ملایم عمل می کند، گوئی خود نیز از نوشتن عباراتی که محصول اقتضای روزگار است نفرت دارد، مجبور است از ارشدالدوله تعریف کند، اما ببینید چه زندانه طفره می رود. ماجرای کسی را شنیده‌اید که از

او پرسیدند عقیده اش در باره حذاقت فلان طیب چیست، جواب داد: « آدم بسیار دست و دل باز خوبی است »؛ اکنون به تعریف ناظم الاسلام توجه فرمائید: ارشادالدوله اگرچه جوان و بین سی و چهل می باشد، ولی کارهای عاقلانه و عالمانه می نماید، در انشا و املا و چیز نویسی بنده نگارنده در تهران مثل از برایش ندیدم، در تقاضای علوم ریاضیه هم استادی است بی مثل و مانند (ص ۲۰۵)؛ و در موردی دیگر: تعریفی از همین دست که نهر جهت ارشادالدوله جوانی است لایق، بر حسب شأن و ثبات و زحمت و کدیمین و گذشتن از خود به این درجه رسید ... *منك المتكلمين* خیلی در مقام بدگویی از ارشادالدوله بود و بارها با هم طرف شدند و قادر بر اذیت بلکه تلف کردن او بود، ولی اقدامی نکرد تا اینکه خود اعلی حضرت حکم قتل او را داد و ما در این تاریخ کارهای ارشادالدوله را در هر روز نوشته و می نویسیم. (ص ۲۰۱)

و شما خوانندگان پس از مطالعه کتاب ودقت در لحن عبارات ناظم الاسلام چون من بدین نتیجه می رسید که این قسمت ها و بخصوص عبارت اخیر صرفاً بدان منظور نوشته شده است که به کسی - مثلاً *سیدالملک*، یا حتی خود ارشادالدوله - نشان داده شود و عرض خدمتی کرده آید.

بیم جان

بخش بیشتر این کتاب مربوط است به دوران استبداد صغیر، ایامی که محمد علی شاه و درباریان و نزدیکانش گرم بگیر و ببندند. آزادی خواهان تار و مار شده اند؛ کسی جرأت نفس کشیدن ندارد. ناظم الاسلام هم، چون دیگر مشروطه خواهان، وحشت زده است. با اینکه تندروی نکرده است از آن *یمناک* است که به جرم ارتباط با طباطبائی و عضویت در انجمن های مخفی و نوشتن روزنامه کوب دری و تمجید از مشروطه به سراغ او هم بیایند. روزی که خبر قتل *ملك المتكلمين* و میرزا جهانگیرخان را می شنود و برایش خبر می آورند که افتاده اند در خانه های مردم، هر کس را که مشروطه خواه می دانستند می گیرند و خانه ها را غارت می کنند (ص ۱۶۰) به اتفاق مجد الاسلام و شمس الحکماء - برادر مؤلف و نماینده مردم کرمان در مجلس اول - از خانه فرار می کنند و از راه پشت بام به خانه یکی از همسایگان پناه می برند و از آنجا با لباس مبدل به پناهگاهی دیگر می روند.

در اوضاعی چنین ناظم الاسلام از ترس جان به چاره اندیشی می پردازد،

از مستشار دیوان کرمانی که معاون نظمی است تقاضا می کند که اگر دستوری راجع به دستگیری او صادر شد با خبرش کند (ص ۱۶۵) ، به فکر استفاده از آشنائی و دوستی با ارشدالدوله می افتد ، به او نامه می نویسد و از او تقاضای ملاقات می کند (ص ۱۷۲ و ۱۷۳) . مقارن این اقدامات لحن خود را نیز در نگارش تاریخ تعدیل می کند . کارپسندیده ای نیست ، اما قابل دفاع هست .

مردی کس و کار وی پشت و پناهی چون او ، که دعوی آتش مزاجی و انقلابی بودن ندارد ، در دوره مجلس اول هم از تند روی گروهی از مجلسیان و مشروطه خواهان دلخوش نیست ، در صفای نیت بهبهانی نیز تردید دارد و او را مرد جاه طلبی می داند که در هوای سلطنت است (ص ۱۵۸) ، و از همه بالاتر غریزه حب حیات بر وجودش غالب است ، در پاسخ دوستانی که او را به تحقیر ترغیب می کنند می گوید :

« ما نباید گول مردم را بخوریم . می خواهند مشروطیت را بدهند ، می خواهند ندهند ، رهلی به ما ندارد . پس است هر قدر نشستیم و اختیار را در دست چند نفر مفسداده تا مملکت را به این حال انداختند . شاه صاحب خانه است . صلاح مملکت خویش خسروان دانند . ما قم خوردیم که حامی مشروطیت مسیح و مشرعه باشیم ، نه حامی فساد و هرج و مرج . تا به حال از مفسدين می ترسیدیم ولی امروز دیگر ترسی نداریم ، بسا چون ملاحظه باید حرف حق و حسابی را گفت ، وانگهی شاه آدم را زنجیر می کند و من کشد ، مفسدين بدمی گویند . بدگفتن را متحمل شویم بهتر است از اینکه خود را به مهلکه اندازیم . (ص ۲۵۲) در جمله اخیر تأمل فرمودید ؟ ترسیده است و تقیه می کند و از مشروطه مشرعه حرف می زند ، اما قادر به نگهداری زبسان خویش نیست و با اشارتی مسوجز به قساوت و آدم کشی شاه گفته های خود را توجیه و جبران می نماید .

باری در یادداشتهای مربوط بدین دوران ازین گونه عبارات که زاینده ترس است جابجا به چشم می خورد .

گاهی هم مؤلف از نوشتن خبرها و شایعات بودار خود داری کرده است و با عبارتی چون : اخبار دیگر هم مسموع افتاد که اطمینان به صحت و صدق آنها ندارم (ص ۲۱۷) و حتی صریح تر از آن : اخبار مختلف شنیده شده که نمی توان نوشت (ص ۲۱۹)

ترس خود را از نقل آنچه شنیده است و نوشتنش دور از احتیاط است بازگو کرده است .

این ترس بجایا بیجا بر صفحات متعددی از یادداشت‌های مجلد حاضر سایه افکنده است. مردی که شرح کشته شدن میرزا جهانگیرخان مدیر صوراسرافیل را شنیده است و برایش خبر آورده اند که شیخ حسن سنگلجی گفته است شیخ فضل الله حکیم به کفر هرچه روزنامه نویس است کرده است و از آن جمله فلانی است و بعضی مقالات روزنامه نیز شاهد است (ص ۱۷۵) و از کینه توزی شیخ نوری نسبت به خویش بیمناک است و شاهد قدرت روزافزون این دشمن دیرینه است می نویسد :

امیدوارم در قیامت خداوند حکم فرماید بین بنده و این شیخ فضل الله و جزای هر دو را عطا فرماید. الآن که این تاریخ را می نویسم به حدی دل شکسته شدم از وضع دنیا و سلوک اهل دنیا. (ص ۱۷۵)

مردی آرامش طلب و معتدل مزاج چون نساظم الاسلام - وقتی از این و آن می شنود کشتی جنگی روسی در انزلی لنگر انداخته و شاه در کرج اردو تشکیل داده و از آن بالاتر دولت‌های روس و انگلیس و فرانسه و عثمانی به حمایت شاه برخاسته اند و تصدیق مظلومیت شاه را نموده اند (ص ۱۵۴) - چندان سزاوار ملامت نیست اگر عباراتی ازین دست بنویسد:

در واقع شاه از اول مشروطیت تا کنون خیلی حلم و بردباری نموده. در باب تبعید علماء الدوله و جلال الدوله و سردار منصور که بدون محاکمه تبعید شدند حق با شاه بود زیرا آنها که تبعید امیر بهادر و موقر السلطنه و مشاخر الملک و سه نفر دیگر را که مجرب بودند بدون محاکمه و ثبوت قصیر بوه . فقط بر حسب نطق ناطقین بود و ماهم که در روزنامه تصدیق کردیم از ترس ناطقین و مفسدین بوه چه مقصر دولت منتهی گشته می شود و کسی مقصر ملت پس از اتهام و کفر و نسبت به زندان گشته می شود . حتی آنکه بندگی نگارنده در شماره ۱۳ کوکب دری از سال چهارم مقاله ای به عنوان « قرض عهد » نوشتم و آن از ترس چند نفر مفسد بود ، و الا خود معتقد بصحت آن نمی باشم. چنانچه در شماره ۱۴ که بقیه آن مقاله را می نویسم از آن بقیه تناقض با اول مقاله معلوم خواهد گردید. چه کنیم؟ زمانه بد زمانی است، الیوم نگارنده از شاه و درباریان نمی ترسم ، ولی از ملک المتکلمین و سید جمال و سایر مفسدین نهایت خوف و ترس را دارم . مردم هم که دکاکین را بسته اند از

کرس ملامت مردم مفسد است و الايمان همه حقانيت شاه را می گویند. (س ۱۵۴)

تاریخ این یاد داشت روز ۵ شنبه ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۲۶ است اما به گمان من وبه دلالت رنگ مرکبی که این قسمت با آن نوشته شده است این تکه را مؤلف پس از واقعه به توپ بستن مجلس و سرکسوی آزادی خواهان به تاریخ خود افزوده است که اگر روزی به سراغش آمدند بدان وسیله خسود را تبرئه کند.

در همین ایام تاریخ محنت بار است که با تبرئه دولت و شاه خودش را فریب می دهد. در جواب دوستی که از اومی پرسید چرا به شاه عبدالعظیم نرفته است و به جمع متحصنان نپیوسته، پاسخ می دهد: به مفاد حدیث لا یقبت نفسی لصاحب الامر (س ۲۳۸). دولت را از دخالت در قتل میرزا مصطفی تبرئه می کند که اگر قتل او به اشارت شاه و دولت است چرا دولت امر کرده است در مسجد شاه ختم بگیرند. (س ۲۳۸)

خیم نان

مقارن این اضطراب، بلای دیگری گریبانگیر اوست: ممر معاش او در سالهای اخیر چاپ روزنامه بوده است. قلم می زده و نان می خورده، پس از واقعه مجلس دیگر انتشار کوکب دری امکان نداشت. ذخیره مالی او هم به حدی نبود که پیش از چند روز معاش عائله اش را کفاف کند. ناچار دست به فروش و ترو گذاشتن اثاثه می زند: امروز خیلی بی پول می باشم یک حلقه شال داشتم فرستادم بسکه بفروشند (س ۱۷۴)؛ و لابد خریداری پیدانمی شود و مخارج روزانه به زمین است که دوسه روز بعد می نویسد: موازی ششصد دانه تمبر پستی داشتم فروختم به جناب عجد الاسلام در یک تومان، مخارج امروز را خداوند رسانید (س ۱۷۶) و ظاهراً تا چند روز دیگر خبری از پول نیست و واقعه نویسنده مشروطیت ایران خجالت زده زن و فرزند است تا روزی که هنگام مراجعت از مهمانی ناهار منزل آقا میرزا محمود جناب حاج جلال العمالك يك اسکناس سه تومانی به بنده دادند و خیلی ممنون شدم. چه بسیار بی پول بودم بعدی که در خانه يك شاهی نداشتم (س ۱۸۶)؛ و ظاهراً این حاج جلال العمالك پیش از دیگر دوستان به فکر رفیق تهیلست خود بوده است، چه چند روز دیگر باز به خانه ناظم الاسلام می رود و چهار تومان دیگر به او قرض می دهد (س ۱۹۲) و باز چون فشار بی پولی و طلبکارها فزونی می گیرد، بناچار مختصر حصیر و صندلی بازمانده از اثاثه

انجمن دزدزده کرمان را می فروشد (ص ۲۵۲ و ۲۱۸). این هم دردی دوانمی کند، ناچار بنده نگارنده پول تمام کرده ام، يك ظافه شال کشمیری در هشتاد تومان قیمت داشت نزد حاج محمد حسن خان که از دوستان قدیمی بنده بود فرو گذارده ده تومان قرض کردم و خدا را شاکرم که این ده تومان رسید که لااقل دوسه روزی راحت و آسوده باشم تا خداوند برساند. (ص ۲۲۶)

این بی پولی گاهی او را به خانه نشینی مجبور می کند و گاه چنان یأس تاریکی بر وجودش مستولی می شود که برای فرار از آن از تلقین به نفس ملد می جوید و به عبارت بهتر خود را فریب می دهد:

امروز سه روز است که از خانه بیرون نرفته ام. شخصی قناد امروز آمد، پنج من کاغذ روزنامه خرید، و بحمدالله تعالی پول به قدر مخارج برایم می رسد بدون آنکه لملق از احدی بگویم. خداوند که ما را خلق کرده است مخارج ما را بخوبی می رساند الحمدلله رب العالمین. امروز ضعیف تر و عاجز تر و بیکار تر از من احدی نیست که نه کاری دارم و نه می توانم به احدی مراده نمایم. لکن خدای من که قادر و توانا می باشد بخوبی رزق و روزی مرا با پنج نفر عیال و بستگان و آمد و شد مهمانهای محترم می رساند. پس بنده باید اندکی توکل داشته باشد و بطور صحت و راستی یا خالق و مخلوق راه رود تا خدا که مسبب الاسباب است او را بخوبی نگاهداری نماید. (ص ۲۹۹)

به نعل و به میخ

این دو عامل قوی بیم جان و غم نان، یکبارہ مؤلف را از پا در می آورد، و کم نیستند پیشتاژان و معرکه آرایان شهرت طلبی که به يك گردش روزگار و در برابر یکی از این دو عامل، زانوی ذلت و انقیاد به زمین زده اند و با يك عقب گرد جانانه برگزشته ها خط ترقین کشیده اند که روز از نو و روزی از نو.

در دیاری که بی نیازان آسوده حالش برای تنعم و چپاول بیشتر به سرعت برق و باد عقیده عوض می کنند، اگر مرد تهی دست بی داعیه بی ریائی چون ناظم الاسلام به نعل و به میخی زند نبایدش ملامت کرد:

آقا میرزا محمود اصفهانی گفت مفاخر الملك تجار را مجبور کرده است که نوشته که تمام کرده است که «ما مشروطه نمی خواهیم» مهر کنند. من تا کنون مهر نکرده ام. جناب آقا میرزا ابوالقاسم گفت مهر کردن ضرر ندارد. بنده نگارنده گفتم: به مفاد الناس

علی دین ملوکهم ما باید متابعت میل شاه را کنیم، در واقع مشروطه برای شاه مفید است و برای ما ضرر دارد. حال که میل شاه بر مشروطیت نیست ما را چه که امتناع کنیم (ص ۲۳۶)

در چنین احوال و اوضاعی است که مؤلف به یاد اسلام و ایران می افتد و مردم را به گناه جهل لایق مشروطه نمی داند :

اگر شاه جلوگیری نکرده بود، امروز نه از ایران اسمی بود و نه از اسلام، خدا بیامرزد ملك المتكلمين و امثال او را که ملت را بدنام کردند و مشروطه را بد به قلم دادند. پس حرفهای ما که روز اول می گفتیم مشروطیت در مملکتی که تماشا جهل است فایده ندارد اول باید مردم را عالم کرد... آن وقت دست به مشروطه زد ولی حیف و صد حیف و هزار افسوس و حسرت که حرف ما را نشنیدند، آقا سید عبدالله محض اغراض شخصی خود مشروطه و ملت ایران را از دست داد و آنها را بدنام و متهم نمود. (ص ۲۳۸)

همین ترس و فقر است که طرز تعبیر او را از حوادث تغییر می دهد، در ذی القعدة ۱۳۲۶ روزی کلاغها هجوم بردند و بیرقهای بالای شمس العماره را پاره پاره کردند. رندان این واقعه را از علائم زوال دولت قاجاریه دانستند. اگر این حادثه چند ماه پیش از آن اتفاق افتاده بود مؤلف ما هم با آن تطبیح موافق بود، اما دریغ که کلاغهای موقع ناشناس در زمانی چنین کردند که نباید به حرف مردم اعتنائی کرد: مردم می گویند این فال بدی خواهد بود که جماعت کلاغها بروی دولتی را پاره کنند، ولی چون بیرق قرمز می باشد کلاغها به خیالشان گوشت است به این جهت پارچه بیرق را به خیال گوشت پاره کرده اند. (ص ۲۴۹)

همین فقر بر اسی سواد الوجه فی الدارین است که میرزا ابوالقاسم طباطبائی را بدین سان تشویق می کند که: حضور اعلی حضرت رفتن بدی ندارد و لاف اظهار خیمات و زحمات ما را خواهید کرد. چه ما یک سال است داریم زحمت می کشیم و کسی حضور شاه عرض نکرده است (ص ۲۶۵) و این عبارت از قلم همان کسی است که روزی چون شنید شاه درباره او و مجد الاسلام دستخطی صادر کرده که: این دو نفر همیشه خدمتگزار بوده اند آنها را مطمئن نمائید، یادداشت کرد: لکن بنده نگارنده هیچ وقت خدمتگزار نبوده ام، جناب مجد الاسلام هم کذالك. (ص ۱۶۱)

درین روزگار است که دیگر شبنامه های تند چنگی به دل مؤلف نمی زند و از نقل آنها ایا می کند «یک شبنامه هم دست آوردم ولی مطالب خلاف واقع را محتوی است

روز شنبه ۲۳ ذی الحجه ۱۲۸۳ هـ - امروز در وقت سنجش تنگانی و جمع
عده عوارض رسیدار و گفتن صفهان و محام و خلیفه کربلا در باکان منزل
صحیح نگردید

روز چهارشنبه ۲۷ ذی الحجه - امروز چهار وعده ختم شد حاجت کربلا در وقت
ایشان زده بود و سر فودان کرده بعد عصر فرستم باکم نصره الله که کتبند اگر
از امر بزرگوار و اهل بیت

معاونان آثار کفایت بفرستیم بهر زبانی از فودان نوشته است ارشاد اولم و اولم عدل
در هر دو مقام و اردشیر در این آثار کفایت از سپهسالار رسید که در هر دو اکتفا از
در جای باران بودیم بهر آنکه در هر دو معتقدیم و از هم شکر است

~~روز پنجشنبه ۲۸ ذی الحجه~~ - امروز در وقت سنجش تنگانی و عوارض و فواف

زیاد در بازار آمده است باران که هر دو عدل و شکر است بازار که بهر بنده

و کتب سنده و عوارض کربلا در بازار کفایت کردیم و کتب فواف تنگانی

روز یکشنبه ۳۱ ذی الحجه - امروز برای افعلاج امری و دانیم در

رفتیم شکر و عوارض کربلا با کماله کفایت است و فواف تنگانی

امروز در همه آن کتب سنده و عوارض کربلا و کتب شریف کفایت است و کتب شکر

برای آنکه بهر بازار شوند و چهار از سوار کردیم و در همه کتب کفایت است

نمونه‌ای از یادداشتهای شتاب آمیز مؤلف

[مطالب این صفحه در صفحه ۲۷۸ چاپ حاضر آمده است]

حجرت مبارکه ۱۲ روزه ۱۳۲۹۵ خرم جنب برگشت از کار شهادت و در امام زاده جعفر شریف

خبر آن بزرگوار از طرف امر جامع فایده شده

شب یکنه ۱۳ روزه در شب عازت که ششم لغت از شهر الدوله به میدان توپخانه
وارد شد در ۱۳ روزه بعد از شهر الدوله در آنجا حکم قتل و کشتن مردم به مردم ما ۵

۱۳ شب لغت او ۹ وارد شد در روز یک نخله شب به وقت او که در روز یکشنبه

تا چهار شب بغروب لغت او بعد از ظهر طلوع می کرد و اول بعد از صبحگاه بعد از آن

بزرگوار شد و با لغت او به مدت سه روز او شهر الدوله در وقت او و صبحگاه او

او در آن شبها شهر الدوله تسلیم کرده و ششصد نفر از شهر الدوله را زندان با هم نواز و

۱۳ روزه در آن شهر و لغت او ۹ در آنجا که در آنجا او را زندان کردند

شب حجر ۱۴ شبمانه عازت شهر وارد شد که چهار شب با آنجا بود

و نیز عده از آنجا سو وارد کردند

روز جمعه ۱۴ بقعه امیر سو وارد کردند

شکست در شهر الدوله از جانب فرعون کلام بعد با آمدن آن مردم و بعد از آن در وقت او

نه درس و مسجدی با او بقعه و مواضع بعد از آن در شب عازت از طرف شهر الدوله شروع

کار تالیف و آنرا در آن شهر خرد و آنرا بر فرعون و صغیرا بر آن فرعون و آنرا در آن شهر

رفع و شکر بر او شکر و ستایش مردم از آن و آنرا نوشتند

تنها صفحه ای از یادداشتهای مؤلف که مربوط است به وقایع سال ۱۳۲۹
(برگشت محمدعلی شاه مخلوع)

لذا در هرج آن تأمل داریم. (ص ۲۶۵)

وسر انجام ماجرای تاریخی «بادمجان» برای هزارمین بار و به هزارمین صورت در تاریخ این دیار تکرار می شود :

بنده هم گفتم خوب کردید که دیگر اقدام نکردید. زیرا که تعطیل جز صدمه مردم و باز هرج و مرج راه افتادن دیگر نتیجه ندارد... يك وقتی میل مرحوم مظفرالدین شاه به مشروطیت تعلق گرفت. مشروطیت خوب بود. ولی امروز که اعلی حضرت محمدعلی شاه میل به مشروطیت ندارد، صلاح ما هم نیست که اسم مشروطه را ببریم (ص ۲۷۲)

این بی پولی و خانه نشینی و بیکاری کم کم عنان شکیبائی از دست او می گیرد. او که با همه مشروطه خواهی و آزادی طلبی اش، بازحماتی که در تأسیس انجمن های مخفی و نیمه مخفی کشیده بود و مدایحی که از مشروطه گفته و نوشته بود، در دوره اول جز تماشاچی بی اثر بودن و به به رایگان گفتن و قلم بی مزد و منت زدن نصیبی از مجلس و مشروطه نبرده بود، اکنون که می دید دوران بلا تکلیفی به طول انجامیده و بیکاری بر رنج این طول زمان افزوده است و از همه بالاتر شایعات ضد و نقیضی هر روز به گوشش می خورد و از قیام تبریزیان و شورش رشت و بسیج بختیاری های اصفهان هر روز وساعت خبرهایی می شنود بی آنکه آثاری به چشم آید؛ و گذشته از اینها مشاهده رفتار مردم، همان مردمی که تا چند ماه پیش برای مشروطه سینه چاک می دادند و روزی که مجلس به نوپ بسته شد، رنگ عوض کردند و چون قیام ولایات نضجی گرفت و احتمال پیروزی مشروطه خواهان قوت گرفت به شادی پرداختند و اورا حیران کردند که: عجب است که در وقت خرابی مجلس عموم اهالی لهران خوشحالی می کردند و از شاه تهریف می کردند، جز معدودی قلیل کاکبریت الاحمر، ولی این ایام از اضمحلال اردوی دولت و کشته شدن عین الدوله همان خوشحالی را دارند بلکه بهتر و خوشتر، سبب این است که در هر دو وقت بر مردم سخت گذشت. (ص ۲۶۳)

در عبارت اخیر، واقعیت تلخ و سهمگینی نهفته است، گرچه بیان حالی است به منظور تبرئه کردن شخص خودش از شور و شوقی که در دوره مشروطه نموده است و تردید و ترسی که در عهد استبداد صغیر دامن گیر جانش بوده است، اما در عین حال زبان دل همه ملت واقعی ایران است.

طغیان قلم

این شرایط و احوال چنان حیرت او را به عصیان مبدل می‌کند که هتان قلم رها می‌سازد و بر خرد و کلان و دوست و دشمن رحم نمی‌کند؛ به شایعه جاه طلبی بهبهانی قوت می‌بخشد، و بر او چندان ملامتی نیست؛ جائی که طباطبائی مقبول خاص و عام و مطمئن از سر نوشت خویش - که توهین و تخفیفی ندیده است و در باغ باصفای دربند بدور از نگرانیهای معاش سکنی گزیده و به فیض سری مقرب الخاقان چون آقا سید ابوالقاسم از واقعه مجلس بردامن کبریاش گزردی چندان ننشسته - به حسدی عصبی و خشمگین شود که از نجابت و بزرگواری محمد علی شاه دم زند و حق به جانب او دهد و از همکار همگام خویش سید عبدالله بهبهانی بنالد که مرا آلت اجرای خیالات خود کرده، مقصودش سلطنت بود، نه حفظ مشروطه و مجلس. این اواخر این اجتماعی که برای گرفتاری آنها این وقایع رخداد آمدند نزد من که اذن بدید ما برویم به طرفی و یا ما را خودتان برید نزد شاه که فتنه خوابده بود. من هم اذن دادم و شتم خودتان بروید. این آقا سید عبدالله مانع شد و گفت توهین به مشروطیت است و نگذارد مردم بروند. آنها را به کشتن داد و پدر مرا هم سوخت. درین اواخر اعتنالی به من نداشت. خود را از شاه بالا نمی‌دید، در امر سفراء و وزراء دخالت می‌کرد. (ص ۲۶۸)

باری وقتی که پیشوا چنان به هیجان و غضب آید، تکلیف خرده پایان یک لاقبا معلوم است: باری قدری مصدق از آقا سید عبدالله و فتوت او تعریف کرده، ولی این حرکات وطن خواهان باعث شد که ما را به این حال نشاندند (ص ۳۲۹)

در شرایط و اوضاعی به مراتب بدتر و یأس آورتر از وضع طباطبائی است که مؤلف با همه امیلهای و خوشبینیها یکجا وداع می‌گوید؛ شبنامه ای را که به عنوان «نال شملت و تازیانه عبرت» به دست آورده است در تاریخ خود ثبت می‌کند (ص ۲۰۳) مقاله ای است پر هیجان و آتشین، مردم را به قیام در مقابل شاه و نیروی استبداد فراخوانده است. یادگر شواهد تاریخی از ایستادگی ملت‌ها، مردم را به جانبازی و فداکاری دعوت کرده است. مؤلف پس از نقل عین شبنامه اظهار نظر می‌کند که این شبنامه و این گونه شبنامه‌ها در هر جا و هر کس مؤثر افتد، در مردم طهران که باید از استبداد امرشان بگذرد اثری نخواهد بخشید، چه مشروطه اهل طهران را ندانند. (ص ۲۵۶)

و پس از ذکر این نکته که مشروطه مواجب و مستمری‌ها را قطع کرد و انقلاب مشروطه کسب و کار را تعطیل کرد و در نتیجه مردم از مشروطه و انقلابش رمیدند؛ با استثنا کردن چند نفری که از شهرها آمده بودند به تهران و ظلم آنها را پراکنده کرده بود و قدر مشروطه را می‌دانستند به مفسدان و شرط‌بازان می‌تازد که مشروطه را بهانه دخل خود کرده بودند (ص ۲۵۶) و کم کم به ساحت قدس حواریون مشروطیت زبان درازی می‌کند و هرچه به زبان قلمش می‌آید درباره هر کس که به نظرش می‌رسد می‌نویسد :

حتی ملك اگمتكلمين داش برای مشروطه سوخته بود . دخل می‌خواست والا وقت گشمن نمی‌گفت اگر شاه مرا نگاه دارد از وجودم قلع خواهد برد و اگر مشروطه طلب واقعی بود برای ظل السلطان و سالارالدوله جان نمی‌کند و اگر مشروطه خواه بود در عرض دو سال بیست هزار تومان ملك نمی‌خرید، و کذا سید جمال اگر مشروطه خواه بود بالای منبر فحش به مردم نمی‌داد و بد به مردم نمی‌گفت و رشوه نمی‌گرفت . مشروطه خواه واقعی يك نفرا دیدم و او صحاف باشی بود که رفت ، اگر چه او هم بنای قلع و خوردن مال ارباب چشمید را گذارد. (ص ۲۵۶)

ملاحظه فرمودید بدین آخری هم رحمی نکرد که «اذا بیس الانسان طال لسانه» کار این درشت گوئی بدانجا می‌کشد که مرشد و مراد خویش طباطبائی را نیز معاف نمی‌کند . از مسافری که از مشهد آمده است احوال طباطبائی را می‌پرسد و پاسخ بی‌ادبانه او را نقل می‌کند که مانند سابق و به همان حالت بد سنوکی باقیست. در يك مجلس هم از دولت و هم از ملت بد می‌گفت. (ص ۲۲۹)

و همچنین است رفتار و قضاوت او در مورد دوست و همکار و همشهری رند و زیرکش مجدالاسلام که حریف مجلس و گرمابه و گلستان بسوده‌اند و باهم سوابقی و عوالمی داشته‌اند و يك روز پیش از واقعه مجلس، باهم به مدرسه سپهسالار می‌روند تا به مردم نحشمگین بگویند : اسلحه شما قرآن و دعا و مظلومیت است که به زبان خوش از شاه استنعا کنید قانون اساسی را اجرا فرماید (ص ۱۵۵) ، و در روز خطر با هم لباس مبدل می‌پوشند و عمامه و ردا را به کلاه و سرداری تبدیل می‌کنند و از خانه می‌گریزند (ص ۱۶۰) ؛ با گذشته‌هایی از این گونه وقتی که خویشان را خانه نشین و بیکاره می‌بیند و می‌شنود که مجدالاسلام

با دو تن دیگر روانه اصفهان شده‌اند (س ۳۵۵) و مردم زمزمه‌ای دارند که اینان بسا اشاره و به پول سعدالدوله رفته‌اند (س ۳۵۴) و قصدشان جاسوسی برای دولت است نه بیداری ملت، و این شایعه به تواتر می‌رسد (س ۳۱۲) پنبه او را هم می‌زند و ضمن تعریف از تنها دوستی که دارد یعنی ذوالریاستین کرمانی - که تازه او را هم وجود بی‌فایده و بی‌خاصیتی معرفی می‌کند، تنها حسنش این است که اگر سودی ندارد ضرری هم نمی‌رساند و محبت عظیمش اینکه هفته‌ای یک دفعه این دوست قدیمی از من دیدن می‌کند (س ۳۲۴) - بدین گونه یادی از مجددالاسلام می‌کند که در واقع این شخص بزرگوار نقطه مقابل مجددالاسلام است که یادش بخیر، هر چه مجددالاسلام مودی و معقلب بود و منافق و دو رو، این شخص صاف و ساده و بی‌غل و غش است. (س ۳۲۴)

X X X

در این یادداشت مختصر قصد ندارم به تحلیل و توجیه این درشت‌گوئی‌ها و تندیه‌ها پردازم؛ تنها به نکته‌ای اشاره می‌کنم شاید کسانی را به کار آید، که روزی به قصد آشنا شدن با روحیات و تحلیل نفسانیات مردم واقعی ایران در عهد انقلاب مشروطه این کتاب را مورد مطالعه قرار می‌دهند.

این تندخوئی‌های ناظم‌الاسلام و اظهار یأس‌ها و پرخاش به سران مشروطه و سرزنش و پرخاش به مردم و ملامت تندروان مجلس اول بیشتر در ربع دوم کتاب حاضر به چشم می‌خورد، در ضمن یادداشت‌های مربوط به نیمه دوم سال ۱۳۲۶ قمری و دومه اول سال ۱۳۲۷ است. ماههای تاریک و هراس‌انگیزی که پس از توپ بستن به مجلس عاملان استبداد جان گرفتند و بر جان و مال مردم مسلط شدند، نیم سالی که سود خود جویان فرصت طلب مثل همیشه تغییر جهت داده بودند و همچنان که در نیمه نخستین سال، پای علم مشروطه سینه چالک می‌دادند و نعره می‌کشیدند، در نیمه دوم فریاد به ما پیرو قرآنیم، مشروطه نمی‌خواهیم سرداشتند.

البته بیکاری و بی‌پولی درین قضاوت‌های تند و یأس‌آمیزی اثر نمی‌توانسته باشد، اما تنها عامل مؤثر هم نبوده است، درین پرخاش‌ها و تو میدی‌ها رفتار مردم و غوغای معرکه حیران و اوضاع خاص ایام رانیز سهمی است، و گرنه تنگدستی مصاحب باوفای جناب مؤلف است، سال بعد هم در به همین پاشنه می‌گردد، در جمادی‌الآخری سال ۱۳۲۷ هم سخن از بی‌پولی و قرض

ت : امروز رفته منزل رکن الممالک کرمانی، يك احسانی به من کرد که خیلی ممنون شدم یعنی مبلغ پنج تومان به من داد بدون آنکه اظهار بی‌پوئی کنم و خیلی ممنون شدم از ایشان. (ص ۴۸۹)

با وجود تنگدستی، از ماه سوم سال ۱۳۲۷ لحن مؤلف تغییر می‌کند؛ ملامت و پرخاشی به سران مشروطه ندارد، دست از اظهارنومیدی می‌کشد، دیگر طعن و لعن خود را نثار مردم نمی‌کند؛ و همچنان که قیام مردم ولایت مسلم تر و امیدها به مقاومت مردم بیشتر می‌شود، از خشم و تندخوئی مؤلف نیز کاسته می‌گردد.

X X X

آخرین جلد تاریخ بیداری ایرانیان به شرح وقایع روز سه‌شنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۷ پایان می‌گیرد و چنانکه در صفحه ۵۳۷ ملاحظه می‌فرمائید مطلب ناتمام است و پیدا است که بقیه دارد. متأسفانه از یادداشت‌های مرحوم ناظم الاسلام درباره وقایع روزها و سال‌های بعد چیزی نزد ورثه و موجود نیست و نمی‌دانیم آیا ثبت اتفاقات و حوادث را تا سال ۱۳۳۵ هجری قمری که در تهران می‌زیسته است ادامه داده است، یا از وقایعی که پس از ورود مجاهدین به تهران و استقرار دولت مشروطه در ایران، رخ داده است، چنان سرخورده و پریشان شده که قلم شکسته به کنجی نهشته و از ثبت وقایع متناقض و حیرت‌افزا صرف‌نظر کرده است. شاید حدس دوم بر دور از واقعیت نباشد، بعید نیست که حوادث بعد از فتح تهران و رفتاری که مجاهدین ظفر یافته یا یکدیگر کردند و اغراضی که از فرصت طلبان روزگار به‌شیره معمول - در نقاب انتقام جوئی مشهود افتاد، و بالاخره مختصر آرامشی که در مملکت پدید آمد او را از نگارش روزانه منصرف کرده باشد. باری از وقایع رجب ۱۳۲۷ به بعد ما در یادداشتها و کاغذ پاره‌هایی که از او به‌جای مانده بود چیزی نیافتیم جز يك صفحه که مربوط است به روزهای چهارشنبه ۱۲ تا جمعه ۱۴ رمضان سال ۱۳۲۹، مطالب این صفحه را در اینجا نقل کردیم و عکس آن را هم. از طرز نوشتن و جنس کاغذ و رنگ مرکب و شروع و ختم صفحه و بی‌شماره بودن آن می‌شود حدس زد که پس از هجوم محمدعلی، شاه مخلوع تبعیدی به ایران، هوس تاریخ‌نویسی باز در دل مؤلف پا گرفته است و وقایع آن دو سه روز را به اجمال نوشته است بدین نیت که با جمع کردن مدارک و تلگرافها رشته حوادث را به سال ۱۳۲۷ پیوند دهد، آیا درین رهگذر توفیق

یافته است؟ مادام که یادداشت‌هایش - اگر تنظیم کرده و نوشته باشد - پیدا نشود جواب مثبتی بدین سؤال نمی‌توان داد. و اینک مطالب آن صفحه:

عصر چهارشنبه ۱۲ رمضان ۱۳۳۹ خیر فتح بختیاری و شکست اردوی ارشدالدوله در امامزاده جمفر هشت فرسنگی طهران تلگرافاً از طرف امیر مجاهد منخا بره شد.

شب پنجشنبه ۱۳ رمضان ۱۳۳۹ در هشت ساعت از شب گذشته نعل ارشدالدوله به میدان توپخانه وارد شد. در ساعتی که بتا بود ارشدالدوله در ارك تهران حکم قتل و تهب و غارت مردم را بدهد در همان ساعت نعل او را وارد کردند. در نزدیکی نظمیه پشت به درخت او را گذارده، روز پنجشنبه ۱۳ تا چهار ساعت به غروب نعل او بود. زنجیر طلائی هم به گردن او بود که وصیت کرده بود آنرا از گردن او برندارند و با نعل او بدهند، به زن او اخترالدوله، بر حسب وصیت او طرف عسر جنازه او را آوردند به خانه اخترالدوله تسلیم داده رفتند. اخترالدوله از زرگنده با دو نفر سوار روسی وارد خانه شده و نعل را غسل داده با کالسکه اموات او را بردند دفن کردند.

شب جمعه ۱۴ رمضان ۱۳۳۹ توپخانه غارت شده وارد شد ده عبارت بود از چهار عماده توپ، و نیز عمده‌ای از اسیرها را وارد کردند. روز جمعه ۱۴ بقیه اسرا را وارد کردند.

شکست ارشدالدوله از جانب خداوند عالم بود که به اهل طهران ترحم فرمود والا بر حسب قاعده فتح با او بود چرا که روس و مستبدین با او بودند و مواضع بود که قزاق در شب پنجشنبه قبل از ورود ارشدالدوله شروع به تار نماید و شهر را به هم بزنند. خداوند عالم بر فقرا و ضعفا ترحم فرموده و شر او را از سر مردم رفع و لشکر او را شکست داد. حالات ارشدالدوله مشروحاً نوشته شده است.

اما در مورد چاپ این کتاب

مطالب ۱۳۵ صفحه نخستین کتاب حاضر را مؤلف در کتابچه مرتبی ۱ باخط

۱- شاترده صفحه اول این کتابچه کم شده است، و صفحه ۱۷ آن از سطر هفتم صفحه ۳ چاپ حاضر شروع می‌شود، چند سطر آغاز این صفحه را از روی روزنامه‌های آن زمان استخراج کردیم و بدان افزودیم.

خوشی «پاکنویس» و برای چاپ آماده کرده بوده است، و این قسمت مشتمل است بر ۱۳۳ صفحه آغاز کتاب حاضر و مضامین آن عبارت است از شرح مذاکرات مجلس و تعمیرهای گوناگون که طبقات مردم از مشروطه و مجلس، و نقل مقالاتی که جسته و گریخته در روزنامه‌های معدود آن روزگار منتشر شده است. مقایسه مرکب و کاغذ و شیوه تحریر این قسمت از مطالب مبین این واقعیت است که وقایع تاروز ۲۵ صفر ۱۳۲۵ را مؤلف برای سپردن به خطاط چاپخانه آماده کرده بوده است و گویا در نظر داشته است که این قسمت‌ها را هم به عنوان جلد چهارم تاریخ‌بیداری، پس از فراغت از چاپ جزوه‌های هفتگی جلد سوم به همان صورت و ترتیب چاپ و منتشر کند. با تعمقی می‌توان دریافت که این کار در نیمه آخر سال ۱۳۲۵ یا ماههای اول سال ۱۳۲۶ صورت گرفته است، یعنی ایامی که مجلس دایر و مشروطه برقرار است و وکلای ولایات به تهران آمده‌اند و بر کرسی خود مستقر شده‌اند و وزیران را به مجلس می‌خوانند و راجع به مهم امور مملکت بحث و اظهار نظر می‌کنند، ایامی است که محمدعلی شاه تازه به تخت نشسته است و دم از حمایت مجلس و علاقه به مشروطه می‌زند و قرآن مهر می‌کند و هنوز مخالفت او با اساس مشروطیت علنی و آفتابی نشده است. و به همین دلیل لحن کلام و طرز تنظیم مطالب شباهتی دارد با سه جلد نخستین این کتاب.

گویا مؤلف تا وقایع روز ۲۵ صفر ۱۳۲۵ (صفحه ۱۳۳) از چاپ حاضر) را پاکنویس و برای چاپ آماده کرده بوده است که مخالفت شاه با مجلس علنی می‌شود و شاید او که می‌دیده است ایام مقتضی نشر بقیه جزوه‌های تاریخ‌بیداری ایرانیان نیست از تنظیم بقیه مطالب صرف نظر کرده است. و این حال سکوت و تماشا تا ماه جمادی‌الاول ۱۳۲۶ یعنی مقارن ایامی که شاه و ملت رویاروی ایستاده‌اند و هر یک جنگ بادیگری را بسیج می‌بیند طول کشیده باشد.

از اوایل این ماه ناظم‌الاسلام پی می‌برد که زمانه آستان حوادثی مهم است و وقایعی که در مملکت می‌گذرد در خور نوشتن و بازگفتن است، دیگر باره دامن همت به کمر می‌زند و از روز شنبه چهارم جمادی‌الاول سال ۱۳۲۶ به ثبت وقایع روزانه می‌پردازد، بدین امید که روزی بر اساس این یادداشتها مجلدات بعدی تاریخ‌بیداری را تألیف و منتشر نماید.

از این تاریخ به بعد، تقریباً همه روزه و بی هیچ وقفه‌ای هر چه دیده یا شنیده یا خوانده است یا به ذهنش گذشته - بی توجه بدین که نوشتن و گفتنش مصلحت باشد، یا نه - یادداشت کرده است؛ که به نظر من همین‌ها مهم‌ترین قسمت تاریخ بیداری است.

× × ×

در چاپ این قسمت مشکلات فراوانی داشتیم، مطالب منظم و پاک‌نویس شده نبود، یادداشتهای آشفته و پراکنده و خط‌خورده‌ای بود روی کاغذهای جورواجور و اغلب قلم انداز که به وسیله فرزند زاده ناظم‌الاسلام در اختیار من گذاشته شد. پیش از شروع به تنظیم و پاک‌نویس کردن این یادداشتهای رعایت ایمن قید اخلاقی و ادبی را بر خود واجب دانستم که در آنچه به قلم ناظم‌الاسلام است مطلقاً تغییری ندهم، و گرچه محصول طغیان قلم او باشد، و گرچه جمله‌ای باشد ناروا به سران مشروطه و پیشوایان موجه و محبوب ملت، و گرچه نکته‌ای باشد برخلاف نظر محققان و مخالف نص تاریخ.

این برعهده خواننده نکته‌سنج است که خود ارزش مطالب را با تعمق دریابد و آنچه را متکی بر واقعیاتی است از خیالیاتی و تهمت‌ها جدا کند. اگر گاهی برای حفظ ارتباط اجزای جمله، افزودن حرفی یا کلمه‌ای لازم بوده است، آن را در قلابی [] گذاشته‌ام؛ اگر کلمه‌ای ناخوانا یا املائی آن غلط بوده است، در ذیل صفحه با ذکر «کذا» توجه خواننده را برانگیخته‌ام یا صورت درست آن را متذکر شده‌ام. در چند مورد نقل اعلامیه یا شبنامه‌ای ناتمام گذاشته شده است، یا وعده نقل داده شده است و در یادداشتهایی که به دست من رسیده موجود نبوده است، اگر در مآخذ دیگری از آن سراغی جسته‌ام از آنجا نقل کرده‌ام، اگر هم به دست نیامده است، در پای صفحه ناکامیابی خود را یادآور شده‌ام.

× × ×

در مورد لغات فرنگی که درین کتاب بکار رفته است و اغلب به صورت‌های مختلف و بیشتر غلط، همان شیوه‌ای پیروی شد که در دو مجلد دیگر اختیار افتاده بود، یعنی کلمه را به همان صورتی که مؤلف نوشته بود بی تغییر و اصلاحی در متن گذاشتیم. دلیل این کار را هم در یادداشت مجلد اول ذکر کردیم، با توجه بدین نکته

که ناظم الاسلام چون اغلب با سوادان عهد خویش با القبای لاتین و در نتیجه با هیچ یک از زبانهای اروپائی آشنائی نداشته است و از طرفی به تقلید از بعضی روزنامه نویسان و روشنفکر نمایان اوایل مشروطه گاهی کوشیده است لغاتی را که از دهان این و آن می شنیده چاشنی نوشته های خویش کند که از قافله فضیلت مآیان عصر عقب نماند؛ ناچار در موارد متعدد کلمات فرنگی را به صورت های مختلف ضبط کرده است: کلمه *bomb* در نشر او یک جا بم می شود، جای دیگر بوم و جاهای دیگر بوم و بنب و پمپ. کلمه *Révolution* را به صورت های «ولی مین»، «وی لوسین» و کلمه *chargé d'affaires* را به صورت های گوناگون و اغلب مضحک ژادفر (ص ۲۸۲) شادفر (ص ۳۹۸) و ژادفر (ص ۲۸۶) و بالآخره ژادفر (ص ۴۰۵) می نویسد.

تذکار این نکته بدین منظور است که اگر در مواردی به کلماتی چون کنسی قوسیون یا بر انسعال برخوردید، بنده و مصححان نمونه های چاپی را به باد سرزنش نگیرید و به و لنگاری متهم نفرمائید؛ یقین داشته باشید که عین نوشته مؤلف است بی آنکه جرح و تعدیلی.

در مورد اسم های اشخاص نیز گاهی سهل انگاری هایی کرده است مثلاً کوزه کنانی را اغلب «کوزه کلانی» نوشته و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی را اغلب ملا کاظم نوشته و ازین قبیل، درین موارد هم تغییری داده نشد، چه مطلب روشن بود.

X X X

در نشر فارسی کتاب هم ناروایی به چشم می خورد، جمله هایی که ترکیب درستی ندارد، لغاتی که به غلط استعمال شده است، و کلماتی که با املائی رایج امروزم موافق نیست. اینها بر دو گونه است یا در شینامه ها و اعلامیه ها و تلگرافهاست که مرحوم مؤلف و بنده مصحح را در آن گناهی نیست، شیوه تحریر عامه با سوادان در اواخر دوران قاجار بهتر از این نبوده است، دخل و تصرف در آن هم نه لازم بود و نه روا. آنانکه تاریخ بیداری ایرانیان می خوانند می توانند براحتی صورت صحیح جمله را حدس بزنند و بهر حال مقصود نویسنده را از ناقص ترین و مغشوش ترین جملات این اعلامیه ها دریابند. کسانی هم که می خواهند تاریخ تطور نشر پارسی را مطالعه کنند می توانند منبع مطمئنی از نشرطبقات مختلف

اجتماع در آن زمان به دسترس داشته باشند.

موارد دیگر آشفتگی‌هایی است نه چندان زیاد، که گاهگاه در نثر مؤلف راه یافته است. می‌دانیم نثر ناظم‌الاسلام به نسبت معاصرانش نثر روان و ساده و بی‌تکلفی است، این معایب معدود اغلب در مواقعی است که نویسنده یا از ترس مأموران دولت متواری بوده است یا از فشار بی‌پولی آشفتن خاطر، درین موارد گذشته ازینکه نثرش «پاره‌سنگ» برمی‌دارد، خطش هم قلم‌انداز و ناخوانا می‌شود. چون باز نمودن شیوه نوشتن و خطوی با حروف چاپی میسر نیست، همین آشفتگی جملات می‌تواند تا حدی راهنمای خواننده در مطالعه احوال و اوضاع نویسنده باشد، و این خود غنیمتی است.

× × ×

در مواردی که مؤلف مطلبی را از روزنامه‌ای یا اعلامیه‌ای یا کتابی نقل کرده است تا آنجا که لازم بوده است و امکان داشته است به سراغ مأخذ اصلی رفته‌ام و نقص عبارات را به مدد آن بر طرف ساخته‌ام، این موارد از شخصت و هفتاد بیشتر است، معدودی را در پای صفحات اوایل کتاب متذکر شدم و چون بنظرم تذکر بی‌حاصلی آمد از ادامه آن منصرف گشتم.

× × ×

در حاشیه صفحات ۸۵ تا ۲۳۴ کتاب حاضر گاه توضیحاتی به چشم می‌خورد که با شیوه کار من سازگار نیست. کتابی که در اواخر عهد قاجار تألیف شده است متن کهن پارسی نیست که روی حرف‌حرف کلماتش بحث و به عقیده من فضل فروشی کنند و حواشی صفحات را سیاه نمایند. در کتابهایی از این قبیل اغلاط لغوی و اشتباهات انشائی را یا باید در متن اصلاح کرد و حداکثر صورت اصل را در حاشیه گذاشت بی‌هیچ تفصیلی یا با يك کلمه «کذا» خواننده را متوجه اشتباه مؤلف کرد. دیگر عباراتی چون «سهو قلم می‌نماید» واقعاً سهو قلم است. در حواشی این صدوسی چهل صفحه گاهی التزام بمالایلم شده است و گاهی تمام شرح و تفصیل‌ها از بیخ و بن غلط است و بی‌جا.

۱- مثلاً حاشیه صفحه ۱۲۵ در مورد المبه «رسید» بکلی غلط است، در اصل نسخه «دمید» بوده است، همین ریس! یا در صفحه ۲۵۶ کلمه «غلب» غلط است که آنرا تبدیل به «قلب» کنیم.

ماجرا از این قرار است که من چند صباحی بعثت گرفتاری زیاد مجالی برای خواندن نمونه‌های مطبعی نداشتم و این کار را به عهده دیگری وا گذاشتم، مصحح محترم گاهی در حاشیه صفحات به توضیح يك کلمه‌ای بنده عبارتی افزوده و گاهی برای بعضی کلمات شرح و توضیحی نوشته است. نحو شبخانه این تغییرات مربوط به حواشی همین یکصدوسی صفحه است و به متن آسیبی نرسیده است.

در پایان این کتاب چند صفحه‌ای است به عنوان «استدراك و غلطنامه». اینها همه غلطهای چاپی نیست، اغلب در نسخه دستنویس و یادداشتهای مؤلف به همین وضع و صورت است، و من با مقابله مجدد صفحات چاپ شده با اصل یادداشتهای بدین واقعیت برخوردادم و صورتی را که به نظرم درست می‌آمده است با گذاشتن علامت x در آنجا نوشته‌ام و موارد مورد تأمل را هم با علامت ؟ مشخص کرده‌ام، تا خواننده اهل تحقیق بدانها هم توجه فرماید.

تهران - زمستان ۱۳۴۹

علی اکبر سعیدی سیرجانی

تاریخ

بیداری ایرانیان

بقلم

ناظم الاسلام کرمانی

جلد چهارم

قرارداد وام روس و انگلیس به ایران

دولتین روس و انگلیس بیست کرور تومان بالاشتراک به دولت علیه ایران از قرار صد هفت قرض می دهند و به شرط ذیل :

اول آنکه دولت علیه مصارف خرج این وجه را باید با اطلاع دولتین روس و انگلیس بنماید .

دویم - دولت روس از این وجه حق مطالبه اقساط استقراضی قبل را ندارد و نباید از این وجه بردارد .

سویم - قرارنامه این بیست کرور تومان قرض که دولتین روس و انگلیس به دولت علیه ایران می دهند، مطابق و موافق با قرارنامه استقراضی دولت علیه ایران از دولت روس است که در سنه یک هزار و نهصد و دو نموده است .

چهارم - چهار کرور این وجه را از امروز تا شب عید نوروز ، دولت علیه ایران از دولت روس و انگلیس مساعده یعنی پیشکی خواهد گرفت؛ و مدت ادای این چهار کرور یک سال است، و چهار ماه هم مهلت دارد .

پنجم - گرو و ضامن این چهار کرور تومان نزد دولت روس ، گمرکات شمالی و نزد دولت انگلیس پستخانه و تلگرافخانه، که سابق داده شده است می باشد. هر گاه هم مکفی نباشد، گمرکات بنادر خلیج فارس ضمیمه گرو نزد دولت انگلیس خواهد بود .

ششم - بقیه وجه این قرارنامه استقراضی وقتی داده خواهد شد که دولت ایران چند ماه قبل از لزوم ، اطلاع به دولتین روس و انگلیس بدهد .

بعد از قرائت این قرارنامه، صورت قروض و مخارجی که فعلاً و الساعة لازم است قرائت شد و تقریباً از قرار ذیل است :

مخارج دربار که عقب افتاده و الساعة باید مساعده^۲ به آنها داده شود، فلان مقدار ،
موجب سفرای ایران که در خارجه مقیم می باشند ، فلان مقدار . موجب قشون ، فلان
قدر . موجب اربابان حقوق و غیره مخارج متفرقه مخارج غیر مترقبه

تاریخ بیداری ایرانیان

مع این‌ها چهار کرور گردید که الساعة دو کرور آن اگر به دولت نرسد تمام ادارات دلتی می‌خواهد و دو کرور دیگر آن شب‌عید برای اداء قروض معروضه باید به دولت برسد. میباید صورت ریز قروض از بانکهای خارجه روس و انگلیس یعنی از بانک استقراضی و از انک شاهنشاهی .

بعد از خواندن آن ، گفتگو و قال و مقال در مجلس در گرفت ، جماعتی که افرنگان عموماً و با روس و انگلیس خصوصاً مایل ، و شرف خود را فقط به دادن رأی می‌دانند ، اعم از این که رأی ایشان مفید به حال دولت و ملت و مملکت باشد یا نباشد ، رأی دادند که : این قرض فدیلاً چون لازم و کار دولت پریشان است ضرری ندارد ، به بلاحفظه این که موعده اداء آن يك سال است عیبی ندارد ، و از دولت است و دیگر زور به ما نخواهند گفت .

جماعتی که فقط قلمشان بر این است که قرض کلیه بد است ، رأی دادند که نباید قرض بشود . جمعی رأی دادند که باید دولت ریز قروض و مخارج را به مجلس شورای ملی بفرستد ، بلکه خود بتوانیم دزدیهای را که در آن قروض شده پیدا نمائیم و نیز مخارج گزافی را که به دولت جمع بسته‌اند بدانیم و از مأخذ قرض مساعده و قرض کلی کم شود و مخارج این پول هم با اطلاع مجلس شورا باید بشود .

هر کس از هر طرف صدائی بلند می‌کرد و رأیی می‌داد . جماعتی که از وخامت این استقراض و خرابی ملک و ملت ، بسبب این قرض ، مطلع و بصیر درموارد خانه برانداز دولت و ملت بودند و نیز می‌دانستند که می‌خواهند علاوه بر این که چنگال خود را بیش از پیش بر جسد مقدس دولت و ملت ایران فرور برند ، امضاء دو قروض سابق را که خانه دولت و ملت را خراب کرده است ، از ملت بگیرند ، که بدون معارضه هر چه منظورشان است به روزگار ملک و ملت ما بیاورند ، ساکت بودند ، آن جماعت که ساکت بودند تجار و جمعی دیگر از طبقات مختلف بودند .

نطق معین التجار بوشهری

به هر جهت از طبقه تجار رأی خواستند ، معین التجار بوشهری نطقی بلیغ نمود و صورت قرار نامه را به دست گرفته ، يك يك از مواد آن را قرائت و منار آن را بیان نمود . و بعد رأی داد بر اینکه :

عقیده من این است که زمینه خالی دولت که بیست کرور است صحت ندارد. ابدأ دولت قروض نیست . زیرا که شاهزاده اتابک بارها فخریه می‌نمود که : من جمع خرج دولت را موازنه نمودم . ششصد هزار تومان هم فعلاً اضافه دارم که در نزد (تومانیا) گذاشته‌ایم ، برای بعض مخارج فوق‌العاده غیر مترقبه

باید دولت صورت جمع سه ساله و مخارج آن را به مجلس بفرستد تا از روی دقت رسیدگی نمائیم . اگر واقعیت دارد که دولت مقروض مانده است البته بر ذمه ملت است که کار دولت راراه بیندازد . ولی نه آنکه از روس و انگلیس قرض شود . آنها با این شروط سخت ، آنها برای چهار کرور مملکت را تسلیم نمائیم . بعلاوه شاید ما در رسیدگی جمع و خرج ، محلی پیدا نمائیم که فعلاً این چهار کرور از آن جمع و خرج پیدا شود . و اگر در شکمها مانده باشد ، آن وقت بیرون می آوریم . نه محتاج استقراض از خارجه و نه محتاج به قرض داخله شویم . فعلاً این بنده کور کورانه نمی توانم رأی بدهم ، که قرض به هر جهت بنمایند یا ننمایند . باید دولت ، اولاً بودجه جمع و خرج سه ساله خود را قلم به قلم به مجلس بدهد و بعد صورت قرارنامه و معاهده قرض سنه یک هزار و نهصد ، و یک هزار [و نهصد] و دو را به مجلس ارائه نماید . تا مواد آن را ملاحظه و دقت نمائیم و مسبقاً باشیم .

این اطلاع ما از مواد آن نه برای این چهار کرور است بلکه برای این است که دولت صد کرور اقلاً پول برای اصلاحات مملکتی لازم دارد و مسلماً محتاج به قرض خارجه خواهیم شد . پس باید قبل از آن و کلاً از مواد معاهده مسبقاً باشند ، تا بتوانند تدارک قروض کلی برای اصلاح مملکتی چه از داخله و چه از خارجه بنمایند .

فایده دیگر اطلاع ملت از مواد آن معاهده این است که اگر منافعی با استقلال دولت است ، اقدامی بنمایند تدارک وجهی در داخله به هر قسمی که پیشرفت کند بشود و دو قرض روس را داده و خود را از این تنگ و عار و نار برهانیم ، آن وقت به اندازه درآمد خودمان مخارجی بطور صحیح معین نمائیم و نیز مبلغی از دخل مملکت را برای تعمیرات [و] اصلاحات لازمه معین نموده که سال به سال به امضاء ملت بمصرف برسد و خود را بی نیاز [سازیم] از قرض کردن از سایر همسایگان ، که محل مخاطره آنان می باشیم . فرضاً اگر محتاج به قرض برای تعمیرات معادن و راه آهن یا غیره بشویم قرض را ملتی قرار دهیم ، یعنی : تشکیل بانکی به اسم ملت نموده و اسناد آن را در خارجه منتشر نمائیم تا موعد معین . به هر جهت رأی من این است که باید دولت در قرض از داخله و خارجه خیلی دقت نماید . به این عجله امروز بنده رأی نمی دهم قرض بشود .

بعد از این بیان و نطق و رأی همه و ولوله غریبی در مجلس افتاده جماعت تجار که عموماً قبل از این نطق حاج معین التجار بوشهری با رأی ایشان شرکت داشتند ، یک زبان و رأی ، تصدیق آراء حاجی معین التجار را نموده شریک رأی ایشان شدند ، و عیناً رأی

دادند که نباید این قرض بشود. سایر وکلا نیز از رأی اولیه خودشان منحرف و شریک آراء تجار شدند. جماعت اولیه که طالب نفوذ و پلتیک اجانب در داخله می‌باشند چنان بر آشفتند که بر مجلسیان عموماً اغراضشان معلوم گردید، چون قوت نداشتند ساکت ماندند؛ و مقرر گردید که صورت مجلس و آراء و کلا و استدعای فرستادن صورت جمع و خرج قرارداد استقراض سابق را جناب مخیرالسلطنه به هیئت دولت ابلاغ نمایند.

روز دوشنبه ۲۳ شوال المکرم سنه ۱۳۲۴ - امروز مجلس عمومی تحلیل است بعض از وکلاء در منزل جناب صبیح‌الدوله خلوت نموده و بر ضد سعدالدوله بعض مذاکرات می‌نمایند که این شخص را از نظر ملت بیفدازند.

امروز دو صورت اعلانی که به ژلاتین طبع شده است و یکی را دو روز قبل و دیگری را امروز منتشر نموده‌اند، بدست آورده و ذیلاً درج می‌نمائیم:

اعلان ژلاتین موسوم به

شبنامه

اقتلوا المشركين حیث و حدتم

چشم باز و گوش باز و این عمی
 هر تم از بی تمیزی شما
 ای علماء اعلام! ما و ملتخواهان نزدیک است از حوصله طبیعی خارج
 سویم. این چه بساط حقه بازی است که وزراء، خائن هرروزه برای ما ملت بیچاره
 فراهم می‌آورند، و شب و روز درسد بر گردانیدن نیت مقدس ملوکانه هستند،
 و رأی شاه را از تقویت و همراهی از مجلس متصرف می‌کنند؟ آخر چه قدر
 باید تحمل نمود چه اندازه باید صبر کرد؟ و هرروز باید شنید فلان وزیر خائن
 اسباب چینی برای بردن منصب و گرفتن سندها، نیرنگی می‌چینند. ملت محض خدمت
 به دولت می‌بیند سربار نداریم، از روی غیرت و دولت‌پرستی و اسلامیت باحان
 و مال خود حاضر می‌شود که در میدان عشق تعلیم تنگام گیرد. فلان وزیر ظالم
 بهانه بدست آورده، به شاه می‌گوید: «دیگر شما ول معطلید، مجلس که درست
 شد، سرباز هم درست کردند، وجود شاه دیگر لازم نیست». همچو از نظر حلوه
 می‌دهند که ملت می‌خواهد یاغی شود و قلب شاه را از ملت عبور بر می‌گردانند
 و دل آن‌ها [را] از مجلس و مجلسیان سرد می‌کنند. وزیر دیگر شب و روز
 با مخالفین، در اطاقهای مخصوص خلوت می‌نماید، و بدون اطلاع پیشخدمت‌ها
 کنکاش و مشورت می‌کند، اتصالاً دستورالعمل به مخالفین می‌دهد و شاه را
 ترغیب و تحریص به تحریب مجلس می‌نمایند. والله ما می‌دانیم چنانچه خودتان

سررد مجلس شورای ملی



شکوه فوق‌العاده به‌میتت

لور: سررد مجلس را که به عنوان « دارالشورای ملی ایران » و « عدل مظهر و قلم
میازکی نصب نمودند (ص ۸

جناب آقایان

از آنکه حضرت پادشاه در این وقت در دست است

کتابت این مکتوبات در این وقت که در این وقت در دست است

تشریح در این وقت که در این وقت در دست است

در این وقت که در این وقت در دست است

بجای آنکه در این وقت که در این وقت در دست است

در این وقت که در این وقت در دست است

در این وقت که در این وقت در دست است

در این وقت که در این وقت در دست است

در این وقت که در این وقت در دست است

در این وقت که در این وقت در دست است

در این وقت که در این وقت در دست است

هم می‌دانید که مانع و مخالف مجلس هیچ‌کس جز این وزراء دزد نیست ، استدعای ما ملت ، خدمت آقایان روحانی این است که این وزراء خائن را بخواهید و آنها را نصیحت کنید که این همه پاپیج این ملت تحیب نشوند ، و تکلیف شرعی ما را زیاد و مشکل ننمایند . مبادا روزی آید که پشیمانی سودی ندهد . خدا می‌داند که ما امروز برای رفع ذلت اسلام علاحی جز مجلس شوری و اجراء قوانین مشروطیت نمی‌دانیم و مخرب مجلس را دشمن دین و خصم خدا می‌دانیم و به قانون مذهبی دفع سر اورا به حکم: « اقتلوا الموذی قبل ان یوذی » از جمله فرایض واجبه اسلامیة خویش می‌شماریم و اورا جز به آلت قتاله استقبال نخواهیم نمود . ای پادشاه اسلام ! این دفعه محض اتمام حجت می‌گوئیم که گوش به سخنان عدوانه این وزراء ظلم مده زیرا این دزدان پی‌بازار آشفته می‌گردند شاه را از رعیت بری و رعیت را بر شاه می‌شورانند ، این‌ها همان وزراء بدبخت می‌باشند که در عرض این ده دوازده ساله دولت ایران [را] هفتاد کرور مقروض خارجه نمودند . این‌ها همان وزراء هستند که ملک ایران را خراب و رعیت را ذلیل ، راه زندگانی را بر ملت مسدود و ملت فلک زده را به این روز تیره دچار ساخته‌اند . این‌ها همان وزراء هستند که تمام سرحدات و معادن را به خارجه فروخته‌اند و دولت را گدای خانه نشین کرده‌اند . شاهان به اول همه کاری تأمل اولی‌تر بکن و گرنه پشیمان سوی در آخر کار

شبنامه

دیگری است که به طبع ژلاتین منتشر شده است

خطاب و کلام به عموم ملت : ای ملت غیور ایرانی ! از روزی که ما را به وکالت قبول کردید ، و این بارسنگین امانت را به دوش ما گذاشتید ، تاکنون در پیشرفت مقاصد و امور راجعه به ترقی و سعادت ابدی آنی راحت ننشسته‌ایم . شب خواب و روز را آرام نگرفته‌ایم . هرچه کوشش کردیم که شما را از این ذلت و خواری و از اسارت ظلم مستبدین و از قید بندگی و جور و ستم بی‌رحمان نجات دهیم ، و به سر منزل آسایش و امنیت و راحت رسانیم ، و حقوق ضایع شده شما را استرداد کنیم ، و این ملت و مملکت را از دریای هلاکت و فلاکت نجات بخشیم ، و رشته اتحاد را محکم سازیم و این اختلاف و نفاق را که موجب فنا و زوال ملت و مملکت است از میان برداریم ، آن قدری که قوه و استعداد داشتیم در این راه گذاشتیم و در این خصوص چیزی فروگذار نکردیم عاقبت نتیجه و ثمره آن بخشوده که دیدید و شنیدید که : « ولا یزید الظالمین الا خساراً و نفوراً » . حال

از شما ملت با غیرت انصاف می‌خواهیم که آیا ما چند نفر و کلا بدون اعانت و حمایت شما می‌توانیم کاری از پیش ببریم یا نه؟ و آیا می‌توانیم با این وزراء خائن جاهل ایران خراب‌کن ملت فروش بدون اعانت شماها جنگ کنیم؟ آیا با کدام قوه می‌توانیم کدام وزیر خائن را حاضر نموده، مجازات دهیم؟ یا فلان حاکم رعیت فروش را به جزایش برسانیم؟ و این را تمام دنیا می‌دانند که، قوه و قدرت ما و کلا شماها هستید، تا شما ملت از ما تقویت نکنید و همراهی ننمائید، کاری از پیش نمی‌رود و رفع ظلمی نمی‌شود. البته چنانچه در بند امر جانفشانی‌ها کردید و زحمات کشیدید تا حقوق خود یعنی مجلس را برای خود تشکیل دادید و اثبات حق خود را نمودید، این را باید بدانید که وجود مجلس فقط ثابت نمود که حقوقات دارید و باید آن حق را استرداد نمائید، ولی می‌دانید وظیفه مجلس جز رأی دادن چیزی نیست. استرداد حقوق و اجراء آرام صائبه و اوامر مطاعه مجلس موکول به همت عالی شما ملت است. در سه شنبه گذشته چنانچه شنیدید ماها جدا در احضار و مسئولیت وزراء ایستادگی داشتیم، آقایان حجج اسلامیه دامت برکاتهم هم توسط فرمودند که: «تا هفته دیگر این مطلب را بعهده ما گذارید». اگر تا شنبه چهاردهم وزراء حاضر نشدند آن وقت اقداماتی که در نظر دارید بکنید. روز موعود رسید و جواب طفره آمیز آمد. آقایان حجج اسلام فرمودند که «اتمام حجت کردیم». حال شما خود دانید ما بر حسب ملت پرستی خودمان و دولت خواهی که داریم، بیش از این مسامحه جایز ندانستیم و جدا مسئولیت وزراء را از صدر اعظم خواستیم و تا روز يك شنبه ۲۲ مهلت دادیم. ان شاء الله اگر به وفق مقصود جواب آمد فهو المطلوب و الامتننظر اطلاع ثانوی باشید، در روز یکشنبه.»

لوحه سررد مجلس

امروز لوحه سررد مجلس را که به عنوان (دارالشورای ملی ایران) و عدل مظفر، رقم شده است یا جمعیت و شکوه فوق العاده به هیئت و مبارکی نصب نمودند و لایحه مفصلی هم در هنگام نصب آن قرائت کردند. حاضرین را فرح و سرور بی اندازه دست داده و همه به آواز بلند به سلام و صلوات و دعای به ذات همایون شاهنشاه رطب اللسان بودند. جناب مخبر السلطنه مقاله ذیل را قرائت نمود و صورت آن از این قرار است:

نطق مخبر السلطنه در مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحيم. سپاس بی قیاس مالک الملکی را سزا است که در عقد مصالح جمهور و حل معضلات امور صدر نشین مستد رسالت را به استشارات
 ۱. ۲. ۳. ۴. ۵. ۶. ۷. ۸. ۹. ۱۰. ۱۱. ۱۲. ۱۳. ۱۴. ۱۵. ۱۶. ۱۷. ۱۸. ۱۹. ۲۰. ۲۱. ۲۲. ۲۳. ۲۴. ۲۵. ۲۶. ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱. ۳۲. ۳۳. ۳۴. ۳۵. ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹. ۴۰. ۴۱. ۴۲. ۴۳. ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸. ۴۹. ۵۰. ۵۱. ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۵۵. ۵۶. ۵۷. ۵۸. ۵۹. ۶۰. ۶۱. ۶۲. ۶۳. ۶۴. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۶۸. ۶۹. ۷۰. ۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۵. ۷۶. ۷۷. ۷۸. ۷۹. ۸۰. ۸۱. ۸۲. ۸۳. ۸۴. ۸۵. ۸۶. ۸۷. ۸۸. ۸۹. ۹۰. ۹۱. ۹۲. ۹۳. ۹۴. ۹۵. ۹۶. ۹۷. ۹۸. ۹۹. ۱۰۰.

صاحبان عقول آسمانی را نکتۀ «لن یهلك امرء بعد المشورة» نیکو بشارتی است
و مصاحبان نفوس روحانی را دقیقه «لا سعد من استبد برأیه» کافی اشارتی .
بر اصحاب فطنت و ذکاء روشن و هویدا است که «من ظاهر بالمشاورة و صل الی
الصواب» و بر ارباب کیاست و دها مبرهن و پیداست ، که «من استبد برأیه هلك
و خاب» . بشارت باد ایران و ایرانیان را ، که به توفیقات الهی و توجهات ظل-
اللهی عدل مظفر عالم گیر شد و کوس مساوات بر بام آزادی فرو کوفتند .

از حد سرخس تا به اهواز و از خاک بلوچ تا به گرگر

گر که از گله خود طمع پیرید فر به نکند ستم به لاغر

دولت کهن رانوبت جوانی رسید و ملت ممتحن [را] وقت شادمانی، رشته امور که از
تار عنکبوت سست تر می نمود قوت حبل متین گرفت و بنیان سیاست که به حوادث
ایام تزلزل یافته بود بر اساس شرع مبین نهاده شد. شاهد مقصود اعنی «شورای ملی»،
روی زیبا از پرده خفا بدر آورده و فشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون
احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوالالباب» .

مطالبه نظامنامه

پس از فراغت از این کار جماعت کثیری از حاضرین در صحن عمارت مجلس جمع
شده ، و وکلاء را به میالغه در مطالبه نظامنامه و عدم خروج از مجلس قبل از مراجعت
مأمورین مجلس از نزد صدارت عظمی و آوردن نظامنامه ، تکلیف و اصرار می کردند
پس از يك ساعت از شب گذشته مأمورین و رسولان مجلس مراجعت نموده و جواب را
به این طور ابلاغ داشتند که «به ملاحظه کسالت مزاج مبارک همایونی ، قرائت و صحه نظامنامه
چندی متعسر است و ابدأ ماطله در صحه نظامنامه نشده است . پس بهتر آن است که مجلس
به کارها و انجام تکالیف خود به موجب فرمان همایونی مشغول بوده و منتظر نظامنامه
نباشند و در مطالبه و صحه آن قدری تأنی و امهال کنند . انشاء الله پس از تخفیف و رفع نقاهت
مزاج ملوکانه به صحه رسیده و ارسال می شود» .

کاغذی جناب حاج آقا نورالله ثقة الاسلام مجتهد اصفهانی به عنوان جناب حاج میرزا
ابراهیم مجتهد شیرازی نوشته است . سواد آنرا فرستاده اند که در جراید درج کنند چون
خالی از اهمیت نیست در این تاریخ خود درج می نمایم . که برای عوام در امروز مفید
است .

کاغذ آقای اصفهانی به آقای شیرازی

به عرض می رساند . مدتی بود گزارش حالات شرافت دلالات حضرت تعالی
را به توسط مرقومات اطلاعی نداشتم ولی از هر عابر و وافد صبا و شمال مستفسر
و مستعلم احوال موهبت اشتمال می شدم .

ما خطرت من نحوکم نسمة الا تمسکت باذیالها

تا این ایام که محترم رقیمة کریمه به توسط جناب مستطاب آقای حاجی شیخ علی بابا سلمه الله، زیارت شد. ایشان را خواستم و خصوصیات حالات را پرسیدم خیلی از مراحم کامله امتناناتی داشتند. اما غریب آن است این وقایع حادثه را، می گفتند ابدأ آنجا آثاری ظاهر نشده و با وجود مثل حضرت تعالی بزرگواری، اهالی فارس که اول مصدر غیرت و قنوت شدند و بر عاصه اسلامیان معنی مردانگی و ثبات را خاطر نشان کردند، و بواسطه تغلمات و پاداری آنها مردم دارالخلافه به شور شوری افتادند و این نور شریعت و تمدن و ملت پرستی و دین داری و معدلت و مساوات و اتفاق دولت و ملت و اتحاد کلمه آفاق را روشن کرد و بر اقطار ایران که ظلمات جهل بصائر و ابصار را پوشانده بود مبرهن و آشکار و انموده که غیر از ظلم و نفاق چیز دیگری هست که ناهش عدل و اتفاق باشد. و بعد از آن که دیگر اثری از اسلام و اسلامیان و دین و عجم و ایران نمانده و روح خلائق که ثروت و صنعت و امنیت باشد هم از میان رفته و خلق گدا و فانی صرف شده و دول خارجه این اكلة ساعة و لقمه لمحجة را نزدیک بود فرو برند، و اسمی از دین و ملت محمدی صلی الله علیه و آله باقی نگذارند. بحمدالله دست غیب آمد و بر سینة نامحرم زده نظر عنایت الهی و شفاعت حضرت حجة اللهی واسطه و وسیلة اعلا، لوا، شریعت گردید، مردم عراقی و آذربایحانی به یک زبان مجلس شورای ملی خواستند و قلب مبارک اعلیحضرت اقدس شهر یاری خلدالله تعالی ملکه مرآت تجلی حقایق گردیده ملهم شدند برای تسجیل و اثبات این امر و به اختیار خود سعی و جهد فرمودند و نام بزرگشان را در قرون و اعصار و ممالک و امصار به اعلی مدارج بزرگواری باقی گذاردند ملاحظه فرمایید، محاسن مجلس شورای ملی و مشروطیت را به هزار کتاب نمی توان گنجانید. از بدو اسلام که معدودی اعراب پیش ایمان نیاورده بودند، به همین ترتیب شوری و مشروطیت که اساس دین ما بر آن است، در ظرف ده بیست سال قصور قیاسره و کتوز اکاسره را دارا شدند و نور اسلام در تمام روی زمین ساطع گردید. و اگر معاویه آن تیغ خلاف را در بین مسلمین نیانداخته بود، تاده سال دیگر متنفسی نمی ماند جز آن که اسلام اختیار می نمود.

باری فعلاً مختصری از منافع آن را عرضه می دارم تا بعد به تفصیل جسارت

شود.

اول - سابقاً در مقابل دول خارجه که دندان طمع تیز نموده بودند

اعلیحضرت ظل الله، چند فوج معدود به استعدادی بیش نداشتند اما امروز بحمداله

سی کرور لشکر مستعد متفق مجاهد در مقابل می توانند بنمایانند . یعنی مجموع ملت محامی و مدافع خواهند بود .

ثانیاً - قبل از این ، اوقات دولت در معارضه ملت و ملت در مقاومت با دولت می گذشت و هر دو به تصارع يك دیگر را ضعیف نموده و دشمنان خارجی هر دو را مقهور و مأکول می نمودند . امروز هر دو پشت یکدیگر شده . دزد بیرونی را از خانه می دوانند . ملاحظه فرمائید اگر دزدی به خانه ای فرود آید که همه خواب باشند کسی هم اگر بیدار شده از ضعف حرکت ننماید ، جز آن است [که] همه متاع خانه را به غارت و آنها را به قتل می رساند؟ ولی اگر همه از خواب بیدار و معاضد باشند دزد وارد نمی شود و اگر وارد شد فوراً بیرون می رود خجل و منفعل .

ثالثاً - مسلم است در اصلاح مقاصد و ترقیات ملت و دولت ، هزار رأی مستقیم که منتخب و منتقد از ده کرور آراء مخلوق باشد بهتر است از يك رأی مبتلا و اسیر در دست اهواء فاسده و اغراض باطله و دوست گدازی و دشمن نوازی که تمام اوقات خود را اگر به حفظ خود پردازد مکنفی نیست ، چه رسد که ملت و مملکت را نگاهدارد .

رابعاً - وقتی اختیار امور و احکام و آراء در دست يك نفر باشد به اختیار مطلق ، از آنچه موجب مخاطرات و مهالك ممالك اسلامي باشد باکی ندارد . زیرا رقیبی در مقابل نمی بیند و خود را فعال می داند . مثل سابقین برای جلب نفع شخصی دین و ایمان و ناموس و دولت و ثروت خلائق بیاد می دهد به رشوه ای که از داخله و خارجه می گیرد مخلوق را فانی صرف می نماید . اما وقتی مجلس و کلا و جماعت باشد چون فرد فرد مجلس مراقب یکدیگر هستند ممکن نیست دیگر به رشوه و ملاحظه و اغماض فاسده کسی خیانتی در دین و دولت کند . فلان وزیر ، دریای خزر را نکوید «يك قاشق آب گندیده چه قابل است بخشیدیم ؟» . دیگری مرو و سرخس را به قمار شب و خمار صبح بیاد ندهد . و هكذا فعل و تفعل .

خامساً - هر روز این جمعیت آراء برای اصلاح فاسدی مسلم است ، بدعتی را رفع می نمایند و سنتی را وضع می کنند و تجارت و زراعت و فلاحت و صناعت ایران را رواج می دهند و سالی صد کرور مکنت این خلق گدا را که خارجه می برد به ترویج صنایع داخله ، نخواهند گذارد بیرون برود . بلکه عوض صد کرور هم هر ساله از خارجه به داخل می آورند . علاوه کشف معادن و اصلاح طرق و ابداع کارخانجات خواهد شد . امور زندگی و مسافرت و تجارت خیلی آسان و این مردم که نصف آنها به گدائی می گذرانند همه دارای شغل و کار و تمول می شوند

و مثل سایر ممالک گدا اکسیر خواهد شد .

ششم - سابقاً اشخاصی که واسطهٔ حل و عقد امور بودند ، محض نفع شخصی خود دولت را از ملت منزجر و بری ساخته و ملت را از دولت ترسانده و به اصطلاح آب را گل می نمودند [تا] ماهی بگیرند ، و فایده از این رهگذر می بردند که رعایا را کردها خراب نمایند تا خانهٔ خود را آباد کنند . ولی امروزه وکلای مجلس موظف به وظایف ملت هستند و می دانند اگر خیانتی به موکلین خود نمایند هم معزول و هم بدنام می شوند . حتی المقدور سعی در آبادی ملت و مملکت و رعیت خواهند نمود .

هفتم - قبل ازین ارکان دولت خود را در ایران فی الواقع ماریه نشین و موقتی می دانستند و اطمینان به ثبات و دوام سکونت خویش نداشتند و تصور می نمودند عن قریب از ملکیت وید آنها خارج می شود لهذا هر چه مقدورشان بود از سنگ و چوب بنیان خانه کنده و برینده و می بردند که این نتیجه عاجل است ، و واقعاً خانهٔ خود را به دست خود خراب می نمودند . امروز می فهمند این خانه ملک طلق ابدی خودشان است لابد سعی در آبادی و تعمیر آن خواهند فرمود .

هشتم - کارگزاران ایالات سابقه چون اختیار امور را به دست يك نفر می دیدند بستگی و روابط خود را با آن نفر حتی المقدور محکم نموده و در محل فرمانفرمایی خود هر چه اراده می کردند می خوردند و ظلم جاری بود و ملامت بودند از مؤاخذه ، زیرا وقتی هزاريك اعمال آنها بعد از عمری به گوش آن يك نفر وزیر می رسید او را به تعارف و هدیهٔ مختصری راضی و ساکت نموده ، ولی وقتی مجلس وکلا باشد هر ساعت خبر اعمال کارگزاران ایالات کوچک اقصی بلاد و قراء هم به عرض مجلس خواهد رسید و دیگر زبان دوپست هزار نفر و پانصد نفر را مجال عادی است به رشوه ببندند و باب ظلم بالذلیع مسدود خواهد شد .

نهم - غالب تنزلات این مدت ماها از نااهلی بود که فلان تاجر ، یا زارع یا صاحب پول ، یا صاحب علم ، یا با هنر ، آنچه را داشت از خوف رؤسای دولت و متغلبین مملکت مکثوم می داشت ، و چه ثروتها بی کار و بی فایده اندک اندک از مایه خورده و تلف می شد . ولی امروزه که تأمین داده خواهد شد ، هر کس آنچه عاقل و هنر دارد بکار انداخته ، روز بروز در نما و تزاید می شود . این را محسوس نمایم - که فرضاً مثل سابق نخواهد بود که از شخص اول دولت تا ادنی طبقهٔ خلائق ، آنچه دانسته باشند به بانكهای خارجه بدهند و از ایران بیرون نمایند ، و اصل و نفع آن را دیگران بخورند و در دست آنها جز

کاغذی نباشد نقاشی بخط فرنگی، که يك صندوق از آن کاغذها را به ما بدهند (۱) و مملکت ما را تصاحب نمایند و چه تلفات و اتلافات در میان خواهد بود. بلکه امروزه که تأمین حاصل شد، اگر افراد رعیت تفری بیست تومان روی هم گذارند پانصد کرویر پول، خدا می داند در ایران چه خرابیها آباد، چه تجارتها وسیع چه صنایع دایر، چه معادن کشف، چه ایواب خرجی مسدود و طرق نفع مفتوح خواهد شد، یا در هر بلدی شاید بیست هزار نفر هستند که اوقات عمرشان را صرف این می نمایند [که] برای حفظ خود یا بردن مال دیگر، سالی را مراقب باشند تا يك روز در کوچه فلان امیر را ببینند تعظیمی کنند، به این نحو تلف عمر عزیز می نمایند ولی وقتی تأمین شد و حکم مساوات و معدلت جاری، همه آسوده شده دنبال آن می روند برای شغلی و صنعتی پیش گیرند (۲) و درستکاری جلوه دهند و ترقی بدهند خود و ابناء و وطن خود را، مکتبی براه حسابی زیاد نمایند و معرفتی کامل کنند.

دهم - دول بزرگ خارجه تمام همیشان را صرف می نمایند جهت جامعی برای اتحاد کلمه و اتفاق آراء رعایای خود تحصیل نمایند. بعد از کرورها تجربه و حک و اصلاح، وطن را که امر اعتباری است جسته اند و چه اندازه حب وطن را در انظار عظیم نموده و جلوه می دهند، شهید وطن را به نام نیک اپدی می ستایند و علت آن است که اولاً آنها چندان ثبات و قوامی در دین خود ندارند و اهمیتی به دین و مذهب نمی دهند مابین خودشان، ثانیاً در ممالک آنها ادیان مختلفه و مذاهب متشکته از گبر و یهود و بت پرست و نصاری و غیره... بسیار است، هر گاه دین را مصدر نمایند به اختلاف مذاهب اختلاف در امورشان پیدا خواهد شد کلمه متفق جمع نمی شود، ولی ایران که نعمت خداداد دارد و تمام به يك دین هستند و قوامی هم دارند و کتابی مثل قرآن و احکام منقی از شرح مطهر در دست، اگر این مشروطیت و مجلس شورای ملی کاملاً جاری گردد و میزان شرع پیش آید دولت و ملت ایران طفلی است [که] يك شبه راه صدساله می رود. ترقی را به جایی می رساند که هزار سال دیگر خارجه آرزوی آن را به گور خواهند برد. باری مجال پیش از این نداریم تلك عشرة كاملة متوقع به وصول عریضه، حضرت تعالی هم زودتر در صدد تشکیل مجلس و انتخاب منتخبین برآمده که از دیگران عقب نیفتند. (انتهی)

این کاغذ جناب ثقة الاسلام امروز از برای این ملت جاهل سندی است معتبر و چون فی الجمله کاشف از حالات اهل ایران است لذا در این تاریخ درج نمودیم.

روز سه شنبه ۲۴ شوال المکرم سنه ۱۳۲۴ - مذاکرات مجلس امروز در

چند فقره بود : اول، اصلاح بودجه مالیة ایران.

ثانی، تشکیل دو کمیسیون در مجلس . یکی کمیسیون عدلیه و اعضاء آن از این قرار معین و منتخب شدند : حاجی سید نصرالله از سادات اخوی - حسنعلی خان - آقا میرزا ولی الله خان - اسدالله میرزا - آقا میرزا طاهر - مخبرالملک . و دیگری کمیسیون مالیه و اعضاء آن از این قرار است : حاج معین النجار - ثقة السلطنه . حاج امین الضرب - حاج حسین آقا - حاج محمد اسمعیل آقا - وثوق الدوله - عون الدوله .

سوم ، مذاکره در مطالبه نظامنامه مجلس و این که علماء اعلام مطالبه نمایند که زودتر به امضاء اعلیحضرت برسد .

چهارم در مسئله بانک و پول دادن به دولت و الا از خارجه قرض بشود . پنجم (۱) ، مذاکره در باب ورثه سید مقتول که یا قاتل را حاضر و یا دیه کامله به ورثه داده شود . و شرحی در این خصوص به صدارت عظمی از طرف مجلس نوشته شد .

مقاله انجمن طلاب

امروز از انجمن طلاب و بعض وطن دوستان مقاله اعلان مائندی منتشر گردید و به ادارات جراید هم دادند که درج و نشر دهند . چون خالی از اهمیت نیست در این تاریخ درج [می] نمائیم و هذا صورته :

استدعا از عموم علماء ایران

آقایان عظام می دانند که از بدو تاسیس سلطنت ایران تا چهاردهم شهر جمادی الثانیه یونتئیل ۱۳۲۴ دولت ایران دولت مستبده بوده به این معنی امور مملکت از خطا و صواب به رأی و اراده اشخاص مخصوصی اداره می شده است . و چون نتیجه وخامت و سوء عاقبت استبداد در نظر شریعت پرست بتدگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه مظفرالدین شاه خلدالله ملکه و سلطنته ، واضح و مبرهن گردیده به بداهت عقل دانستند که حکم شخص واحد در امور یک مملکت غالباً دور از صواب و برخلاف فرموده حضرت ختمی مآب است . محض اجرای اوامر خداوندی و ادای فریضه مسلمانی و اشاعه عدل و توسعه فضل ، طریقه سلطنت مستبده را به رویه سلطنت مشروطه تبدیل فرموده در تاریخ چهاردهم شهر جمادی الثانیه یونتئیل ۱۳۲۴ به تاسیس سلطنت مشروطه و انعقاد مجلس شورای ملی فرمان و دستخط ملوکانه صادر و عموم اهالی ایران را از این موهبت عظمی و عطیه کبری قرین تشکر و رهین منت فرمودند ، و مطابق نظامنامه [ای] که طبع و نشر شده و البته بنظر آقایان رسیده و کلای ملتی [ملی] دارالخلافه و بعضی از ولایات تعیین شده ، از شهر



حاجی سید نصرالله تفتوی



حاجی سید نصرالله لایحه ورودیه را که انشاء کرده بود از حاکم محلی وکلا فرانت نمود - (ص ۲۳)